بسم الله الرحمن الرحیم

أشرع بحمد محمود الذي أعطانا أنحاء الآلاء والنعم وأسال إلينا ينابيع الجود والكرم أي خلقنا
شروع کنم بستایش ستوده که دادمارا اقسام نعمتهای ظاهر وباطن را وجاری ساخت بسوی ما چشمهای بخشش وکرم را یعنی آفرید مارا

وهيأ لنا الأغذية اللذيذة الكثيرة ليذوق بها اللسان والألبسة النقية المتلونة ليزين
ومهیا کرد برای ما غذاهای خوش مزه بسیار را تا بچشد ازان غذاها زبان ولباسهای پاکیزه رنگارنگ را تا زینت یابند

بها الأبدان ومعهما القصور الرفيعة الوسيعة للسكونة والارتياح والحدائق المنضرة المخضرة
ازان لباسها بدنها وبا آن هردو کوشکهای بلند کشاده برای سکونت و آرام ونیز مهیا ساخت باغهای تروتازه سرسبز

لإرواء العيون وتفريح الأرواح فجعلنا أغنياء بإعطاء النقود لقضاء الحاجات وصاننا
برای سیرابی چشمها وراحت دادن روحها پس کرد مارا مالداران ببخشش نقدها برای کاربراری حاجتها ونگهداشت مارا

ليلا ونهارا من كل الصدمات والآفات وشرفنا بتشريف العلوم لحصول التفوق على سائر المخلوقات
شب وروز از هر آسیبها وآفتها وبزرگی داد مارا بدادن علمها برای حصول برتری برتمام آفریدگان

والمشاركات وجعلنا مميزا بين المرارة والحلاوة بتوديع الحواس والمدركات ثم أمرنا بالعبادة وفرض
وشریکان وگردانید مارا تمیز کننده درمیان تلخی وشیرینی از سپردن حواس وقوت مدرکه بعد حکم کرد مارا بعبادت خود وفرض ساخت

علينا تأدية الصوم والصلوة ونبهنا بإرسال الرسول عن فوائد الحيوة والممات فأحمده حمدا كثيرا
برما گزاردن روزه ونماز وآگاه کرد مارا بفرستادن پیغامبر از فائدهای زندگانی ومرگ پس ستایش میکنم آن خدارا ستایش بسیار

وافيا خارجا عن حد التقرير وأشكره شكرا مفرطا موفورا متجاوزا عن حصر التحرير هو الله العزيز
وتمام بیرون ازحد بیان وسپاس میکنم سپاس کردن زیاد بسیار گذرنده ازضبط نوشتن اوست خدای غالب

القدير الغفور الرحيم هو الله الحميد البصير السميع العليم هو الذي احسن الينا احسانا

توانا بخشنده مهربان آنست خدای خبردار بینا شنوا دانا آنست خدای که احسان کرد بسوی ما احسان کردنی

غير محصور ومن علينا امتنانا غير موفور لا اله الا هو المعبود المسجود وليس القائم الدائم الا هو

بی نهایت ومنت نهاد بر ما بس بسیار نیست معبودی مگر آن پرستیده سجود کرده ونیست قائم همیشه مگر اوست

العزيز الحميد المحمود هو محسن منعم مكرم بكل حال ونحن المجرمون المذنبون النادمون بقبح الاعمال

غالب ستوده شکر کرده شده آنست احسان کننده نعمت دهنده بخشش کننده بهر حال وما گنهکاران عاصیان پشیمانیم به بدی اعمال

هو سلطان اكبر السلاطين مالك الارض والسماء ونحن عباد احقرون قابلون للعدم والفناء

آن پادشاه بزرگترین پادشاهان مالک زمین و آسمان است وما بندگان حقیرتریم قبول کنندگان نیستی و نابود شدن

ما ادينا شكر عشير من عشر الوف احسانه بساعة من الساعات وما جمعنا بضاعات السعادات

نگزاردیم سپاس دهم حصه از ده هزار احسانهایش را در ساعتی از ساعات روز و نه گرد آوردیم مایه های نیکی را

بصرفنا الاوقات في الضلالات لا سبيل لمغفرة ذنوبنا يوم الدين دون الطافه ولا باعث على عفو

از گزاردن وقتها در گمراهی ها نیست راهی برای بخشش گناهان ما روز قیامت بجز لطفهایش ونیست سببی بر عفو

جرائمنا غير اعطافه انا قمينون بالملائم المستوعب عند انفسنا بالتحقيق ونحن حريون بمكافاة

عصیان ما سوای بخشیدنش ما سزاواریم بملامتهای گوناگون نزدیک خود ما بتحقیق وما لائقیم برپاداش

الاعمال التي تنسب الينا بنظر التدقيق يا مولاي انت كريم جليل وهيا ملجاي انت رحيم ولطفك

اعمالی که نسبت کرده شده اند بسوی ما بنظر تامل ای مولای من تو بخشنده بزرگ وای پناه من تو مهربانی ولطف تو

جزيل لا ملاذ لنا غير دهليزك في الحيوة وبعدها ولا مفر دون عتبتك في دار الدنيا

بسیار است پناهی نیست ما را بجز دهلیز تو در حیات و در ممات و جای گریز نیست سوای آستانه تو در دنیا

والعقبى العجز احسن بجنابك لاصحاب الخطاء لانك انت اليق باجابة الدعاء والتضرع اصوب بحضرتك برجاء

و آخرت عجز نیک است در درگاه تو برای صاحبان خطا برای این که تو سزاوارتری بر قبول دعا و عاجزی بهتر است بحضرت مبارک تو بامید

العفو لانك عندك اصحاب القصور عند العذر مستحق للصفح والعطاء نظم سبحانك يا من

عفو از آنکه بتحقیق نزد تو صاحبان قصور وقت عذر سزاوار هستند برای گذشتن و بخشش پاکی است ترا ای آنکه

خلق الشمس صبيحا سبحانك يا من جعل الليل لباسا لا تحسب اوصافك سرا وظهرا ما انحصر الالوك وهما وقياسا

آفرید آفتاب روشن پاکی است برای تو ای آنکه گردانید شب را پرده شمار کرده نمیشود وصفهای تو پوشیده و آشکارا حصر کرده نشده نعمتهای تو بوهم و قیاس

نزد صاحب هم خواهد رسید و خط سابق آقا صاحبان مخدوم رسانیده شد جواب آن در همین خط ملفوف است
و دو خط که امروز آمده است جواب آن بعد از این خواهد رسید و رقعهٔ میر نصیر الدین بی لفافه در این خط است
مسکین مراعات خفت و ثقل خط نموده من هم برای همین لفافه نکرده ام جائی که این قدر اشخاص را یاد می کنید کاسی
بر و سطر امرت لال را هم یاد می کرده باشید که از هواخواهان است و مقدمات زرا هیچ شفقت ندارد در میان
در جهانداری من قدم بقدم شما هستند و وقت خصت تا بر دروازه می رسانند از هر سنگ نیازمندی و ... قیاس
خط شما که اسمی ایشان است و قتیکه آقا صاحبان خط خود وا خواهند کرد با ایشان خواهد رسید رقعه ۱۱ منشیانه
ملفوظات شکرخای شیرین گفتاری و قلم از کف ستان بیغال در فن نثاری میرزا مامی ... دام کماله از رقعه
احوال خیر مآل ذهن نشین این خیر سگال گردید حیرتی بی بهره نوعیکه باشد روغن قاز مالیده راضی بدین باید ساخت
که راه عدم پیش گیرد الاغوان این قدر خون گجا دارند که هر روز از ضیافت آن گرسنه طبع ازلی عهده بر آید
همین قدر باید گفت که مروارید شاهوار دانهای ثریا اشخاص ضعیف البنیه که نقدی غیر از ... در بساط نداریم حز بیار
نیستانیم که دانه مروارید برود الا بکلنند ناخن پیچ نوکننده خواهد شد دیگر آنکه جزو قلم بدست رستم مرسل است فهرست دل
جزو هی که بخدمت شریف رسید است چه ضرور هم انجا باشند من خودم آنرا میگیرم و لفظ مغرب بجای فارس اقلم ... بر ...
معلوم نیست که طرف ثانی بطور خود نوشته آورده بود یا دستکی هم بدست خود داشت لیکن چون مردکم استعداد و بزرگ سال
مسافت دور از کوچه تحقیق است تحریر او قابل اعتبار نیست فصاحت اقلم بر ان بکشید و این هم دریافت نشد
که او را از ابراد لفظ مغرب بجای فارس چه فائدہ بود فرض کردم که هر دو بیک معنی در لغت مذکور است لیکن
جائی که لفظ فصیح مستعمل یافته شود چه ضرور که آدم دنبال غیر مشهور رود و بایست که مخفی نماند در رقعه ملا زمان
که دو سه روز پیش از این جلیبیع خامه براعت شمامه بود این عبارت ما را از این قصه اچه کار نحقیق شدم
زیرا که هیچ رازی از رازهای صحت و سقم زبان فارسی از آن صاحب مخفی نیست پس با وجود این معلوم
از این قصه ها بجائی باین قصه ها خیلی استبعاد دارد گمان میرود که در عالم تعجیل سهو تحریر
اتفاق افتاده والا این مقدمه مقدمه نیست که از صاحب کمالان پنهان بوده باشد آینده عنان
بدست بی پروائی نباید سپرد و قصه حویلی آقا صاحبان که بر زبانند و صاحب برای خود میخواهند
باز حواله تحریر نمائید که من آن مطلب را بشنیدن تفویض نمودم و قصه بعد مطالعه حواله تفویض ......
دستی شد از باب قدری که عرق چیزی امکان دارد پاس خاطر شریف بظهور خواهد رسید زیاده خیریت
بر مجروحی ملازمان جناب امیر صاحب که آتش افروزی ایشان تیره ذکر عار کرم نمی کند تاسف کلی دارم این وقت ... سال گره
جنابعالی از خانه خاص محل آمده بود قدری بخدمت شریف هم میرسد رقعه ۱۲ نهال بوستان حدیقه معانی و درود الفت
نکته دانی سلمکم الله تعالی خطی که در جواب مکتوب والد ماجد شما میرسد در خط خانگی ملفوف نموده باید فرستاد جدا اور داناپیا
دو خط سرکار نوشته شود و همان خط بخدا بدیدنا نگذاری ... بجلس شب به کیفیت تر از مجلس ... رست هر جا که این شبها

رقعه ۱۱

رقعه ۱۲

سوای مجلس نقرای صرف انعقاد می پذیرد و شبانه اتفاق می افتد روز ازان خبر دارم که شاطان بغها می نوشت که در لکهنو هستند
مگر شنیده ام سوای اینها هر که هست مصرف ندارد الا شهوت پرستان بی لیاقت است و صاحب عالیشان را هم [illegible]
کار فقط این چیز با نوعی نشوند که قدر و منزلت درین سودا از دست دهند الحاصل اراده این است که روز پنجشنبه ازینجا
شما را این اراده همراه بگیریم که اگر خواهید ساعت یک نزد و هرگاه برگردیم باتفاق بجا بیایم و هیچ سلطانی آنجا ساخته شده است
بشما خانم نیم بیگ درپیش آرد و نزد جناب عالی ایستاده خواهند شد زیرا که ملازمان جناب وزارت مآب اول روز که
بشود و کچهری آنجا که کچهری روز برخواهد آمد تشریف خواهند آورد و ابتدا چنین قرار یافته که بروز پنجشنبه خیمها ایستاده شود
و فرش را درست نمایند تا روز جمعه بوقت مذکور بکار آید جناب عالی زیاده از یکپاس باکثر نخواهند نشست باقی زنها تا سه پهر
خواهند خواند لیکن بودن شما بقول شما در مجلس زنی لطف محض است اگر شب می بود مضایقه نداشت هر کاره باهم
چه ضرور که آدم هر کس کند که قائم نداشته باشد لیکن از بسکه دل مشتاق دیدن شماست و هنوز در آمدن فقیر بسبب بعضی
امور ضروری توقف معلوم می شود لهذا دل همین می‌خواهد که روز پنجشنبه شما را بکرالا برده اینجا بیاریم و شب یکجا بسر بریم و پیش از
طلوع آفتاب سواری فیل بر دلخواه برسانیم باشد که من فی این امور زیاده از شما اندیشه دارم دیگر خیریت تجدید عم و صاحب
والاقدر خود و سلام نیاز سیر سانید و دیگر صاحبان را نیز که پرسنده حال فقیر اند مگر رانکه هرکاره خط بنگالی بزبان ترکی نوشته
مسوده آن اول این باید نمود و یک روپیه برای زن نابینا سفارشی عموی شما فرستاده شد از دستم گرفته باو برسانید
و فردا بهنگام رخت پوشیده بنظر من خواهید نشست از همین راه آمده شما را سوار خواهم کرد **رقعه ۱۳** آنکه هر معدلت [illegible]
و نهال حدیقه نکته دانی سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق فهاخفی نماند که دیروز بتاریخ بیستم رمضان خط فرحت نمط در لفیف عریضی
امجد شما وصول آورده خاطر را مسرور و مرقومات اهالی کرد هر دو خط ملفوف یکی از طرف دیوان صاحب که صفا و دوم نور
خلاصه احبای صداقت اندیش منشی محمد صادق صاحب نیز بمطالعه درآمد نوید حصول رخصت لکهنو بعد دسهره موجب
بر خود بالیدگی گردید هم شوال سال دوال بر رفتن صاحب منقضی خواهد شد و رخصت خانه در ایام تیرم برای هر کار کن اینست مخصوص
یک کس نیست در محصوریت نیامدن شما در بزرگان خود و دیگر مشتاقان را ملاقات خود خرسند فیاضی خود از ملاقی شان
حظی بر نداشتن جای حیف است کسانیکه زن آیا باید باد می دهند آنها هرگاه مجبور می شوند بخانه رو می کنند شما خود بعنایت الهی
کاری نکرده اید که کسی نگاه کجی تواند دید در ایام تیرم بیائید و تا مدت موعوده اینجا بمانید اگر پنج شش روز زیاده بعرض
هم خواهد گذشت مخل حاضرباشی و نوکری نخواهد شد من آمدن شما برای این بسیار می خواهم که اینجا خیلی مسخر کیها می کنند و دو
شما را بایست هم دیدن بود و بلکه شاید بیائی خود را هم نیز فت با میر صاحب گویند که امیر صاحبکی تلامتی یعنی سلامتی جنبی [illegible]
روز وقتی می گویند که مرزا صاحب یعنی مرزا صاحب کی تلامتی [illegible] کیا [illegible] و خواجه صالح را خواجه صادق می گویند
و هر کس که از او زرق گفته صدا می دهد جواب می دهد گویا تماشا و زرق شروع است لیکن محسن و حبیبها می کنند و [illegible]
بیائید و بقول کینه برسید سر شام بخانه از انجا تردد بفرستید که صباح باستقبال شما تا با که بیائیم و بخط مستقیم شما را در حویلی
بیاریم خواه اول در مکان خود بیائید و اینجا چیزی خورده باز بحویلی نو تعمیر خود که ازینجا قریب تر است خواه در همان حویلی نو

حالی یعنی مطلع

تیرم یعنی تعطیل کچهری انگرزی

تلاقی ملاقات کردن

جز خوردن یعنی طعام خوردن

بطمانینت خاطر تاملی در یاد کردن آن بکار برم سر دست بخیال نمی آید نیز تحریر آن از اینجا بطریق
قریب الفهمی نوشته نشود مفید طرف ثانی نخواهد افتاد انشاء الله العزیز بعد از این هر دو عمل را یاد کرده
و طریق تفهیم آن نیز از پیش خود اختراع نموده بصاحب خواهم نوشت تا دیوان صاحب را در فهمیدن
آن دردسری نرود بدرد من حالا قسم خورده ام که در هیچ مقدمه از امور دربار بصاحب خود چیزی ننویسم
زیرا که هر چه در خیال من اینجا می گذرد شما آنجا همان بعمل می آرید بلکه بهتر از آن پس من از تحریر خود
خجالت می کشم گویا بارسطو نصیحت می کنم از انجمله یکی موافق ساختن تمام عمله دربار با خود و مورد عنایت
آقا بودن و دیوان صاحب را اگرچه خود دلش شریف النفس است از آن خود کردن هم وابسته بتدبیر شماست
من از اینجا هیچ نوشته بودم که چنین باید کرد و چنان حالا سوای شان دادن غلطی لفظ که آن هم در عالم [illegible]
چیزی دیگر بصاحب نوشتن خون انصاف ریختن است حق تعالی شما را این قدر دسترس بدهد که در عوض آن [illegible]
والفت که یاران با شما و در زندان شما خدمت گزاری هر یک بظهور رسید اکرم الهی این هم بعید نیست پیران [illegible]
آن بوده زن شاه پیر را حواله با بو العباس [illegible] بکنند دیروز خواجه کوچک و فخر الدین هر دو خلع بدنی شاه مدار
کرده اند و محسن و احسن طال عمرهما برهنه پوشیده اند بیچاره حمد الله نزد برادر کلان خود رفت خواجه عبد الله
ظاهر نمی کند لیکن از صورتش غم و افسردگی تراوش می نماید آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب خود ما خوشند
و مزاج حضور اقدس قرین صحت است چون من این وقت نخاس هستم و فردا اراده حضور پرنور دارم
از طرف حضور والا موجب حکم دعا و از طرف دیگران سلام میرسانم خط ماهر سنگه و همین خط ملفوف است
فردا من و قاضی صاحب و میر صاحب تا حویلی نوکه بیجا ول تعمیری شود خواهیم رفت تا شام آنجا خواهیم
این صاحبان بخانه مراجعت خواهند کرد و من بخانه میر انشاء الله خان بسر خواهم کرد

رقعه ۱۶

گوهر درج علو نسب و اختر برج سمو حسب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقها مخفی نماند که پریروز که پانزدهم
شهر حال و روز دوشنبه بود موافق قاعده مستمره عرضی معمولی با کاغذی اسمی فقیر رسیده مشعر
از حالات آن سرمایه کمالات گردید خطی که اسمی آقا صاحبان بود نیز رسانیده شد آن صاحبان
بعد یکماه کامل دیروز داخل حویلی خود شده اند من هم پریروز بعد شانزده روز نخاس آمده ام
خطی که دوست آقا صاحب مختار سرکار فیض آثار صاحب عالم بهادر اسمی شان نوشته بود نیز بمطالعه
شان در آمد خاطر آن بزرگ جمع کرده باید داد درینولا از قصص تازه این که امیر خسرو کتابی دارد
موسوم باعجاز خسروی در نسخه مذکوره صنائع شعری بسیار ذکر کرده از انجمله رقعه متضمن صنعت تجنیس
خطی نوشته یعنی هر لفظی برابر خود لفظی هم صورت خود دارد مثل این عبارت درویشان
درونشان چون بسته خون بسته هر نانی هر بابی بیایند نیایند معلوم نیست که این عبارت
نتیجه طبع امیر خسرو است یا کار قلم دیگری بالجمله شخصی این عبارت نزد جناب عالی برده بود پسندیدند

رقعه ۱۶

درین روزها طبیعت من اندکی ناساز می باشد و سببش اینکه من چون اندک انحراف طبیعت از جادهٔ اعتدال می بینم
دو سه روز طعام نمی خورم و از خلای معده سست و ضعیف و ژولیده می شوم این بار هم همین اتفاق است دیگر بحمد الله بخیریت
بجان و تن درستم از رسیدن نواب صاحب والا مناقب برای همراهی درین سفر و گذاشتن کهاران بر جا شد روپیه
برای تصدق سر ایشان با آبرو بسر بردن بهتر است آقا هم ازین حرکت خوش می شود چنین کس را معزز رسید اندکی
مداخل مردم موقوف بر قلت مصارف آنهاست همچنین کثرت آن منحصر در اخراجات شان هر قدر که آدم تنگدل واقع شده
همان قدر از قافله در خرابی میگذرد و فراخ دستان پیوسته باقتدار تمام بسر میبرند بیشتر همین است و ضد آن بسیار کم
اسراف آنست که آدم زر خود را بیجا صرف بکند مثل امیر که ده بدره دینار که ده هزار باشد در عالم نشه تنگ به سیل انداز
و هر قدر که بمساکین بدهد یا بمصرف خود آرد داخل اسراف نیست من این قدر که برای پول شکوه آباد اضطرابی می کنم
نه از این راه است که آن پول در نظر من حقیقتی دارد لیکن برای آنست که خاطر بزرگان را اطمینانی دست دهد آقا صاحب از
مخدوم و مکرم بخیریت اند سلام می فرمایند و آقا صاحب خود را نیز و حضور پرنور دعا ارشاد کرده اند و با هرسنگه کوتهی هستند و من نجا هم
در خانهٔ شما در خصوصیت امروز حاصل شدن خط ایشان ممتنع می نماید اگرچه ایشان درین قیدها نیستند که جواب خط شما را خود نویسند
همین که می شنوند که خطوط برای شما نوشته می شود همان وقت می نویسند لیکن چون تکلف نیست شما هم کار با صحت ایشان دارید
انتظار جواب مضمون که در خط دیروز شما بود دیروز ملاحظه نموده امروز وعدهٔ جواب آن کرده بودند لیکن من چون این
وسیله دارم همین وقت که چار گهری روز هم گذشته است متوجه تحریرش ام شاید خط من صبا تا عصر بیاید اگر پیش از لفافه درست نمود
انشاء الله فهو المراد و الا در خط آینده دو خط خواهد رسید

رقعه ۱۹

خواجه با کمال من سلمکم الله تعالی خط بهجت نمط مرقوم شانزدهم
ذیقعده سنه [illegible] هجری دیروز که نوزدهم شهر حیدر روز جمعه بود طرف عصر رسیده جهان جهان خوشدلی بار آورد و خست از
هجوم رو بیشم براه بودیم باعث دیر رسیدن این خط دریافت نمی شد هر قدر که تامل میکردیم این عقده دیروز از خط
صاحب حل شد که قصور کارهای ڈاک بود لیکن این قدر خطا بدینه لازمان هم ثابت است که برای قلت مزد این بلا
بر سر مشتاقان مکاتیب نازل گردید چون خود در مکتوب بنسبت خطای خود شده اید زیاده ازین چه نوشته آید بلکه این قدر تحریر
هم بی اراده و بقصد اتفاق افتاد و آنچه در رقیمهٔ حال سطری متضمن مذمت کارهای ڈاک و دعای بد در حق شان بعد آن شنیده
از آن اجتناب ضرور است گاه هست که خط بدست کسی نیفتد و لا صرفه و اگر دیده بخواند بلکه مذمت احدی در خطوط کیفیت ندارد
و اگر باشد مثل شاه میر از اول نامه حیرانی آن قابل هجو قرار باید داد بیشتر غزلها که مرسل شما بود رسیدن آن درین خط دیده
و خاطر مطمئن گردید حالا غزلهای دیگر بعد ازین خواهد رسید مجموع غزلها را تا رسیدن جناب مخدومی خانصاحب باحتیاط
تمام نگاه باید داشت هر گاه تشریف بیارند در حاشیهٔ دیوان نقل آن بردارید و حقیقت پیشکاری همانا این است که
سوای آن امر دیگر برای صاحب قرار نپذیرد و بهتر این است که پیشکاری پرگنه خانصاحب باشد شما هم سعی بکنید و من
هم بجانصاحب نوشته ام و اگر این بالفعل صورت پذیر نباشد از نیابت منشی صاحب پیشکاری پرگنه های عمر اینجا صاحب
بهتر است عزیز موصوف هم در توقیر و تکریم صاحب قصور نخواهند کرد مردیست صاف باطن نیک نهاد مردانه من او را هم

اورا هم بسیار دوست میداریم و او هم با من محبت شدید دارد خلاصه از تفضلات صاحب کلکتر بهادر که از روی تحریر صفاء و قریب شده
چنین به ثبوت رسیده که اگر کلکتر خان می بود بسیار تعویض می شد و حالا هم توقع آنست که هرگاه کسی از تحصیلداران
مستعفی کرده یا برطرف شود بر قصوری عزل ایشان از مناصب فتد شمار بجای او منصوب سازند الحاصل شرف و بزرگی بجز کمال این بطن یا در
یا مرده است این امور همه تفصیلی است و ترقی و تنزل نیز همین حال دارد و روز اول خیال ترقی تا آن ذهن
همان بازیچه طفلانه است که بعض تخم زاد او رکنار دایه پانشسته خود را امیر عظیم الشان قرار میدهد و برای کنیز و دایه و دایه
و غلام شمار های عمده که لایق امرای عظام باشد تجویز می نماید مختصر که بکم و بیش مشابره و منصب خیال نکرده با تعقل سرکار
شوند آینده فهمیده خواهد شد با عتقاد من این نیابت و غیره اگر کدام عهده حاضر باشد بحضور صاحب والا شان قرار گیرد و صد درجه
بهتر است زیاده خیریت محسن و حسن و دیگر اطفال همه خوش و خرم اند خطاهی خانصاحب سر باز میرسد جواب چیست نمی
باید فرستاد رقعه ۲۰ نهال بوستان عقل و حکمت و ستاره برج اقبال و ثروت سلمکم الله تعالی به روز یکشنبه و غره
ربیع الثانی سنه ۱۲ هجری بود عرضه شما خطی که آمی من بود در حویلی نحاس همین که از حضور با این تقریب که فردا روز مشاعره است
رسیدم بمطالعه در آمد بسبب اتفاق عبد المجید شما نیز آن روز صبح همین جا تشریف داشتند بلکه عموی کلان شما بالجمله حالات
رایق و فایق بودن مرزا ابو الحسن خانصاحب سرکار کلکتر بهادر و دیگر کیفیت خوش شدن ایشان با شما و رفتن از شکوه آباد
بلکه بیا برای دیدن حضرات همه دریافت شد الحق که ابو الحسن خان آدم بی بد و مرد صاف و درستی است و سوای این باید
که این کس خود خوب باشد زیرا که خود وش صاحب صفات نیکو است طرف ثانی اگر نیکی نخواهد کرد احتمال می هم ضعیف است تمام عمله
که مشتاق شما بوده که مرزا ابو الحسن خان هستند پس نیک رفتاری شما کار خود را کرد آفرین صد آفرین بهر حال اگر در این ضلع به وجه
بسعی و شفقت کسی بدست آید و خلاف مرضی خانصاحب باشد قبول نباید کرد و ضلع دیگر بهر طریق آنچه بدست آید باید گرفت مرا
این معنی بیقین حاصل شده که شما آنچه می گوئیم همین خواهید کرد پیداست که صاحب فهم درست و مالک تنبه بلند خدا و ادکار هی
نمی کنند که زبان یاوه گویان در حق او دراز شود اگر چه بهبود شما باختیار بخت و اتفاق است و سعی درین مقام چیزی تواند کرد لیکن ما
بجای خود چنین قرار داده ایم که اگر هم ترقی بسعی کسی صورت بندد و خلاف رضای خانصاحب کرم فرما باشد ما را قبول نیست لیکن تا وقتیکه
خانصاحب خود مستعفی نشوند و بکلی دست از نوکری کلکتر موصوف برندارند برای شما هر گونه ترقی که ممکن باشد چه مضایقه لیکن با دوستان
خانصاحب دوست و با اعدای ایشان دشمن باید بود صفت آدمیت همین است و بس دیگر این که درین شهر چیچک بی هر خیلی هنگامه آرا
کرده مولانا بیگم دختر همشیره شما از جان صاحب سوای این میر محمد تقی که مرزا احمد نامی منشا تخلص منسوب شده بود صاحب یک دختر
دو نیم ساله و یک پسر هشت ماهه شش در هفده سالگی باین مرض مبتلا شد و جود یکه تشنه را انها بر آورده بود و یکبار کوچک
در دو سالگی و دو بار آبلهها بر گذر که این بار که چیچک برآمد در بعد دوازده روز هر دو چشمش از دیدن عاطل شد و رنگ رو سیاه
و دست و پا لنج بود اگر زنده هم می ماند بدتر از مرده شده بود از صورت او بیماران حتی پدر و مادرش می ترسیدند عاقبت
به بیچاره روز شانزدهم ازین بیماری جان بحق تسلیم کرد و عجب داغی بر دل پدر و مادر گذاشت و دختر و پسرش هم را انها
بر آورده بودند باری آنها جان بسلامت بردند و آنچه در خصوص کلیات خانصاحب موصوف نوشته اید که گر نزد تو صحیح باشد

عمره زادا نخ
اشراف زادا

رقعه ۲۰

بابر حقی بابر

بیان کرده شخصی که از طرف عامل شکوه آباد در انجا می باشد برسان صورت این است که هیچ نسخه نیست که کاتبش هیچ
حرف یا لفظی قلم انداز نکرده باشد لیکن هر کتاب بعد تدریس و اشتغال شخص محقق بمطالعه آن صحت می یابد انچه مراد از کتاب
است که انچه گفته شخص نسخهای دیگر باشد درین نسخه هم باشد چون هر نسخه نو که نوشته می شود از روی نسخه اصلی یعنی خانه صاحب
نقل کرده می شود یا از روی نسخه دیگر که از روی نسخه مملوکه خانه صاحب نقل شده و بعد نقل معمول است که نسخها را برای
تصحیح بخدمت ملازمان ممدوح می آرند درین صورت خاطر جمع است که نسخه مذکوره صحیح خواهد بود و این صحت را که شما نسخه
موقوف بر طرف ثانی است این مردم غلطی را چه میدانند این کار یعنی شناختن سقم و صحت تعلق بماهر بودن شخص بلغت
و محاوره زبان دارد حاصل اگر خریدن دیوان منظور باشد بآن شخص که در لکهنو از طرف لاله صاحب برای صاحب
می باشد بنویسند که چهار ده روپیه نزد من برساند تا من کتاب را با و برسانم زیاده در خانه شما همه بزرگ و کوچک
اندرون و بیرون سلامت و خوش اند رقعه ۲۱ عندلیب گلزار فصاحت و همای آشیان بلاغت سلمه الله العزیز
شنیده باشید که درین طرف ایام صبیه جوان میرزا غازی الدین حیدر خان بهادر پسر بزرگ جناب عالی دام اقباله
بکدام مرض جانستانی عازم تماشای خلد برین گردیده و از رفتن وی غمی که بسر جوش به قلم گنجایش ندارد و الهی که بیان آن
در عمر جاودان یا براه خاتمه نگذارد و نصیب حید و بدرست حاصل این تحریر انکه امروز دو گهری روز بر آمده حضرت
صاحب عالم و عالمیان میرزا سکندر شکوه بهادر دام اقباله نیز برای ماتمپرسی و تعزیت بخانه پسر میت تشریف فرما
شده بودند وقتیکه سینه مبارک قریب دروازه حویلی طرف ثانی رسید آدمی زود در طبق تعلیمی که از اول یافته بود
دوید تا آقا خبر کرد صاحب خانه با شش برادر دیگر که شمس الدوله و نصیر الدوله و جعفر علیخان و کاظم علی خان و مهدی علیخان
و حسین علیخان باشند و بابای والد بزرگوار بر دوامی بالحسب اتفاق آنجا بود تند آمده سر تسلیم خم ساخت و دو اشرفی
نذر گذرانید همچنین هر یک از این جماعت دو دو اشرفی پیش کشیدند الا حسین علی خان یک اشرفی اکتفا ورزیدند من بعد
حضرت بیرون شدند بر حق کهاران فرمودند که سینه را بر زمین بگذارند تا همپای این جماعت اندرون قدم رنجه فرمایند حکم
و دیگران برق چشم کهاران گرفتند حضور را بسواری سینه جلوه کنان تا لب فرش بردند من بعد ملازمان والا را
بر مسند جا دادند و خود ایشان بقرینه دست بسته استاده شدند بندگان اقدس باشاره ابرو حکم نشستن دادند تا تعظیم
هر یک بجای مناسب نشست و وقت نشستن حضور پر نور بر مسند صاحب خانه دو اشرفی دیگر گذرانیدند نیم گهری
ملکیت اتفاق افتاد بعد از ان حضور چند کلمه مختصر که این الم را پایان نیست و دل چنین می خواست که بتقریب ماتمپرسی
درین خانه بیایم لیکن تا مقدور شکیبایی نتوان کرد حق تعالی شما را بر سر فرزندان آن مرحومه سلامت و آنها را زیر سایه لطف شما
بعمر دراز رساند اقتصار نموده فرمودند که چون در تعزیت بسیار نشستن خلاف قانون است حالا رخصت می شوم بشمس الدوله
از طرف برادر کلان عرض کردند که از تشریف آوردن حضور اقدس سر افتخار ما مردم بفلک الافلاک رسید انچه پرورش
ولی نعمتان بحال غلامان و خانه زادان می بایست از حضرت والا بظهور آمد لیکن ما را از شنیدن شنیدن این تشبیها که
بجبوری در عالم تعزیت خلاف رسم ادب بعمل آمد سر خجالت پایین است ارشاد شد که در عالم اتحاد این تکلفها ضرور نیست

...بیست انشاء الله العزیز بار چند با تقریب تهنیت در بخانه وارد خواهم شد و پیشکش‌ها خواهم گرفت این قدر مسوده بر خاطر
آنها باید که بحضور را از کنار روش تربیت بیاموزند و خود تا بیرون دروازه بشایعت دوری چند آداب رخص شد ند
برای اطلاع حوال قلم شد دیگر اینکه آقا صاحب لطف نشان چند ناخن زره و یک هند و آنه و چند دانه شفتالو برای شما
فرستاده اند باید گرفت احوال وفات پسر زاده میر محمد علی صاحب که چارده ساله قضا کرد دریافت شده باشد و پیاله
شربت از دست مهدی دلاگ سرشتر شده بود معلوم نیست که بخانه طالب چه وقت رسید **رقعه ۲۲** میوهٔ درخت محبت
و گلبن بوستان الفت حال عزیز بعد شنیدن آنکه تقریرش زبان مقرر را ز آبدار سامان و تحریرش خامهٔ دو زبان را
با خموشی دست و گریبان می سازد پوشیده نماند که در مکتوب دلنواز صاحب لفظی دیده شد که غلط آن نزد راقم آثم چون
تلالو مهر جهان افروز اظهر است و آن این است که لفظ پاره را که بمعنی دست برنجن در کتب نظم و نثر استعمال یافته و این
زیوریست که زبان آرایش دست‌ها و تن می نماید شما با را بالف نوشته بودید حالا من پاره بمعنی قدرت و توانائی را از شعرای
اساتذه و منشآت شان یافته شده بمعنی یارن بنظر فقیر نرسیده لیکن اینهم میگویم که یارا بمعنی غلط است صورت این است
که اگر این لفظ را در برهان قاطع دیده اید مضایقه ندارد و الا بار دیگر آخر ان های هوز نوشته باشید و بعد از این هر لفظی که
غیر مشهور باشد آنرا در کتاب دیده باطمینان تمام بنویسید لغت فارسی در سرکار صاحب موجود است آمدم بر الفاظ عزیز
والد شما صراح را همراه بردند آنجا رسیده تدبیر دیگر میکنیم و امروز لشکر را یکبار گوهتی مقام محکم است و هنوز حرکت از اینجا
شنیده نمیشود غالب که این ماه بتمامی رسد بعد از این گوئیم و شنویم لیکن برای مقام بهتر از این قطعهٔ زمینی نسبت است
اگر غلط نکنم تخمیناً سی درعه بلند باشد دیگر خیریت درین قطعهٔ زمین خیمهٔ حضور پرنور و مرزا ابوطالب خان بهادر
بهم چسپیده اند که اگر مرزای موصوف آهسته حرف می زنند صاحب عالم می شنوند و علی هذا القیاس از طرف ما
آمیزش و ناقهای بیرونی که رفقای هر دو طرف در آن می مانند از هم متمیز نمی شوند حال خدم و حشم نیز بهمین صورت
رقعه ۲۳ مرزا صاحب والا قدر مرزا آقا صاحب دام کماله اگر پیرو روز چون امیر صاحب را طمع تحصیل زر بسیار پیچ اندر پیچ در دل
موافق وعده حرکت بعمل نیامد و از صبح تا وقت عصر بپاس خاطر مرزا حاجی صاحب والد ماجد شان که از چندی با ایشان
عهد و قسم شده بود در کوتهی بودم رقص طائفه زنان و یک طائفه مردانه بود و محبوب شاه حسینی را کسل طبیعت رخصت گرفته اند
همین طائفه‌های بی رنگ و بد گلو بودند الا جادی که خواندنش سحر حلال است دمی چند مجلس را گرم کرده بودند لیکن اینها در رقص حساب
فرحت الله خانه خراب آتشی بار یکم بهزار آب زمزم فرو نمیتوانند نشست جای شما خالی بچه خوبی چند ساعت گذشته است
لیکن من و مرزا حاجی در مکان جداگانه از مجلس نشسته مزهٔ خود را حاصل کردیم تمام شد این حکایت امروز نسخه
مذکوره بتمامی رسید فردا جزو آخرین بخدمت شریف خواهد رسید معلوم نیست که جزو را امروز تمام کرده باشند قدری
باقی است و ندانم خوجی فربه که شاگرد صاحب است مسودهٔ خود را امروز پیش شما برای اصلاح آورده بود یا خیر
این بیچاره اعتقاد راسخی در شیر صاحب دارد زیاده خیریت **رقعه ۲۴** منشی صاحب والا قدر سلمکم الله تعالی عجب مسوده
نوشته اید که ملا ظهوری باید که درس آن از خدمت صاحب استفاده نماید بشرط فرصت در یک روز تمامش را

رقعه ۲۶ گوهر یکدانه درج معانی و یاقوت آبدار معدن نکته دانی سلمکم الله تعالی خط بهجت نمط متضمن صحت و عافیت
بکمال اختصار رسید بهجت که مضمون تازه سوای کوچ صاحب المناقب برای دبدبه بزرگی دان و گفتگوی حساب با دیوان
ابوالحسن خان در مقدمه خواجه صالح خان که در عرضی خود برای جناب قبله و کعبه نوشته بودید نموده است رسیده مسرور ساخت
ما امیدوار آن بودیم که از زمین کوچ سوای فرخ آباد رفتن صاحب بطرفی نخواهد شد و اگر از اتفاقات کوچ هم شد [illegible] شما
از سرکار تجویز خواهد شد حالا دریافت گردید که کیانان چو بالیه باید که نوکر صاحب باشند و ما بر دار زیاده بر آن بهر صورت [illegible]
کرده همراه باید رفت و دیوان صاحب درین امر تقصیری ندارند من خود با ایشان نوشته بودم که اگر خواجه اما می صاحب
بفرخ آباد بروند نیابت شکوه آباد بنام خواجه صالح خان نامی که مرد فهمیده و کار آزموده و از زمرهٔ قرابت عموی خواجه موصوف
می شوند قرار باید داد و بدیگری تفویض نشود و اگر خواجه موصوف خود اینجا مانند برای خواجه صالح امر دیگر تجویز باید نمود
که آدم کار آمدنی است اگر مرضی شریف باشد بخدمت برسند تا برآمد کار متصدی نگردیده نخواهند شد اگرچه دیوان صاحب
بمن درین مقدمه هیچ نوشته اند لیکن آنچه بصاحب اظهار کردند راست است بیچاره این قدر پول از کجا بیارد که خدمت
پردم بکند و این هم عادت او نیست که کسی با نسیه و اره پیش او برود و مصارف او از طرف او نباشد زیاده خیریت

رقعه ۲۷ بطرز حریر براعت و قبای قامت بلاغت سلمکم الله تعالی مسودهٔ دیروزه دیده شد همه خوب
نوشته اید بارک الله اللهم زد و لا تنقص لیکن آن مادر قحبه که حامل این امانت بود سخت کاذب و حرامزاده بوده است
پس پریروز رو بروی شما دو روپیه ظاهر نمود و پیش من سه روپیه این هم تصدق سر طرفه اینکه مهدی گهات از اینجا
چهل کروه مسافت دارد و ما بخط پریروز رفت و دیروز وقت ظهر اینجا رسید حیرانم که این مسافت را در دو روز هیچ با
چالاک رونده و هیچ مادهٔ فیل سبک رو قطع نمی تواند کرد و این قرمساق چگونه طی نمود اینهمه [illegible] بود بری فاتحه خود
دروغی چند بر روی هم بافت و پول از اینجا برد و یکروز درمیان داده وقتیکه طرف ثانی یعنی مهاجنی که نقود [illegible] آورده بود
رخصت نمود نتوانست که ملکی بکند درست و ناچیه شده اینجا آمد و جواب طلب نمود و الا بعد چهار پنج روز بطمانینت خاطر
کهیس از نقد خود برآورده بما میرسانید لیکن تعجیل طرف ثانی او را از رو ساخت مختصر اینکه در بردن جواب [illegible] احوال
نوشته [illegible] داده ام از همه عجیب تر اینکه وقت رخصت می گفت که خدا سلامت دارد امیدوار انعام بوده ام گفتم حالا اسعاف باید آمد
دوباره که می آیید هر دو انعام یکجا داده خواهد شد مردک سکوت ورزیده در رفت آمدم بر مطلب دیگر این مسوده را شما [illegible]
بعد سه چهار روز یا زیاده من و شما هر دو خط برای میر موصوف که می نویسیم این مسوده را هم بخط ما بهر سنگه نویسانیده داخل آن لفافه
می کنم یا اینکه صاحب نقل این را برداشته باشند نزد من بفرستید هرگاه ما بهر سنگه اینجا می آید صاف کرده بمن سپرده [illegible] صاحب
بفرستم و در لف خط خود روانه می کنم و احوال تشریف آوری میرزا محمد صاحب دریافت شد در ضمن احوال ایشان لفظ برادر میر تقی
فراموش کرده بودید تا دیر حیران بودیم و می خندیدم آخر معلوم شد که لفظ برادر از قلم صاحب افتاده بود بعد ذکر مدح مشار الیه
نوشته بودید که برادر زن میر محمد تقی خود ما هستند و می بایست که چنین بنویسید که برادر زن برادر میر تقی خود ما هستند الحاصل
این بزرگ زاده از مدت مدیدی بحال من مهربان است من خود هنوز فارغ نشستیم که بیایم و سوای این از فرد انتخاب معلومه استعمال هم

رقعه ۲۸

پس بهتر این است که ایشان قدم رنجه نمایند لیکن تقید دیگر سوای این رقعه اسمی آن صاحب نوشته ام آنرا انشاء الله بها تقید
فقد تحسین بخشان روز بیکار سلمکم الله تعالی انتظار یک فیل خود در سرکار جنرل صاحب مقرر شده فیل و دو من آنجا
نواب حسین علیخان بها در خواهد آمد معلوم نیست که برای آن دی روز حکم بر سکاهی خان رسید یا اکتفا بهمان قدر بیام رفت
که بالای بنگله حواله میرزا تقی نامی از نوکران صاحبزاده ممدوح شده بود خدا داند آن مرد عزیز را دای پیام کرده باشد
یا بفراموشی سپرده بهر صورت امروز شیخ الاسلام اگر برود خوب است کیف فیلی که از ما دشماست را آنجا سوای عمو صاحب دیگری
نمی تواند نشست آدم بر فیل دیگر اگر یک فیل باشد خواجه حاجی و خواجه عبد الله و میر عبد الله را باید نشانید و اگر دو بیاید بر فیل
دیگر خواجه صالح و خواجه رحمت الله خان و میر تقی را سوار باید کرد اگر آمدن دو فیل یقینی باشد میر تقی را امیدوار بکنم والا
برای او کهار ان کرایه طلب نمایم چو پالکی اینجا موجود است و این تحقیق برای این است که مبادا از انجا یک فیل بیاید و کهاران
بروقت پیدا نشوند و اگر کهاران را از امروز طلبیده مقرر بکنم و فیل بیاید آنوقت جواب دادن از مروت بعید است این رقعه را

رقعه ۲۹

لاحظ جناب قبله و کعبه رسانید آورده انچه مفصل باشد محققانه بر نگارید که بر طبق تحریر صاحب چیزی بعمل آید نور چشمی
زمان سلمکم الله تعالی مسوده خواجه حاجی خان و اجزای میرزا اشرف علی ایشک آقاسی بدست رستم خان مرسل است
باید گرفت مسوده بصاحبش باید سپرد و اجزای مذکوره را بحفاظت تمام باید داشت تا وقتیکه آدم او بیاید اجزای مذکوره
دو جزو و شش ورق است که یکی نیست و دو ورق باشد این از برای انست که اوراق مذکوره بسته نیست مبادا ورقی
از آدم در راه بیفتد پس شمرده باید گرفت بخدمت امیر صاحب بعد سلام واضح باد که شخصی دوای خارش درست نموده
بچند کس داده بود هر کس که مالید اورا فائده کرد شخصی تمام بدنش آبله و زخم داشت در دو روز باین صورت به شد که اثر
از زخم و آبله نماند حضور پر نور و آغا صاحب مشفق سعی کردند که داعی این دوا را بعالم تخلص تبلیغهای خود را از غم غل
در هوای سرد ظاهر کردم هیچ پیش نرفت آغا صاحب مخدوم بچوبه در میدان نصب کرده از چهار طرف بستند و همه
بسیاری افروخته داعی را آنجا فرستادند چهار آدم برای خدمت هم بودند باری بعنایت الهی دوا هم مالیده شد
و غسل هم حسب دلخواه اتفاق افتاد لیکن حال من اینست که خارش ده چند و جابجا زخم و سوزش پیدا شد با بو العباس
تمامش ورم کرده است امروز از ترس آنجا دوا نمالیدم و فردا هرگز این دوا را نمی مالم دیروز و امروز مالیدم بهر چه بدترش شد خارش
اگر رفتنی است خود بخود می رود والا یا قسمت

رقعه ۳۰

شمع دودمان ایالت سرو بوستان جلالت سلمکم الله تعالی
بعد اشتیاقها واضح باد که پریروز که بست و سوم شهر حال بود خط مسرت نمط در لف عرضی سامی جناب قبله و کعبه نقاب بردار
چهره عذرای وصول گشته مطالب مرقومه را خاطر نشان ساخت از احوال تازه این که در شوال زوجه آقا صاحب خود دعا
که باجتماع چند مرض بانفاس مستعار عارضی سر و کار داشت بتاریخ نوزدهم صفر قضا کرده اطلاعا تحریر در آمد
و میان نثار علی نامی که چند روز در حویلی خانصاحب کرم فرما بطریق مهمانان فرو کش داشتند و نقل دریای لطافت صاحب
هم گرفته بودند لیکن اند دیوانگی کاتب سفینه بتمامی نرسید خطی اسمی صاحب از بریلی فرستاده اند معرفت مولوی حسن علیخان
پریروز بمن رسیده بود ملفوف است غزلهای مشاعره گذشته امروز در خط و الد شما پیچیده خواهد شد و انچه در مشاعره حال

درینولا شنیده شد که خانصاحب کرمفرما تاج الدین حسین خان می خواهند که از نوکری دست بردار شوند اگر این حرف
مقرون بصدق باشد و شنوید که ایشان همین عمل آورده و استعفای شان پذیرا شد شما نیز نوکری را بگذارید
اینقدر معلوم شماست لیکن شما خواهد رسید خدا کریم است نیکنامی از دست نباید داد انجا رسیده باهم مشوره خواهیم کرد و اگر
خانصاحب باشند شما هم باشید یقین که شما پیش از نوشتن من چنین خواهید کرد من هم از طرف خود حرفی نوشتم زیاده خیریت

رقعه ۳۵ خواجه خواجگان و میرزای اصفهان سلمکم الله تعالی خطاهی خواجه قطب الدین صاحب سرباز سید [illegible]
گرفته ملفوف خط خود روانه فرمایید چون خط مولوی میر علی همان جواب خط من بود و فرصت هم دست نداد لهذا اختصار
ایشان بعد ازین فرستاده خواهد شد امروز بهمین اکتفا ورزیدیم و امروز بخانه میر انشاء الله خان صاحب میروم فردا پس فردا
انجا خواهیم بود این بار توقع سفر نیست آینده یا قسمت

رقعه ۳۶ خواجه صاحب والاقدر منبع الکمالات من این وقت
آقا صاحبان مکرم ملطف نشان را میان صاحب یاد فرموده اند چون در عالم رفاقت هر کس محبوب است چاره ناچار
باید رفت لهذا نوشته می آید که امروز من هم شام نزد شما بلکه ازین زودتر میرسم و شب همانجا می خوابم فردا ما و شما
و امیر صاحب و میرزا محمد صاحب بخدمت آغا صاحبان می آییم و جلسه معقولی می شود بنابر اطلاع نگارش یافت
لفظ پرستان بابای فارسی مفتوح و رای بی نقطه مکسور و سین بی نقطه ساکن و تای قرشت و الف و نون که بمعنی جای
بودن پریها در اشعار ریخته و افسانها می آید در برهان قاطع باید دید معلوم نیست که در فارسی هم صحت دارد یا ساخته
اهل هند است و از دو روز فیل کوچک از راه رفتن معذور و فیل کلان را فیلبان بی اطلاع برای آوردن نیشکر
یا چیز دیگر از قسم چاره برده شام خواهد آمد لهذا اسپ برای سواری میرزا محمد صاحب میرسد و آدم بخانه میر محمد تقی خان رفته است
ایشان هم می آیند و اگر پیش از رسیدن آدم بنخاس رفته باشند بخدمت خواجه وزیر خانصاحب از طرف من التماس نمایند
که اسپ خود را عنایت فرمایند میر موصوف را اینجا رسانیده بر خواهد گشت زیاده خیریت

رقعه ۳۷ خواجه امامی صاحب
بوجاق هریهم العرب بانچه گون انجون بیار بنگیرم فضیلت گوک فی قوبانش میرزا جعفر صاحب الی کور باقی فی مشتاق
بار لار ایل سیزه کیشنی تی تا بشو بیگیر بجناب قبله و کعبه عند الفرصة عرض باید کرد که تدبیر دو سه فیل برای سواری بعضی اشخاص
باراده شنیدن غنای میر معلوم ضرور است زیاده خیریت

رقعه ۳۸ خواجه ابو الحسن دریافت نمایید که بار هی کرامت
بارادید شما دانید که همین عموزاده من اسحق ولی الله است دیگران هم هستند بیت هر بیشه گمان مبر نهالی است
شاید که پلنگ خفته باشد این همه از آثار تحریر فقیر است حالا باید که اندوخته خود را بما ظاهر کنید که درین شادی صرف
کرده اید اگر نخواسته باشید که بکلمات چرب و شیرین روغن قاز مالیده هیچ نرسید دست بردار نخواهم شد
و ما چه میدانیم که شما دارید یا ندارید از هرجا و بهر طور که بدست آید پول بیارید که ما اکار با قبض و هر دو دست بلا و شما را البته
بخشیدیم زیاده خیریت

رقعه ۳۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی فردا صبح بجناب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود
عرض باید کرد که پیش از سه پهر یک فیل آمده زیر بنگله ایستاده شود تا بر وقت محنت انتظار بلای جان نگردد من امشب
نمی توانم آمد فردا وقت سه پهر نشست این اراده می آییم مسوده از میان خان حاجی گرفته باید فرستاد و چند دانه سپاری هم

هم بدست رستم نفر رسید زیاده خیریت **رقعه ۴۳** خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که این وقت از حضور رخصت کربلا
طلبیدم فرمودند که پس فردا نواب صاحب دل صبح اینجا می آیند. فردا ضرورت تحریر و انتخاب اطلاع داعی خواهد شد
ازین جهت هرگز رفتن صاحب آنجا مناسب نیست این مهم برود. دیگر بسیار بهر چند رنگهای تحیتم قبول کردند محصور دست
بسته ام لیکن فردا وقت سه پهر آمدن صاحب برای دیدن من تردد اینجانب ضرور است پس فردا وقت از کار اتفاق
بر نیامده خواهد بود و لنجانه تشریف خواهید برد **رقعه ۴۴** خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی معلوم نیست که آن یار
مسکین مسافر دیروز هم آمد بود و اگر نیامده باشد خیر امروز هر وقت بیاید گفتگو باید کرد و اگر دیروز تا شام آمده باشد جواب
و سوالی که طی شده باشد باید نوشت و اگر این وقت هم رسیده باشد همراه رستم نزد فقیر باید فرستاد زیاده کرم تحویل و تعدیل
ذلیل **رقعه ۴۵** خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی سه جزو از رقعات ترکی لاله امرت لال فرستاده اند اگر نقل اینها
گرفته خواهد شد اجزای دیگر هم خواهد رسید و اگر درهمین اجزا و سین سکیر وقتیکه اینها را تمام می کنید باقی اجزا هم طلبیده
و اگر همه را دفعة واحدة می خواهید این را باید گرفت برای باقی تعین خواهم کرد و خطیکه اسمی قاضی نجم الدین خان
شما نموده بودم بمیان ریاض الحسن طالب علم هرگاه طلب نماید بلا تکرار باید داد و لفظ رایگان در برهان دیده معنی آن باید
و نسخه نقل شش از خط مولوی نیر علی دیشب نصیب باشد لیکن مضمونش بخاطر دارم همین قدر است که قصب الجیب
راشب در اتنها بیند و صبح باید جوشانید چون نصف آید مالیده و صاف نموده باید نوشید و از زوال مونگ و برنج
پرهیز ضرور است و غذا بر قدری که بر روغن باشد باید خورد و شما همین عبارت را با خط مولوی صاحب مقابله کنید اگر برابر آید
به میر یوسف علیخان بگوئید که نسخه همین است والا درهمین کاغذ بنویسید این قدر جا برای تحریر یک نسخه کافیست **رقعه ۴۶**
بر خواجه امامی صاحب مخفی نماند که دیروز در رقعه آقا صاحبان در جواب رقعه سه مرزا بنده و صاحب آمده بود و بخدمت میر سید
ملاحظه باید نمود و صاحب من این احوال را ذهن نشین خواجه کریم الله خان صاحب باید نمود اگر مرزای مزبور استقلال
بعد تحقیق احوال از صاحب خانه با آقا صاحبان برسانند و آقا صاحبان هم راضی شوند چه مضایقه والا سخن و شما هر دو را
نقصان شان منظور نیست دیگر خیریت پوشیده نماند که فا و عین و لام میزان بیش نیست جمیع صیغهای آن بهر
همین حال وارد پس آدم باشعور را باید که جمیع مصدرهای صحیح را که معتل و مهموز و مضاعف نباشند بهمین وزن حساب نماید
و صیغها مقابل صیغها بسازد خواه از ثلاثی مجرد خواه مزید فیه مثالش اینکه هرگاه کسی بپرسد که ضربتن بر چه وزن است
تامل کند که درین صیغه بر اصل مصدر که ضرب است تای قرشت مضموم و نون مشدد زیاده است هرگاه همین تا و نون را
بر فعل که میزان است بیفزایند صیغه ماضی جمع مؤنث حاضر می شود همچنین در استکمال فا و عین و لام را ملاحظه نماید و بگوید
که استکمال بر وزن استفعال است زیرا که هرچه در استفعال بر فا و عین و لام زیاده است در استکمال بر کاف و میم و لام خواهد بود
همچنین انتظار و انتشار بر وزن افتعال است و انجماد و انقباض بر وزن انفعال است و اگر در میان افتعال و انفعال
التباس شود مثلا لفظ انتهاض را با معنی دانیم و تحقیق بپرسد که انتهاض بر چه وزن است باید بگوئیم که اگر اصلش نهضت است انتهاض بر وزن
افتعال است اگر اصلش هضت است انتهاض بر وزن انفعال واقع شده و در باب افتعال بجای تای قرشت طای حطی و دال ابجدی آید

همچنین اَلّاعَلی چند صیغهٔ اَفّاعَلی باشد که امر حاضر مؤنث است از باب اِفّاعُل و مُتّاعَلی بر وزن مُفّاعَلی که مجموع مُفّاعَلی
مُفّاعَل و یای متکلم است مُفّاعَل صیغهٔ مفعول است از باب اِفّاعَل در بحث ثلاثی مزید فیه در قانون مجدد باید دید

رقعه ۴۴

پریروز خطی نوشته نزد قاضی صاحب فرستاده شد اگر دیروز روانه شده باشد خیر و الا هر دو خط امروز
یا فردا باید که روانه شود ملخص دیروز خط دیگر از شما نزد فقیر رسید عرضی که برای جد امجد نوشته بود دید نیز بمطالعه در آمد
امروز که نوزدهم ربیع الثانی ۱۲۶۴ هجری و روز شنبه در حضور ترود دش و خیمهٔ طعام است زیرا که فردا مرزا سلیمان شکوه بهادر
عیال و اطفال خود را گرفته اینجا خواهند آمد و یک شبانه روز مع زن و بچه بسر خواهند برد اندرون و بیرون هر دو جا
صحبت رقص و سرود منعقد خواهد شد لیکن امروز بعد چارده روز بنجاس میروم سبب رفتن این که چون این صحبت
روبروی طرف عالی مقرر است دل گوارا نمی کند که تنهایی دوست همزبان خود مثل ناهر سنگه آنجا رفته موقوف و خاموش
بنشینم اگرچه آنجا سوای من احدی نخواهد نشست لیکن من یک کس بی قلیان و آب پان یار موافق چه می کنم بعد سه چار روز
که جناب عالی دام اقباله و صاحب کلان بر سبیل بدلیت یا بالاتفاق خواهند آمد البته در آن جلسه شریک خواهم شد
زیرا که این هر دو والاجناب زیاده از چار گهڑی نهایت یکپاس نخواهند نشست بعد ازین مائیم و این صحبت و این همه
آسامی چنینها ازین سبب است که مرزا جهانگیر شاهزاده را حرمی بوده است در شاهجهان آباد چون حامله شد
زنی از راه رشک ذهن نشین شاهزادهٔ موصوف کرد که این بچه که در شکم وارد از شما نیست چون اغنیا را
خصوصاً اطفال را همین گوش است دوگرا هیچ و مقدمه زن نزد صاحب عزت بسیار نازک است مرزای مرحوم
قصد کشتن او کرد ممتاز محل که مادر شاهزاده باشد او را پنهان کرد و من بعد با حضرت ظل سبحانی و نواب قدسیه
والدهٔ حضور اقدس اعلی مشوره نموده او را روانه لکهنو نزد صاحب عالم خود ما کرد که از آن آفت مصون بماند مضمون
خط ممتاز محل مسمی صاحب عالم بهادر این بود که پسری که از بطن این زن متولد خواهد شد آن را شما بفرزندی خود
و نامش مرزا مهر فر گذارید چون حامله آمده بود بعد دو ماه و چند روز وضع حمل اتفاق افتاد لیکن بجای مهر فر جهان آرا دختر
پیدا شد چون این دختر اولین فرزندان شاهزادهٔ موصوف است و سوای این زر کار ها می کند چنین بنا گذاشته شد
که هزار روپیه در مهم شادی دختر صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بهادر را با اهل و عیال و جناب عالی دام اقباله
و صاحب کلان بهادر را جدا جدا مدعو باید ساخت این هزار روپیه را مادر شاهزادهٔ مقدم الذکر فرستاده بود با این
گمان قوی که پسر متولد خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت بمصرف باید رسانید تمام شد
این مطلب دیگر اینکه مزاج من بفضل الهی قرین صحت است خاطر شریف جمع باید داشت آین بار هم در عرضه که بجناب
جد بزرگوار نوشته اید دو جا غلطی یافته شد یکی از باعث تعجیل است چرا که همان لفظ را دو سطر پیش ازین در همین خط
صحیح نوشته اید پس گمان غلطی سوای این نمیرود که در جلدی خیال نماند و آن اینست که شما در ذکر منشی محمد علی صاحب
یکجا باین صورت نوشتید که با منشی محمد علی صاحب که دوست خان صاحب هستند ملاقات شد این خود مطلوب است
بلکه سراپا صحیح و جای دیگر نوشتید که باز از منشی صاحب موصوف ملاقات شد این غلط محض است لیکن چون

چون شما این مدارج را خوب طی کرده اید این خطا از راه بی‌علمی نیست اتفاقی است و جای دیگر که غلطی دوم واقع شده
سبب آن عدم معرفت محال لفظ است و آن لفظ سقا است که شما آنرا سقه نوشته اید مخفی نماند که سقی بسکون قاف بمعنی آب دادن
آمده و ساقی اسم فاعل آن و سقّا صیغه مبالغه بروزن فعّال چون لفظ ساقی حالا بمعنی معشوق شراب دهنده
باشخاص شعرا بخوار است و بمعنی آب دهنده کم استعمال می یابد لهذا صیغه مبالغه یعنی سقا باین معنی مستعمل گشته
و اینهم مصطلح شده است بشخص مسلمانی که مشک بدوش گیرد و الا کهار خانه هند و دیگر برهمنان که بر سر چاه در راه
آب بمسافران می خورانند باید که سقا گفته شوند لیکن چنین نیست پس لفظ سقا از قبیل منقول عرفی تصور باید نمود
که از معنی اصلی خود برآمده زیرا که از روی لغت کهار و برهمن هم سقا میتوانند شد بالجمله سقا از باعث شهرت عرفی بلفظ
بمعنی شخص مسلمان مشک بردار بر دیگری اطلاق نمی باید زیاده خیریت دیوان ابو الحسن خانصاحب را از باعث تکالیف دلم
بخاطر مانده است که حساب صد تهمان را در هفت بقچه طاق بستن از من می پرسند من در لکهنو رو بروی مرزا ... برای
تفریح طبع از شخصی پرسیده بودیم بیچاره چهار روز تأمل کرد و سر بسنگ زد و براو نرسید این حساب از روی قاعده غلط است
زیرا که موافق قانون حسابی در عدد دیگر جفت است جفت مجموع طاقهای که عدد طاق مجموع طاقها چون صد جفت است
و هفت طاق هفت جفت در ان گنجایش دارد هفت طاق و نه طاق و سه طاق و پنج طاق در ان نمی گنجد
خط ناهر سنگ که درین روزها مخدوم مکرم آقا محمد صادق خانصاحب نام ایشان کنکار ام گذاشته اند ملفوف این
مکتوبست مطالعه باید نمود

رقعه ۴۵

مخفی نماند که دیروز که هشتم شهر حال و روز پنجشنبه بود آخر روز قریب عصر خواجه عبید الله
که از سبب قرب حویلی جای خود بدولتخانه صاحب عالم بهادر اکثر آمدن خود برای درس عربی نزد فقیر مقرر کرده اند
آمده عرضه شما که بجد امجد خود نوشته بود بمن دادند بعد مطالعه دریافت شد که شما بتزویج راضی نمی شوید هرچند
من در خط خود این ایما نکرده بودم لیکن بخاطر رسیده بود که شما از حجاب این گفتگو بزبان نمی آرید و نیز درین گفتگو
از من شرم خواهید کرد و مجبور بجانصاحب قبله و والد ماجد شما اشاره نموده بودم که درین خصوص ایمای بخواجه اما
باید نمود اگر دل نخواهد باز این دو دختر همسری بهم نمی تواند رسید حالا که مرضی صاحب دریافت شد سعی درین امر
بیجاست اگرچه بحسب ظاهر خانه داری چیز خوب نیست لیکن در اصل خود را دانسته و بلا انداختن است هرگاه طبع
شما نمی خواهد مرا درین معامله اصرار چه ضرور در مثل مشهور است آنچه بخود نپسندی بر دیگری مپسند فی الواقع
بهره و پسر ... دوباره خود را رسوا کردن هیچ لطف ندارد گو هنوز عمر شریف بآن حد نرسیده لیکن بعده العمر
باین صورت بسر بردن هم خوب نیست چیزی ضرور خواهد شد یا کدام دختر شاه پریا یا شاه پری و یا ریحانه پری
و سبز پری فریفته شما می شود هزار آفرین بر فهم شما خوب فهمیده اید وطرفه مآل اندیشی بکار برده اید آمدم بر قصه دیگر
این مردم عجب مردم بی غیرتی هستند که بر شما فرمایش پلنگ چیزها کردند و الحال بی آنکه تقاضای شدید از طرف شما
بظهور آید ادای زر قیمت آن در ضمیر ندارند درین صورت هر چه بآنها رسیده است مال بابای شان شد
زیرا که تقاضای شدید چه که ایمای طلب قیمت هم ازین طرف محال می نماید دیگر احوال این است که خانصاحب کرم

مآل یعنی انجام کار

چند روز دیگر انتظار باید کشید اگر درین عرصه خط خواجه امامی می آید خیر و الا می نویسیم و شاید که مظنون ایشان
بوده است که شما وقت روانگی زری از مهاجن قرض گرفته فرمایش صاحبان آنجا همراه برده اید حالا منتظر سرانجام
زر هستید هرگاه بدست می آید خط و هنڈوی هر دو در آنجا خواهید فرستاد معلوم نیست که این حرف مقرون بصدق
بود یا نه بیقین که دروغ نباشد چرا که این صاحبان مافی الضمیر خود را از من پوشیده نمی دارند الملخص معلوم نیست که همین
خط صرف فرستاده اید یا زر هم آمده است من هنوز عرضه شما که آنجا جدا بجد خود نوشته اید ندیده ام بعد ازین خواهم دید
نزدیک من دیدن و ندیدن آن هر دو برابر است کار بدریافت صحت و سلامت بوده است الحمد لله که دیدنی
که از آمدن این خط مرادی که بوده بر آمد چون قاضی صاحب هنوز در نخاس می باشند و خانصاحب و قبله در جهاونی
از باعث بعد مسافت و آخر شدن روز خط آنجا من بر ستم حواله کردند و عرضه را از سبب خواندن نشد لیس آن وقت آنجا
نفرستادند این از دو حال بیرون نیست یا رستم وقتی نزد قاضی صاحب رسیده است که عرضه نزد خانصاحب و قبله
بجهاونی می فرستادند یا پیش از رسیدن او خط آنجا من نزد خود نگاه داشته عرضه را روانه کرده باشند و خانصاحب
از باعث غروب شدن آفتاب فرستادنش نزد من موقوف بر امروز داشته اند یقین است که حالا بیاید چون شما هم
هیچ مطلبی خط من باقی نمی گذارید خاطر من جمع است که در عرضه هم مطلبی سوای بندگی و سلام و دعا نبوده باشد
آمدم بر احوال دیگر تاج الدین حسین خانصاحب و میر غلام علی خان هر دو ملازم حضور پر نور شدند مشاهره خانصاحب
سی صد روپیه و از غلام علی خان صاحب صد روپیه قرار یافته خانصاحب خود تکرار کردند لیکن میر غلام علی خانصاحب گذاره
درین مشاهره ندیده عازم دکن بوده حکیم مهدی مژده اضافه و ایضاً خدمتی از خدمات مستعمل نموده نگاه داشت
باید دید لیکن هیچیک ازین صاحبان باریاب سلام حضور نیست الا سبحان علی خان که بلا فصل هر روز وقت و بیوقت حاضر
میشوند این است احوال این صاحبان مقدمه دیهات ایشان هم بفضل الهی حسب دلخواه درست شده برای انتظام
بعض امور رخصت چند روزه بکانپور خواسته بودند حکم شد که برای نگیاه بروند و بنا بر ضرورت با صاحبان عالیشان
هم ملاقات بکنند لیکن با صاحب کلان لکهنو یک قلم ملاقات موقوف است برای دیوان و دریای لطافت و
تحفه شاه که نوشته اید از خانصاحب گفته حواله قاضی صاحب کرده خواهد شد لیکن دریای لطافت برای چند روز
از دوستان خانصاحب برده است آنهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب اربعه یعنی تفسیر ملا فتح اسد و ابواب الجنان
و ترجمه شرایع و حق الیقین تلاشش هم خواهد رسید هرگاه جای سراغ بدست خواهد آمد قیمت مشخص کرده برای زر نوشته خواهد شد
دیگر خیریت

رقعه ۴۹

از چهار پنج روز جواب خط شما نزد والد شما فرستاده بودم خدا داند از چه سبب روانه نشد
امروز که سه شنبه بستم جمادی الآخره است وقت عصر خطوط بڈاک فرستاده خواهد شد دیروز وقت عصر آدم
آقا صاحبان مخدوم جواب خط شما را که آورد در جزو دان نگاه داشتم در خیال من این بود که آن خط اول خود
روانه شده باشد حالا منتظر خط دیگر باید بود هرگاه بیاید این خط را در لف جوابش باید فرستاد این وقت زبانی
میر حیدر حسین نامی که از والد ماجد شما رقعهای دعائیه استفاده می کنند دریافت شد که خطوط این یوریی امروز

جمع باید داشت و عرض نکردن برای تنخواه بحضور عالی صاحب والاجاه کمال دانائی و دور اندیشی است من این قدر
که اشاره در خط اول کرده بودم برای آن بود که اگر از کسی بالا بالا دریافت شود مضایقه ندارد والا سوای این گفتگو که
تنخواه چه مصرف دارد بلکه با دیگران هم گفتگو از این قبیل مناسب نیست شاید رفته رفته بصاحب والاشان برسد
و انکار نیابت شکوه آباد عین اقرار گردد حالا من در هیچ امری بصاحب نخواهم نوشت بخدا که آنچه در ضمیر من می گذرد شما
آنجا بعمل می آرید بلکه من اینجا چارکهری باول خود مشوره کرده ولنگا شها سنجیده بعد دور کردن قبایح امری قرار میدادم
و شما پیش از آنکه من بنویسم بهتر از آن کاری می کنید پس مقابله با شما خطا است که تائید روح القدس همراه شماست انشاء الله العزیز
درین سفر ملاقات خانصاحب نصیب آنصاحب خواهد شد تازه اینکه چون درین روزها شاهزاده مرزا جهانگیر درین ملک
آمده است دیروز صاحب عالم بهادر دو من شیرینی دکان کولی چیزهای دیگر برای او بکانپور فرستاده اند میر یوسف علی خان
وکیل حضور و ناهر سنگه اتالیق شان همراه رفته اند سواری هر دو اسپ است دیگر توزک همگی بست آدم همراه دارند اول
بناهر سنگه گفته بودم که بهمین جمعیت کذائی تنها بروند پهلو تهی کرد سببش همین است که مرد که از مدتی گردن طمع به تیغ غیرت
و استغنا بریده شبی بروز می آرد ناچار میر یوسف علیخان را تجویز کردم لیکن حضور والا نظر بصغر سن میر موصوف ناهر سنگه را
هم همراه کردند تا کید و نهر که اتفاق ملک افتد در وقت سوال و جواب پیش طرف ثانی تعلیم که ایشان باشند دیگر اینکه
عمارت نو که متصل کوتهی ساخته می شود هنوز مدتی باید که تمامی رسد اگرچه ترک شهر موجب رنج روحانی است لیکن خلاف رای
سلاطین و حکام هم خوب نیست تا قرار اینکه سابق شخصی بس لست و دو سال روبروی شما پیش من برای اصلاح مسودها و درست
نسخهای تالیف نموده من آمده بود من سوال او را رد کرده بودم درین نزدیکها شخصی او را نجیبست قاضی صاحب
آورده چارصد بیت را تمام کرده نهر الفصاحة شروع نموده است و مسودها را هم قاضی صاحب دیدند و میگویند که مرد که
عجیب بدذهن ناتراشیده است و اصلا مناسبت با تحریر ندارد و الفاظ سهل فارسی را نمی داند تا با الفاظ عربی چه رسد
نثار علی پسر شریف بصیغه خدمتگاری ملازم او بود بیچاره دست بسته استاده می شد و مثل انفار کار می کرد و اینجانب
که معاینه نمودم خون از چشم من بارید گفتم این نوکری را بگذار او بجبر و گفتن هر چه گفتیم بعمل آورد حالا چهار روپیه از حسنور
پرنور برای او مقرر شده یک تنخواه هم یافته یک پاس روز برآمده پیش آغا صاحب آمده می نشینند وقت عصر میرود و بعد
داخل خوصان حضور که این بمنصب میرزاها است خواهد شد شما میدانید که بر خواصان حضور مخفی نیست و عزت هم در چشمان
کم نمی شود رقعه ۴۲ مخفی نماند که امروز که پنجم ربیع الآخره سنه ۱۲۳۸ هجری روز دوشنبه است عرضه شما مجریه دوازدهم شهر مذکور مع خطهای
اینجانب مطالعه درآمد و مسرور ساخت آنچه احوال آن ضلع نوشتید همه بجا بود بقول شما همه خیر عشق و پیر ... تعلق بخت باتفاق دارد نه دوستی و دشمنی بکار
نمی آید نه دشمنی و دشمنان الحاصل تاج الدین حسین خان عجب مردی با فتوت و مروت است والله که اگر این ملک بانتخاب
خان موصوف می بود آنچه برای برادر حقیقی خود تجویز می کرد برای شما هم میکرد اگر برای صاحب چیزی صورت
نمی بست برای برادر خود هم نمی کرد سوای این اعتبار هم شرط است شخص منوی از مدتی در آن ضلع تحصیلدار بود
و اینجا هم در وقت شکست رای از باعث قرابت و هیبت رای نامی عزت و ثروت ظاهری داشت و کار آن تحصیل هم

نو وارد و با کسی سابقه ندارید بلکه صد آفرین که در همین مدت قلیل با مردم این قدر خوش پیدا کردید که وضیع و شریف
شما را دوست میدارند و آرزومند ملاقات می شوند ان شاء الله العزیز بعد چندی شما هم بمطلب خواهید رسید و کار عمده برای
شما صورت خواهد پذیرفت خاطر جمع دارید دو ماه می شود که من از درد شانه عجب واویلا دارم حالا مجبور بعد سه
چهار روز بضرورت مسهل مغز قلوس خواهم گرفت لیکن الحمد لله که ماده فالج نیست مواد ریحی وغیره است والا هلاک
می شدم لهذا بهمین قدر پارچه مختصر اکتفا نموده شد والدعا موی شما در مانه بخشند امروز دو گهڑی روز مانده
باتفاق مرزا بزرگ پسر مختار الدوله که در شیشه ید بیضا وارد دکن و مرزا حاجی برای شنیدن میر علی صاحب خواهیم رفت اطلاعاً
نوشته شد زیاده خیریت

رقعه ۵۴

مخفی نماند که مکتوب دلنواز شما رسید مرقومات اطلاع داد و عریضه که برای
جد امجد خود نوشته بودید نیز بمطالعه در آوردم چه بگویم که بر دل چه گذشت لیکن چه باید کرد جای محجوبیت خط دیگر
اسمی منشی صاحب بموجب ایمای شریف سربسته درهمین خط ملفوف است بعد مطالعه سرچسپ نموده بمکتوب الیه برسانند
تمام شد این قصه حالا بشنوید که دنیا مقام رنج و راحت است آدم اگر دو روز بطرب می گذراند دو ماه عوض آن
بتعب بسر می برد و بی حرمتی بجای آدم دانا و صاحب عزت هرگز متصور نیست و معنی بی حرمتی همین است که آدم کاری بکند
که باعث بی حرمتی او بشود و اگر چنین نکند هرگز حرمت او نمیرود مثلاً اگر شما کسی را دشنام خواهید داد او هم جواب
خواهد داد یا دست و گریبان خواهد شد همین بی حرمتی است و اگر شما بکسی بخشش بدهید و دیوانه در بازار بی سبب
شما بگیرد و بخشش آب کشیده بدهد حرمت شما هرگز نمیرود و مثال دیگر اینکه زید از خانه خود بسیاری کاری برود و پیاده چوتره
کوتوالی در صورت او بدزدی اشتباه کرده او را بگیرد از این چه می شود که رفته باشد این را واردات اتفاقی و بدی طالع
می گویند نه بدی زید نزد کاملان و هم پیش نفس خود شرمندگی نیست زیرا که مقصود فعلی نکرده که ندامت داشته باشد
درین روزها ولد الزنای افترای بر من کرده بود که کشته شوم یا بقید ابدی گرفتار شوم باشم وقتی که بعضی
دوستان این احوال را بمن رسانیدند و رای شان قرار برین گرفت که ازین شهر بدر آییم با آنها گفتم که
در پنهان شدن و گریختن قول مفتری را قوت دادن است چون من حرکتی نکرده ام که دیده و دانسته
آن مرا بگیرند یا بزندان برند پس ترسیدن چه ضرور و اگر این بلای ناگهانی باعث بر قتل من
می شود مجبورم این را هم از قبیل بیماری می دانم در مدقوق و مسلول یا مجذوم شدن آدم کسی
ثابت نمی شود زیرا که اکثر مردم زاهد با صحیح البدن بسر میبرند و نیکوکاران مجذوم یا مدقوق یا مسلول شده
می میرند چون افترای محض بود و اصلی نداشت از آن بلیه نجات یافتم بسر شما که ازین خبر اصلاً تغیری
بر چهره من و ترددی در خاطر نشد و بعضی دوستان گفتند که دلیلان و بهمان قضیه باید نوشت گفتم دل نمی خواهد
که رجوع بهر کس و ناکس بکنم صاحب عالم بیاد آوردم و فرستادند که شما نزد من بیایید در شهر بودن شما مناسب نیست
عرض کردم که فدوی را بطور خود باید گذاشت تا هر چه بشود ازین تحریر غرض این است که رنج و راحت و غم
و شادی برای ما و شما ساخت است تا در قید حیات گرفتاریم گاهی خوش و گاهی ملول از طرف خود مطمئن بر حال من بیاید

آنکه در عرضی شما این باید مرقوم بود که آخر و اخالت قصد رفتن شکوه آباد فسق نمودم والد ماجد شما بعد مطالعه این عرضی سکوت
کردند و وقتیکه رقعه شما نوشته فارغ شدم گفتند که برای خواجه آقا درین خط تنبیهی ضرورست که فسق را بجای فسخ نوشته است
باید دانست که فسق بمعنی بدکاریست و فاعل آنرا فاسق می نامند و مرادف آن فجور است چنانچه فسق و فجور شهرت دارد و فاعل آن
فاسق و فاجر گفته می شود و زنی را که باین صفت متصف باشد فاسقه و فاجره می گویند و بجای اراده و عزیمت لفظ فسخ استعمال
می پذیرد یعنی برهم خوردن اراده و عزیمت جناب امیر المومنین صلوات الله علیه میفرماید عرفت ربی بفسخ العزائم یعنی
شناختم خدای خود را به برهم خوردن ارادهای خود رقعه ۵۸ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی دیروز رقعه صحیح
و کاغذ منهیه دریافت کردید البته رقعهای ترکی خالی از مزه نیست برای اینکه خواندن را از آن لذتی دست داد [illegible]
نوشته شده و بیشتر این حرکت بابای عموی شماست آدم برادر دیگر بتاریخ هفدهم شب گذشته نکاح [illegible]
خوانده خواهد شد بجناب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود عرض باید کرد که روز یکشنبه رستم را برای سند خواهم فرستاد پوشیده نماند که
در نکاح زیاده از سه آدم که یکی از آن حاجی کربلائی صاحب هستند نخواهند بود خلاصه اینکه فردای نکاح میر یوسف
و زوجه اش زعفرانی پوشش خواهند شد و بتاریخ بست و دوم رسم ساچق بعمل خواهد آمد و فردای آن جناب [illegible]
یعنی شب بست و پنجم مجلس عروسی مرتب خواهد شد رقعه ۵۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی امروز که
چهاردهم شهر حال روز پنجشنبه است پیش خیمه بطرف بهدرسه روانه شد و دیگر چیزها هم مثل کبوترخانه و باورچیخانه
و اسباب [illegible] رفت فردا [illegible] کوچ است لیکن رخ خیمه بطرف لکهنو نیست رخ الهآباد است مشهور این است
که برای انتظام پرگنه سلطانپور و تبدیل عمال میروند شاید که مقام در آنجا اتفاق افتد بعد از آن بلکهنو بروند [illegible]
صحت دارد و نهایت سفر تا پرتابگده باشد که بست کروه از سلطانپور آنطرف است در هر دو صورت توقف هیچ جا
نخواهد شد چرا که این طرفها شکار نیست و هر دو مسوده عربیه را فردا دیده ترجمه خواهم کرد و بعد ازین میرسانم انشاالله
نقل طرفه این است که شخصی از [illegible] فیض آباد وارد خانه میان آفرین شده بود و از من می پرسید که سوای تو دیگر درینجا
نام برآورده کیست گفتم از من همه صاحبان بهتر اند گفت شخصی تعریف خواجه امامی میکرد جناب هم تعریف ایشان [illegible]
فرموده اند گفتم من هم آوازه کمال ایشان شنیده ام نه خود ایشان را دیده ام نه تحریر را گفت من دو سه رقعه
پیش خود دارم بطور ولایت به از ایشان کسی نمی نویسد لیکن آن قبله در طرز قدیم کتابی استاد اند و تمام شد نقل خدا
مبارک کند رقعه ۶۰ خواجه خواجگان سلمه الله تعالی خط مسرت نمط مرقومه دوازدهم در لف عرضه بزرگوار شما منتظر
مشتاق رسید از مطالعه آن دل بسیار خوش شد رفتن صاحب خالی از فائده نیست انشاالله العزیز سرکار انگلیشیه نوعی آید [illegible]
با جنابان خواهد رفت و منظور خواهد شد خاطر جمع باید داشت این پرگنه از ازل بنام شما مقرر است انجام که [illegible] کس از دوستان تغیر
را هند بود از آنجمله دو کس مختار رعیات آن [illegible] اند که با کنورجی پسر راجه بالکرام خیلی رابطه محبت دارند و حال کنورجی قسمی که
[illegible] است شما خوب می دانید اگرچه کم گو است لیکن زبان را جنبش نمی تواند داد چرا که حال اخلاص من و شما [illegible] و ظاهر است
بر خیریت خط [illegible] اقا صاحبان این وقت فرستاده شد جواب بعد ازین خواهد رسید خط گرو گنگا رام [illegible] مردکه نسخه هم نوشته است

ملاحظه باید کرد و بدهید آقا صاحب کلان را قدری صلابت از باعث استعمال سردات در معده معلوم می شد و این
باز بعد مرض استسقا است لهذا طبیب ابا غذا را موقوف داشته آب گوشت با ایشان می دهد رقعه ۶۱ خواجه امامی صاحب
سلمه الله تعالی دو قطعه رقیمه یکی اسمی والد ماجد شما و دومی در خصوص احوال خواجه قطب الدین صاحب موافق وعده در رقعه
امروزه صبحی اگر میر نصیر الدین صاحب بخدمت فرستاده باشند سید سهر دو سه بار است که از زمان شریف خط اسمی والد خود را
بعد مطالعه بعینه در گرفته و لف خط خانگی روانه نمایند و بخواجه قطب الدین صاحب بگویند که بعد مطالعه این خط باز بحواله بعینه
نمایند و دیگر آنکه شما خوب میدانید که من خود صاحب را از دادن کتاب برد و منع می کنم لیکن چون میر نصیر الدین صاحب از
دوستی من از بس بی انجا وار دشتند اند و ترکی چار شربت را از من بصحبت رسانیده می خواهند که کم مهارت در دین پیدا کنند
برای صاف نمودن ذهن و در یافتن عبارت آن نسخه قصه تصنیف شما که تحریر نموده اید میخواهند جای اندیشه نیست
بلا تامل حواله باید کرد لیکن چون آدم ایشان را نمی شناسید آدم خود همراه آدم میر صاحب ممدوح کرده باید فرستاد اگرچه بی رقعه
آدم هم بخدمت نخواهد رسید و رقعه مرا شما خوبتر می شناسید در صورت احتیاج آدم هم نیست تصنیف هم برای کار
که کسی نقص بردارد الحمد لله که مردم را احتیاج تصنیف آن صاحب افتد من کتاب را از کسی دریغ نمیکنم لیکن در دادن کتاب
غیر هر کس از این راه تامل میرود که بعضی اشخاص پایه احتیاط را ملاحظه نمی کنند برای این منع هم بالجمله میر نصیر الدین را این
ترکی که تصنیف صاحب است بی تامل باید داد خواه بخواند خواه نقل بردارد دیروز آداب کورنش از طرف شما بحضور عرض
و آغا صاحب را نیز از حضور دعا ارشاد است و آغا صاحب سلام میرسانند و میر اکبر علی هم و مزاج حضور بفضل الهی
بصحت بحال است رقعه ۶۲ دو روپیه برای آن زن کور سنبهر سید حواله آدم امیر صاحب باید کرد که یک روپیه قسط
آخر جمادی الآخره دو روپیه دیگر نزد صاحب خواهد رسید و برای هدیة العرباد و بار آدم و رقعه رفته بود و مرزا جعفر صاحب
یکبار بدربار بودند و یکبار در جواب رقعه با آدم مرزای ممدوح سپرده شد وقت بیداری خواهد داد محتمل که تا شام کتاب بیاید
اگر نمی آید صبحی میرسانم البته کریم خان هم دو سه گهڑی روز بر آمده خواهد رفت انتظار کتاب خواهید کشید و اگر نمی آید هم
خواهد رسید باز فرستاده می شود لیکن شما در خط هیچ ننویسید اگر خواهد آمد بر سر نامه این قدر خواهید نوشت که همراه
هم فرستاده شد یا پارچه علیحده داخل لفافه خواهید کرد و بعد تحریر رقعه کتاب هم آمد باید گرفت رقعه ۶۳ خواجه امامی صاحب
پیاله شربت انار نزد صاحب فرستاده شد اگر شربت با آدم مولوی حسین علی صاحب داده باشید این پیاله را بجنسه
نزد میر صاحب برسانید که داخل شیشه سازند و اگر نداده باشید برحیم بیگ یا حسین بیگ بگوئید که بخانه مولوی حسین علی صاحب
رسانیده بیاید فردا وقت سه پهر بالای بنگله خواهید نشست اگر اتفاق شد من می آیم و شما را سوار کرده برای سیر
خواهیم برد و در مکان آقا صاحبان نیز خواهیم نشست مکان مولوی حسین علی صاحب همان خانه مولوی مصاحب
است حوالی دیگر که کرایه بود از آن دست بردار شدند رقعه ۶۴ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی در عبارت
کتاب ترکی بود نایب لفظ از سبب تعجیل غلط نوشته شده بود و عبارت مذکور این است که شنیدی خواجه قطب الدین
کمتغای فقط درین مقام صحت دارد یا کتمگای با کاف فارسی کمتغا تنکابرامی چه دیگر آنکه فردا اول روز

تاج الدین حسین خان و احمد روز بخانه سید علیخان خواهم رفت پس فردا نهایت بسیار فردا انجا می آیم زیاده عمر و دولت
نصیب باد رقعه ۶۵ خواجه امامی صاحب بمجرد دیدن این رقعه نزد فقیر بیایند و یک رقعه هم همراه بیارید که امروز در پیا
موقوفست این وقت کهاران میر صاحب شان برای خود می برند و الا سواری میر سید چون راه تنگ است پیاده باید آمد
از بجا می میر صاحب و شما باتفاق بدولتخانه شما روانه خواهم شد امروز وقت شام وقت آمد موافق طلب میر صاحب و خواجه
آقا صاحبان برای خواندن خواهد آمد رقعه ۶۶ مسوده اصلاح شده می رسد باید گفت من هم سه پهر می آیم انچه خوانده
و فهمیده نخواهد شد تحقیق خواهید کرد رحمت خدا که خیلی خوب نوشته اید دیگر اینکه مرزا شفیع امروز میرود و هر دو نسخه کتاب افسانه پری
از و بگیرید شود که در پریشانی حواس رسانیدن آن فراموش کند و بمرزا غانی باید گفت که در خط آمی طالب حسین خان خطی ملفوف
سربسته بست آنرا برسانید و باقی را پاره کنید رقعه ۶۷ خط فقیر و خط آقا صاحبان آمی قاضی صاحب رسید روانه باید نمود
و یک خط دیگر است که لفافه آن مقراض محض که داشته شد این گرفته بنوعیکه بست سربسته نزد خود نگاه دارید هر وقت که معلوم
میکنم و من دو سه گهری دیگر اینجا هستم بعد ازین می آیم خارش لب بر بخت تر آورده است و افسانه زعفران پری تصنیف ملا زبان
میرسد باید گرفت رقعه ۶۸ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی عرضی پسر امان علی صاحب میر سید جناب قبله و کعبه عرض
باید کرد که یکبار نزد مرشد زاده نصیر الدوله بهادر باید برد و اگر بگویند که عرضی شخصی که نوکر حضور باشد بحضور فرستادن خلاف دستور است جناب
قبله و کعبه آن وقت بمرشد زاده بگویند که این شخص خانه زاد قدیم و از سه پشت نوکر او جاق دولت است اگر بعد ازین انکار
کنند فهو المطلوب الا مجبوریست عرضی را بطرف ثانی رد خواهیم کرد و من امروز شاهتره سبزی خورم و طعام من پرهیزی است
رقعه ۶۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی سواری بخدمت میر سید لالا مل سوار شده باید آمد و بهر کلمه عذر مرزا حاجی
پسر مرزا جعفر صاحب حواله میان حاجی کرده باید گفت که این کاغذ تعزیت است هر کس که رقعه فلانی بیارد باو باید داد
رقعه ۷۰ خواجه امامی صاحب بدانید که در جزو دان همین جزو نو را که تا دیروز دو نیم ورق از ان نوشته شده است برا
در میان اجزای نسخه تو تصنیف بدیده و برآورده حواله رستم بکنید که همین جا خواهم نوشت ماجرا این است که امروز مرزا جعفر صاحب
خلاف عادت بنابر ضروری بلی صاحب طلبیده اند و الا روز جمعه بدربار نمی نشستند وقتیکه من رسیدم ایشان عازم دربار
بودند پاس خاطر من چار گهری نشستند آخر من خود از ایشان مرخص شده بخدمت آقا صاحبان آمدم مرضی صاحبانها
این است که تا شام اینجا باشم و درین صورت بیکار نشستن فایده ندارد چیزی باید نوشت رقعه ۷۱ تازه این که شخصی لغزی
یعنی پهیلی بزبان هندی در حضور پرنور جناب عالی دام اقباله عرض کرده بود آن لغز برین منوال بوده است که آن کدام
چیز است که مرکب از چار حرف است هرگاه یک حرف از ان دور نمایند همان چار بماند و اگر دو حرف محذوف شود همان چار
بماند و همچنین اگر سه حرف دور نمایند باز همان چار بماند و اگر چار دور نمایند باز چار بماند میر انشاء الله خان صاحب بمن گفتند
که هر چند تو متوجه این چیزها نمی شوی لیکن بپاس خاطر من ملتفت شده این لغز را دریافت کرده بنویس چون خاطر
خان موصوف عزیز است بتامل قسم همین که اندکی فکر کردم مطلوب بدست آمد معلوم شد که پهیلی مذکور عبارت
از چادر است زیرا که هرگاه یک حرف از ان دور کرده شود چار باقی می ماند یعنی دال هرگاه دال از چادر محذوف شود

چهار باقی ماند و اگر دو حرف دور شود همان چهار می ماند یعنی دال و رای مهمله ظاهر است که بعد دور کردن دال و رای
الف چهار باقی می ماند که بحساب ابجد چهار می شود همچنین از دور کردن سه حرف که چهار باشد دال می ماند که بحساب ابجد چهار
و همین صورت از دور کردن چهار یعنی دال که بحساب ابجد چهار است لفظ چهار باقی میماند این نثر را مفصل در خط خانگی
هم باید نوشت و از دیوان صاحب هم باید پرسید اگر فکر ایشان کار نکند خود ذکر باید کرد رقعه ۴۱ امروز که نهم صفر
عرضی شما که اسمی قبله و کعبه است و دیروز آمده بود بمطالعه در آوردم و آن رقعه مختصر که برای خودم بود نیز دیده شد از
استعفای خانصاحب و بد مزاجی کلکتر توحشت تردد دارم باید دید که محنت شما چه ثمری آرد چون مقدمات دنیا متعلق اراده
بشری نیست اتفاقی است خدا داند چه شود از اول خود را حواله بفکر کردن چه ضرور دانا را باید که از خود کاری نکند که مطعون
و ملوم شود و هر چه خود بخود صورت ظهور دهد این کس در آن معذور است دیگر اینکه در عرضی شما این بار دو لفظ غلط دیده شد
شاید از باعث جلدی اتفاق افتاده باشد یکی این که از واشنائی دارم بجای اینکه با و آشنائی دارم و دوم همشیران بجای
همشیرگان با همشیرها دیروز خطی اسمی صاحب نوشته شده بود در همین خط ملفوف است چیزی از حساب هم در آن مذکور است
رقعه ۴۲ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی از مزاج جناب قبله و کعبه هیچ اطلاع ندارم مفصل باید نوشت که در دو
چگونه بود و امروز بر چه نمط است و فقیر لیکن فردا که روز جمعه است اراده کانپور دارم باین صورت که اول انجا می آیم
و از انجا سوار شده براه خواهم افتاد می خواستم که دیروز بیایم و شب آنجا بسر نموده صبحی روانه شوم لیکن میر مدد علی نمیگذارد
چرا که شب عروسی مشار الیه فردا شب است دیگر آنکه کهرکهریه مولوی مصاحب علی صاحب بسیار سنگین و گران است و
بغیر از ده دوازده کهار بر داشته نمیشود اگر کدام چوپاله در سرکار باشد بخدمت جناب قبله و کعبه از طرف من عرض باید کرد
که برای هشت یا ده روز عنایت شود زیاده خیریت رقعه ۴۳ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی و الد شما عجب کاری
کرده اند این است که وقتی که بهل برای سواری ایشان آمد آغا صاحب کرم فرما سه روپیه سکه بحساب هشت آنه یومیه خرج
دانه و کاه گاوان و خوراک خود بهلبان دادند و هر دو سپاهی خود نوکر سرکار بودند ایشان یعنی قاضی صاحب
همین که بمنزل رسیدند بهلبان را طلبیده گفتند که گاوان تو هر روز چه قدر دانه می یابند و برای کاه چه می گیری و برای
خوراک تو چه در کار است بهلبان جواب داد که صاحب تدبیر آدمهای خود بکنید آغا صاحب خرج راه بما داده اند اگر
نمی دادند از صاحب می گرفتم حالا که زر پیش ما موجود است از صاحب چه طور بگیریم هرگز بما هضم نخواهد شد گفتند این
هرگز نمی شود که شما از پیش خود بخورید و این دروغ می گوئی که آغا صاحب خرج داده اند بهلبان سه روپیه از کمر خود
کشیده بایشان نشان داد باز هم قبول نکردند آخر طرف ثانی مجبور شد غرض که خرج خوراک هر دو سپاهی
و بهلبان و گاوان بذمه ایشان بود و وقت رخصت هم یک روپیه انعام دادند بهلبان آن سه روپیه را
بآغا صاحب رسانیده این حکایت را نقل کرد آغا صاحب گفتند که اگر طبیعت ایشان این قدر در خرج کردن
بی اندیشه بود چرا بهل کرایه طلب نکردند خوراک سپاهیان و بهلبان هم مضایقه نداشت خرج گاوان و انعام
چه ضرور بود بهل مال ایشان بود الحاصل اینجا تجویز شده بود که آنچه از ایشان خرج شده است بخدمت شما

باید نوشت لیکن کاغذ قدری طویل و عریض باشد برقعه وا اکتفا نباید ورزید برای من پارچه کوچکی کافی است و گر گوئی کامی
بخیر و عافیت اند لیکن از بیکاری فرزند دلبند خود خیلی مشوش می باشند باید دید چه می شود در سرنامه عرضی لفظ غلام خواجه امام الدین
بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه سابق ازین برای یاران لقبها بود حالا گفتن چه فائده زیاده خیریت

رقعه ۸۰

منشی حریری مرتبت و لوذعی سحبان منزلت سلمکم الله تعالی بعد آرزوها مخفی نماند که امروز پنجم شهر حال است صحیفه محبت طراز
رسیده جهان جهان نشاط باین مشتاق ارزانی داشت بعنوان مکتوب شما مرقوم بود که شاید خطبه دیوان نرسیده
والا با ترجمه میرسید آنچه گمان برده اید مقرون بصحت است اگر مدعای منتظر میرسید ترجمه آن نوشته می فرستادم معلوم نیست
که خط مشتمل بر خطبه در ڈاک فرستاده بودید یا بدست آدمی که باین طرف می آمد سپرده اید اگر در ڈاک داده اید نرسیدنش دلیل قطعی
بر تلف شدن آنست یا غالب شدن سهو بر متصدیان ڈاک در هر دو صورت از آن مایوس باید شد و اگر این هر دو علت پیش نمی آمد
کی‌ها رسیده بود و جوابش نوشته شده بود و اگر تفویض بشخصی که عازم لشکر بود نموده اید بعد ازین خواهد رسید محتمل که آن مرد از جهت
بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف ورزیده یا در راه کدام مانعی پیش آمده المختصر هرگاه خطبه بفقیر میرسید ترجمه اش بخدمت خواهد
تمام شد این مطلب آمدم بر گفتگوی دیگر خطی که ملفوف خط خانگی خانصاحب و قبله میر انشاء الله خانصاحب فرستاده ام و بصاحب
نرسیده نرسیدنش از عجیب‌هاست سرش این است که خانصاحب زیرا که من این خط بخدمت شان رسانیده ام دو خط
نوشته بود یکی متضمن احوال خود که هر روز می نویسند و آنرا در ڈاک سپرده بودند و دوم مشتمل بر هنڈوی پنجاه روپیه بدکان
مهاجن فرستادند از اتفاقات عباد الله خانسامان خانصاحب خط فقیر را در خط هنڈوی ملفوف کرده که باحتیاط تمام برسد
یا سهو واقع شد چون قاعده فرقه مهاجن است که خط هنڈوی را بعد جمع شدن روانه می نمایند یک هنڈوی را زودتر روانه
نمی سازند ازین جهت سه چهار روز بدکان مهاجن ماند و در چهار روز هرکاره مهاجن بلکهنو رسید و آنجا رسیده خدا داند که مهاجن
چه وقت باکرم علی خانصاحب رسانید خانصاحب خبر کرد بالجمله اکرم علی خانصاحب خط مذکور به برخوردار کامگار میر محمد تقی خان سپرده اند
اگر فرستاده باشند فهو المطلوب والا خود تخشش را در حویلی اسمعیل گنج فرستاده باید طلبید و دیروز هم خطی در لف خط خانصاحب
فرستاده ام آنرا هم برخوردار خواهند رسانید یا صاحب خود بطلبند

رقعه ۸۱

منشی بلاغت نشان نخلبند بوستان عبارت
براعت توامان سلمکم الله تعالی بعد آرزوی ملاقات شریف و تصور صحبتهای خوش در شب مهتاب بالای بام و حظ بردن
از قلیان الوش خواجه وزیر خانصاحب دام لطفهم واضح باد که دیروز هر دو رقعه طبع زاد صاحب ملاحظه نموده با ترجمه بار دیگر
نوشتن در رقعه خودم پیچیده در لف خط خانگی خانصاحب و قبله میر انشاء الله خانصاحب روانه نمودم اغلب که یکدو روز پیش از رسیدن
این خط بخدمت برسد یا اینکه از سبب بعد مسافت مکان خانصاحب از نخاس در رسیدن آن دیر بکشد دیروز نیازنامه بخدمت
والد ماجد صاحب نوشته فرستاده شد باین صورت که خط در ڈاک انگریزی روانه شده نزد دیوانصاحب خواهد رسید حسب
ایشان بقاضی صاحب خواهند رسانید اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید لطیفه شما دیدم یاد می کنم و می خندم بقاضی صاحب
هم آن لطیفه را اگر اجازت دهید بنویسم احوال لشکر این است که هنوز جائیکه هست هست کوچ شنیده نمی شود شاید
تا آخر ماه ربیع الثانی بلکهنو متوجه شوند این قدر هست که ازین زمین بفاصله یک کروه پیشتر رفته خیمه می زنند زیرا که

زیرا که در انجا از باعث مقامات قدری عفونت در هوا هم رسیده است لولیان این ضلع هم در لشکر آمده اند عجب صورتی و طرفه خواندنی دارند لیکن این قدر هست که طرز خواندن و پوشاک لکهنو دیگر چیز است صورت باختیار خدا است بر شهر موقوف نیست همه زنها در خواندن بلا بر سر غزلهای فقیر می آرند زیاده خیریت

رقعه ۸۲ افصح الفصحا واعرب العربا سلمکم الله تعالی بعد دعای طول عمر مخفی نماند که ذریعه انبساط یعنی مکتوب ولنواز شما در سلطانپور که بفاصله پنجاه کروه از لکهنو کنار نهر گومتی واقع است رسیده فرحت افزای خاطر نگران گردید هر دو رقعه که در لف آن بوده است با ترجمه در همین کاغذ ملفوف است ملاحظه باید کرد لیکن این بار اندکی غور در آن ضرور است چرا که من از سبب تنگی جا ترجمه الفاظ زیر آن نکرده ام شما خود نام خدا صاحب فهم رسا هستید در اصل رقعه نظر نموده لفظی را که از مسموع صاحب نباشد و معنی آن نفهمید در همین کاغذ الفاظ ترجمه را دیده حالی خود بکنید و آن عبارت را با انتظام درست نمایید و نیز بعضی الفاظ را که معنی آن صاحب می دانند و در رقعهای دیگر هم ترجمه آن نگارش پذیرفته از قلم تحریر نیافت حالا بعنایت ایزدی شما آن حال نه ارید که نقطه نقطه را بشما بفهمانم العاقل تکفیه الاشارة صاحب بجای خود وقت و صحت ترجمه رقعها را مطالعه نمایید بیشتر خود بخود دریافت خواهد شد و هر چه از باعث سهو من در تحریر یا محذوف شدن خط یا سبب دیگر نفهمید من نشان خواهم داد مسوده که در خط سابق بر صاحب فرمایش کرده ام زود نوشته باید فرستاد مضمون خط قاضی صاحب یافت شد بر یک فقره که در خط صاحب بود بسیار خندیدم این را فرحت طبیعت می گویند و همین جان تحریر است صد آفرین احوال لشکر این است که پریروز بستم شهر حال از گومتی عبور واقع شد و انتظام جهاز دنخبر با موافق زبانهای متعدد و مختلف است بعضی بر آنند که نهم ربیع الثانی داخل لکهنو می شوند و بندی برین که بطرف الهی کلان رود بالة آباد برای شکار کوچ خواهد شد و پاره چنین می گویند که بدلمو و بریلی که از لکهنو بعد سه منزلی دارد میروند و نیز خبر است مجهول که سکیم فیض آبادی که چاق شده بود باز بیمار شد و اهل عبادت همانجا میروند و الله اعلم بالغیب هر چه از قلم قدرت ترشیح شده جلوه ظهور خواهد داد و تازه این است که پیش پریروز جناب عالی پشت سر خیمه حضور بر نور در سلطانپور از گومتی عبور نموده اشرف علی خان داروغه داغ تصحیح را برای وا نمودن این پیغام بحضور عالی فرستادند که حضور درین سفر با وجود کثرت مقامات در فیض آباد و بنو را یاد نفرمودند و میر اکبر علی را هم نفرستادند حالا هر روز که مرضی مبارک باشد تشریف آورند بندگان بشوم ملازمان والا فرمودند که مالک خانه را برای آمدن در خانه صاحب باجازت کسی نیست هر گاه طبیعت خواست در خانه صاحب است بعد از آن میر اکبر علی بوقت معین پیش جناب عالی رفتند اول بیمش شرع فرمودند که من کاهی نبلطاهم و را وتاق حضور نخواهم رفت زیرا که درین مدت سفر کاهی مرا یاد نکردند و در فیض آباد شما را هم نفرستادند خلاصه بعد قال و مقال چنین قرار یافت که فردا صاف ساعت فردا از آنجا که سوار می شوم راست بخط مستقیم در خیمه حضور می آیم چنانچه دیروز بموافق وعده تشریف آوردند و تا شش ساعت مشغول و قتال او و نخواهد بود چون این بابت ایشان همراه لشکر نیامده اند چنانچه کی برانداز بات خرت کی از ان کار شما آمده بود در

رقعه ۸۳ خواجه امامی حبیبا سلمکم الله تعالی از یک سال دا ... لکوچک ... [illegible]

رقعه ۸۲

رقعه ۸۳

که برای خدا ایشان مرا هم همراه خود در میله سورج کند باید برد و من هم وعده کرده بودم که ان شاء الله العزیز این بار شما را می برم
برای همین بشما گفته بودم که بجناب قبله و کعبه عرض کرده یک فیل دیگر بطلبید والا برای ما مردم یک فیل و یک میانه کافی بود
الحاصل درین ایام که میله نزدیک شده بود آدم او می آمد و دو سه روز پیش ازین که برای عیادت امیر خان مزبور رفته بودم
باز همین قصه بود و از نمبر وعده شدید پریروز تا شام هیچ خللی در رفتن واقع نبود دفعةً واحدةً این سانحه در پیش شد من بیچاره
بصاحب گفتم که حالا حرف میله سهواً هم بر زبان نباید آورد شما هم گفتید که هرگز غلط هم از زبان بر نمی آرم صورت این است که من
از روزی که وارد لکهنو بودم گاهی بسر شما و بامیر المومنین علیه السلام که صورت میلهای لکهنو ندیده بودم از روزیکه مولوی
عبدالقادر خان و رفقای ایشان وارد این شهر شدند و من چسپان شدند یکبار برای دو گهری وقت عصر در میله
آتهون و یکبار دو بر تالاب میان فتح علی رفته بودم و این همه گردشها بسبب یعنی بمیله هنومان و سورج کند و کنار گومتی
که اتفاق رفتن شد از دولت عمو صاحب یعنی خواجه امیر خان سلمه الله تعالی و والد ماجد شماست که همیشه مرا ترغیب میله و طعن
کاهلی و جمود داده بر سر آن آوردند که من هم در هر میله شریک این صاحبان می شدم و ایشان هر دو صاحب تابع
رای مرزا مغل بودند شما در آن روزها صغیر بودید و در صحبت ما مردم کم می نشستید الحاصل آن پسره که مشتاق میله است از دیروز
خود را پیش من رسانیده شب هم همین جا بود و مجبور از بخت که تنها همراه این طفل رفته چه خواهم کرد آقا صاحبان را که فیل ایشان
بجا رفته است راضی بسواری چوپاله ساخته ام هر دو بزرگ بپاس خاطر من زر خرج کرده چوپالها از جانب یک سوداگر کشمیری
طلبیده اجوره کهاران از پیش خود داده اند و تاج الدین حسین خان عذر در پیش کردند و این بهانه نیست راست است
و این را هم خوب میدانم که جناب قبله و کعبه قائل تقدیر الهی هستند در بند این چیزها نیستند میدانند که کسی که رفت باز نمی آید لیکن با این
حرکات برای چه لیکن از زبان مردم رهائی نمی شود و زبان مطعون می سازند و شما بفضل الهی میلها دیده اید و تماشاها
کرده اید و سوای این بیشتر هم تجربه پدر و عمو میر قیصر مثل دیگر کجا گاهی بی اختیار بوده اید روح شما روح آدم بود در سالها
بلکه از و هم چند قدم بیشتر باشد که من بپاس خاطر این طفل که از دیروز بگردن من چسپیده است میروم و آقا صاحبان بپاس خاطر
من تمام شد این مطلب ان شاء الله العزیز وقت عصر من هم می آیم

رقعه ۸۴

خواجه خانقاه فهم رسا و سجاده نشین ارباب
عقل و ذکا سلمه الله تعالی بعد تمنای ملاقات شریف مخفی نماند که بتاریخ یازدهم شهر حال روز دوشنبه نوشتهٔ الفت ضمیمه
دو مسودهٔ مرقوم هشتم شهر مذکور دیروز که دوازدهم در روز سه شنبه بود صحیفهٔ دیگر مرقوم ششم با دو مسودهٔ دیگر هر دو بزبان گجراتی
رسیده مسرور ساخت خواسته بودم که هر چهار مسوده را ترجمه نموده بفرستم لیکن دیروز صاحب عالم بهادر بسیر فیض آباد
تشریف بردند فقیر هم در رکاب بودم ازین جهت فرصت آن نشد که دست بقلم زنم امروز دو مسودهٔ فارسی ترجمه
نموده درین لفافه پیچیدم و دو تای دیگر که باقی ماند فردا یا پس فردا خواهم دید نوشته بودید که قریب پانزده خط فرستادم
اندیشه که در راه ضائع شوند مجبورم حیرانم که چه خاک بسر خود بریزم صورت این است که من این معامله را هم فهمیدم صلاح
در تحریر شما القصور نسبت نمی توانم کرد همین است که هر کارهای ڈاک نرسانیدند و این چه حرف است خاک بر فرق
دشمنان خود و بر تیره سر شما را من قابل تاج جواهر نگار میدانم دیگر آنکه من از اینجا خطی بخواجه امیر خان صاحب نوشته در ڈاک

در ڈاک انگریزی فرستاده بودم و دیروز جواب هم آمد از خط مذکور دریافت شد که شاه علی در کالپی است امیر صاحب
بر حال او رحم آورده شاید چند کس را با خود متفق ساخته بطور خود چهار روپیه ماه بماه مقرر کرده اند و اراده دارند که [illegible]
هم سفارش کنند و احوال لشکر برین نمط است که زبانی چوبدار صاحب کلان دریافت شد که در دو سه روز کوچ بلکهنو
میشود و در رقعه آغا صادق صاحب هم مضمون بود که پس فردا کوچ بلکهنو است والله اعلم بالصواب لیکن اینقدر میدانم که
حالا سوای لکهنو بهیچ طرف کوچ نخواهد شد اگرچه یاران تعریف زمین فیض آباد بسیار می کنند لیکن بیت الخلای
لکهنو را به از عمارت زرنگار فیض آباد میدانم در وقتی که این آباد بود و لکهنو ویرانه باز هم لکهنو را پسند میکردم کیا لی
این شهر را می ستایند شنوید از بند زیاده حضرت

رقعه ۸۵ سرامد خواجگان عالیشان خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی
بعد اشتیاق تمها واضح باد که امروز که بستم شهر حال است بعنایت الهی بداود نور کوچ شش کروهی بطرف لکهنو اتفاق
افتاد و چنین قرار یافته که از ینجا در شش روز بلکهنو برسیم امروز جمعه است از فردا که شنبه است شش روز حساب بکرد
اگر خدا راست آرد روز پنجشنبه آنجا خواهیم بود مرضی جناب عالی بود که کوچ بکنند صاحب کلان بپاس خاطر کوچ خود [illegible]
تعجیل کرد خدا جزای خیرش دهاد

رقعه ۸۶ نهال بوستان شرف و جلالت نصرکم الله تعالی امروز [illegible] آورد
آغا صاحبان احوال شادی همشیره خواجه قمر الدین نوشته شد چون مجمع بسیار کم است ایشان بطیب خاطر تشریف
لیکن بروز پنجشنبه رفتن صاحب بخدمت ایشان ضرور است خلاصه من هم تا فردا هم بطوریکه مناسب میدانم عمل می آرم
و شاه گرو زری نو مسلم بسیار چکلا وری سند یا تنگ شاهی سه جزو اجزای چهار شربت نزد من رسانیده بود نذر [illegible] باید گرفت

رقعه ۸۷ زنده کن نام سعدی و نظامی خواجه امامی سلمه الله تعالی دو روپیه و دو لفافه نزد آن معدن فضل و کمال میرسد
گرفته یک روپیه در وجه خود که برای آن هر دو مخلص تازه وارد مسافر راه مکه آورده بود دیگر بدیده یک بکر میرزا محمد شفیع
برسانید و امروز بعد عصر فشنگ دو گهری روز باقی بماند هر کار را گذاشته در دالان پائین با نزدیک دست [illegible]
بنشیند هر گاه خیرات علی نامی خدمتگار صفدر الدوله بهادر که صاحب هم او را بخوبی می شناسند بیاید یک لفافه این لفافه
که عبارتش عربی است بنامبرده بدهید و بگوئید که در کتهری اشرف آباد داخل شده خانه حکیم میر صادق ابن میر
دار الخانه حکیم مزبور خانه مولوی غلام ضامن صاحب دریافت نموده این لفافه را بدست مولوی صاحب ممدوح
بدهد هر چه در جواب بگویند آمده بخدمت شما گزارش بدهد [illegible] لازم است که اگر دو گهری روز باقی مانده باشد
تاریکی زمین و آسمان [illegible]
درین عرصه یقین است که نامبرده موافق قرارداد خود کوشش و شدت احتیاجی که دارد خواهد آمد و لفافه فارسی را
پیش خود بگذارید هر گاه امروز که به صدای [illegible] بخبر از مقامات که بزعم خود خوش آواز و عازم فرخ آباد [illegible]
برای تحصیل زر است باید تفویض او باید نمود و هم بگوش عمو صاحب خود عرض باید کرد که آمدن جناب عالی بخانه صاحب عالم
پیش از وقوع این امر پیش کسی بزبان نباید آورد زیرا که این مردم قاعده دارند که خبرها را شنیده جابجا بمجالس
میرسانند مبادا اقبال قال جاسوسی بگوش رئیس برساند و موجب تکدر خاطر نازکش شود و اگر بخدمت قبله و کعبه هم

این عرض کرده باشند امروز این قدر بعرض بکنید که بزبان نباید هر چند میدانم که بر منع کردن ما موقوف نیست خود بخود کسی نخواهید گفت لیکن چونکه از قبیل اسرار نیست شاید بمقتضای بشریت در عالم اختلاط بزبان آید پس نگاه داشتن از خبری بهتر است

رقعه ۸۸

رقعه ۸۸ نیر اوج اقبال سندی خواجه امام الدین خان سلمه قندی دریافت نمایند که دیروز وقت شام یک رقعه و یک کاغذ مزین بمهر چند کس در مقدمه زمین که امانت نزد لطفی بیگم بود آورده چون شما آنجا نبودند نزد عمو صاحب شما گذاشته رفت یقین که شب بملاحظه شما درآمده باشد معلوم نیست که شما کجا رفته بودید شاید در جای دعوتی شده باشد والاّ عادت شما نیست که جائی بروید و من امروز دوائی دیگر شروع کرده ام چهار روز این را هم می خورم بعد ازین آنجا آمده بنای آمدن خان صاحب مشفق می گذارم و فردا در حضور پرنور مجلس تعزیت امام علیه السلام است حکمی ارشاد شده بود که بخواجه امامی بنویسید که فردا با هر دو برادر خود چهار گهڑی روز برآمده اینجا برسند عرض کردم که خواجه امامی درین مجلسها کم میروند فرمودند که این چه معنی دارد که آدم در مجلس تعزیت سید الشهدا حاضر نشود و در خانه ما قاعده نیست که کسی سب اصحاب بکند گفتم خواجه امامی این همه تعصب ندارد اگر کسی بد بگوید بد هم نمی شنید چرا که ایشان کار با جناب امام علیه السلام دارند اگر کسی بد خواهد گفت سزای خود را خواهد یافت یقین که مرد بالیاقت این حرکت نخواهد کرد که علی رؤس الاشهاد تبرا کند و از آدم رذیل مقام شکوه هم نیست بهر صورت ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسله قال و مقال با حضور حالا بشنوید که فردا هر دو فیل و دیگر سواری‌ها برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان وغیره خواهد رفت درین صورت هیچ سواری خالی نیست که نزد شما برسد پس لازم این است که شما و خواجه عبدالصمد کجکنه در میانه بنشینید و خواجه اسمعیل خان را بالای اسپ عمو صاحب سوار کرده چهار گهڑی روز برآمده اینجا برسید آخر روز ازینجا هر سه برادر بالای فیل خواهید رفت فردا همه و بست آمدن ضرور است زیرا که حضرت خود فرموده اند در نیامدن گمان تعصب خواهند برد و سوای این که در مجلس رقص باید آمد در تعزیت کناره باید کرد

رقعه ۸۹

رقعه ۸۹ رقعه دیروزه شما خواب بود لیکن بخت سعیدی و طالع حمیدی غلط بوده است ازین جهت که بخت موصوف است و سعید صفت آن و همچنین طالع موصوف است و حمید صفت آن و ضابطه نیست که صفت و موصوف را یکجا مضاف سازند بخلاف فارسی که آنجا بخت سعید من صحیح دارد و طالع حمید من نیز و در عربی قاعده این است که هرگاه صفت و موصوف را می خواهند که مضاف بچیزی نمایند موصوف را مضاف ساخته صفت را بعد از آن ذکر می کنند و الف لام تعریف بر صفت می افزایند مانند بختی السعید و طالعی الحمید و الف و لام بر صفت برای آنست که در صفت و موصوف مطابقت ضرورست چنانچه در بحث صفت و موصوف شما هم خوانده اید درین مقام هرگاه بخت مضاف شد بضمیر متکلم ظاهرست که از قید نکره برآمده معرفه شد پس صفت را بمتابعت موصوف معرفه باید ساخت لهذا الف لام تعریف بر آن زیاده کردند این مقدمه را بخوبی ذهن نشین ساخته آینده در تحریر رعایت آن می کرده باشید و کاری که شروع کرده اید آنرا بخوبی باتمام رسانید دیگر آنکه فردا شما برادر از دو گهڑی شب بیدار شده غسل کرده رخت پوشیده نماز گذارده بنشینید من هم صبح آنجا خواهم رسید و شما را سوار کرده منتظر سواری حضور که بعد یک لمحه خواهد آمد خواهم برد

رقعه ۹۰

رقعه ۹۰ آن روز که گوشت گوسفند برای وزیر حسن فرستاده بودم

کہ دراول تحریر این رقعہ میر مجید علی ارادہ تحاسن نکردہ بودند این وقت عازم شدند و رقعہ را ننوشتن ایشان نه دم کتاب لازم من خواہد آورد رقعہ ۹۸ کاغذ غزلہای من کہ دیروز بدست خواجہ رحمت اللہ خان فرستادہ بودم اگر نوشتہ باشید حوالہ ادم من بکنید والا ہمین وقت نوشتہ بفرستید و این جزو اشعار میان مہر انجلا و یک تختہ کاغذ سادہ بندوبی ہم گرفتہ پیش خود نگاہدارید کہ بوقت ضرورت خواہم گرفت و خط والد خود نیز کہ اسمی من بود گرفتہ بعد مطالعہ بشوئید یا بدرید یا ہرچہ بخاطر رسد و عمو صاحب خود را بگوئید کہ سہ غزل از غزلہای قدیم بخواجہ رحمت اللہ خان بدہند کہ در مشاعرہ بخوانند لیکن یکبار خود ہم از زبان خواجہ صاحب موصوف بشنوند رقعہ ۹۹ ازین غزل شما معلوم شد کہ طبیعت شما موزون و مناسب بفن شعر است لیکن بسیار متوجہ این نباید بود چراکہ لذت این بی پیر آدمی را از تحصیل علوم شریفہ باز میدارد و کم کم گفتہ باشید مضایقہ ندارد و قتیکہ قدری عربیت ہم خواہد رسید و در صحیح و غلط قوت تمیز پیدا خواہد شد آن وقت تعلیم اسرار این فن ہم سہل خواہد آمد این ہر دو خط را حوالہ میان امیر محمد کہ آن شب از باندہ آمدہ بودند ہرگاہ بیایند باید نمود یقین است کہ برای گرفتن فرمایش مرزا مغل خواہند آمد رقعہ ۱۰۰ دو غزل تازہ کہ دیشب اتفاق افتادہ و ہمین کاغذ نوشتہ شد نقل آن در دیوان باید کرد و این بیت را کہ یک مصرعہ اش این است مصرعہ شکوہ بہر چہ ازان شوخ بی پرواکنم ٭ در حاشیہ دیوان در ردیف میم دیدہ نوشتہ باید گذاشت

غزل اول

بہار بی سپر لاله زار آمد | طپیدن دل پرخون بکار آمد
تشنہ چمن قدم مرکب قتیل کو بہ کفن | دل ستم زدہ نالان بکوی یار آمد
نزاو سبز چو گل شد شگفتہ جان از | مراکمان کہ نسیمی از ان دیار آمد
صدای نمی آمد بگوش از بحر | دو دیدہ با سر کوی تو و آن نگار آمد
دمی کہ رفتی و جان شد روان بحالت | چگویم این کہ چہا بر تن نزار آمد
بودبگردن این طفل خون من کہ چنین | زبکہ گریہ کنان بر مزار آمد
فتادہ لرزہ بر اندام صیان در شہر | بجسمی کہ قتیل سیاہ کار آمد

غزل دوم

بردل نگاہ او وقت می کشید نہا | کرد کار چو دو چشمش از نہفتہ پیدا
تا یکی بہ نبایش جا بجا دوم الکون | ہمچو نقش پا بجا ما و آرمیدہ نہا
مرغ جانہای این گلچین کرا دب بلبلی او | نیست صید بسمل از خصیب طپیدہ نہا
گریہ آتش نفس غیبت از سر کاری | بہر تیغ تو باشد این اسیر چیدہ نہا
می کند نصیب من خندہ گل نیز | از غم گل اندامی بیرہن دریدہ نہا
می جہید دم بسمل خون من بگرد او | مرغ روح تا بامش بخواہش پریدہ نہا
آنکہ دی ز قتل من شاد شد قتیل اگر | در عزای من و ار دشق لب گزیدہ نہا

رقعہ ۱۰۱ فردا خطی بعبارت صاف صاف اسمی مولوی منیر علی صاحب بکیپاس روز برآمدہ بلکہ ازین ہم کمتر نزد من آوردہ باین مضمون کہ ہرچند آن تحریر کہ در عرضہ سابق بعمل آمد منافی طبع ادب پسند بود لیکن تا وقتی کہ ناقصان متاع خود را بکاملان نفروشند چگونہ از حسن و قبح آن آگاہ شوند ازین جہت از جادۂ ادب انحراف گزیدہ بود و امید وار عفو است و فقرہ چند کہ در حق این ہیچکارہ چکیدۂ قلم اعجاز رقم بودہ است ذخیرۂ مباہات در مجالس و محافل شد کو بنای آن بر تفریح اطفال باشد این قدر بعبارت دیگر نوشتہ اشتیاق خود را باید نوشت رقعہ ۱۰۲ شما از پیش خود رفتن آن طالب العلم ہمراہ والد خود و برگشتن از منزل اول ہمراہ پدر و یکدو مطلب دیگر تراشیدہ بزبان عربی بنویسید یا از جناب قبلہ و کعبہ بپرسید این برای آن است کہ تا رسیدن من فصل در تحریر واقع نشود رقعہ ۱۰۳ امروز

رقعہ ۹۸

رقعہ ۹۹

رقعہ ۱۰۰

رقعہ ۱۰۱

رقعہ ۱۰۲

رقعہ ۱۰۳

و باقی اطفال باید داد کیلد را شما هم بچشید بگویید که کیله کوچک بکال الاصل خیلی لذیذ میشود و آینده هر چه از این
بیاید و من در خانه نباشم شما مختار صرف کردن آن هستید حاجت باجازت من نیست زیرا که یقین کلی دارم که اگر خربزه
خوش طعمی خواهد بود حصهٔ من خواهید گذاشت بلکه اگر برای شما خواهد آمد از وهم برای من خواهید فرستاد و یا نگاه خواهید داشت
زیرا که آنچه می دانید که مرغوب طبع فقیر است از هر جا که بدست می آید برای من میفرستید و نو دیگر برای صاحب این
که مدتی پیش از این چهار دیوان فقیر بخانهٔ میرزا جعفر صاحب نقل شدن بود از آنجمله دو دیوان برای دوستی فرستاده بودند و دو
دیگر نزد ایشان بود از این دو تا می باقی مانده یک دیوان گم شد و یک دیگر در صندوق بوده است که بدست آمدش از بعضی موانع
بمشکل بهم رسید از آن دیوان گم شده از جا می بدست آمد در میان این دیوان بعضی غزلها هست که شما ندارید انشاء الله العزیز فردا یا
پس فردا تا دو سه روز نقل آن باید برداشت زیاده خیریت **رقعه ۱۱۰** خواجه اما می صاحب سلمه الله تعالی این وقت آغا صاحب
تکیه و مسند در کار است بحضور قبله و کعبه عرض کرده همین وقت تکیه و مسند حواله آدم آغا صاحب باید نمود که امشب برات خواهد
اگرچه یکروز اول می بایست که آدم بیاید لیکن بهر طور که باشد همین وقت باید داد **رقعه ۱۱۱** امروز از هوای سرد ترسیده دو
در بدن مالیدم برهنه نشستن هم دو چندان دشوار بود لیکن غسل بعد از این بلای عظیم است دیگر اینکه مغل زنی چهار کلاه بحضور آورده بود
بندگان اقدس چون میدانند که من این چیزها را دوست میدارم از راه لطافت طبع یک کلاه بمن هم مرحمت فرمودند من یقینا
حضور بعید از ادب دانسته گرفتم چون خودم نمی پوشم برای شما فرستاده ام اگرچه در حق شما هم روا نمیدارم لیکن بهر صورت
نزد شما می رسد خواه بکار خود آرید خواه بکسی بدهید بهتر این است که بکسی بدهید **رقعه ۱۱۲** از رقعه دیروزه احوال پریشانی
دریافت شد همه کم قدران در وقت بهم رسیدن تنگی بی گو بد روزه باشد با اولاد خود همین حال دارند اگرچه دولت تعلق
به بخت و اتفاق دارد لیکن بظاهر باعث افلاس همین حرکتها می شود و دولتمندزاده ها که با اولاد خود این شیوه پیش میگیرند
تنها نیز داخل همین جماعه هرزه جانه بی ننگ و عار اند بلکه اینها نیز همین حال دارند که اقربای خود و حویلی نحس و چند درخت را گذاشته
جای دیگر نمیروند و بزعم باطل خود خود را از شهریان میدانند دیگر آنکه دو روپیه رسم بخدمت می آرد یکی شاه علی اربابان بدهد و یک دیگر
بآن هر دو زن گو باید رسانید زبدة الفصحا حضرت از شاگردی طلبیده ام گفت در مدة العمر نام زبدة الفصحا شنیده ام و خواجه خواهی را هم نمیشناسم
نه آنهمه بهتان عظیم گفتم در مجلس می شنید گفت خدا داند و خیر خوان فقیر که پیش صاحب اگر گاهی بخدمت برسند باید اذن بهم کار فرمی کنند و پیش دارد **رقعه ۱۱۳**
امروز خط برای میر نصیر الدین محمد صاحب نوشته وقت ظهر یا عصر بدست آدم خود ضرور باید فرستاد که فردا روانه کرده آید و مسودات
عربیه هنوز باصلاح نرسیده بعد مطالعه درست نموده فرستاده خواهد شد معلوم نیست که سید حسین خان دیوان را رسانیدند
یا نه امروز دو غزل دیگر بخیال رسیده است دیگر آنکه میر محمد علی صاحب احوال میرزا خرم بیگ و سیف الله خدمتگار را نوشته
آورده اند یا خود بخدمت شما برای اصلاح حاضر می شوند یا مصحوب خدمتگار خود خواهند فرستاد باید دید برای اطلاع
نوشته شد بی تامل اصلاح باید کرد و اندیشه بخاطر راه دادن خوب نیست **رقعه ۱۱۴** خواجه خواجگان سلمکم الله تعالی
این وقت لفظ کوز را که بکاف تازی و واو معروف و رای بی نقطه دار است در برهان قاطع ملاحظه نموده احوال آن اینکه
که بچند معنی می آید کوز بمعنی خمیده پشت مشهور است و در عوام کوزه پشت می گویند در منصوریت یکی می بود زبان

زیاده میشود معلوم نیست که این های هوز در اصل هم صحت دارد یا در عوام چنین شهرت یافته شما بقول در ایت کرده نوشته باشید
و دریای لطافت رسید غرض من از تحقیق لفظ مذکور همین صحت و غلطی های هوز است که معنی خنده نیست های هوز مع ...
یا بغیر های هوز باد دیگر معنی سر و کار ندارم رقعه ۱۱۵ رقعه ۱۱۵ خواجه صاحب بلند مکان سلّمکم الله تعالی کاغذ دیروزه مع نقل غزل تازه
یقین که نزد آقا صاحبان مخدوم فرستاده باشید در نسبت این و سپاری و کشنیز حصه شما هر دو برادر وقت تقسیم حصص انجام ...
سوای مجلس کرم سازان مرحمت شده بود گرفته هر دو حصه یکجا کرده شد شما باهم تقسیم بکنید هر دو حصه علی السویه از ین مجموع نصف شما بگیرید
و نصف بخواجه اسمعیل خان بدهید از شما و دلی سپاری چهل حصه شماست معلوم نیست که خط اله آباد امروز روانه شد یا فردا
که عید اضحی است برای یکدو ساعت نزد آقا صاحبان باید رفت لیکن اول خبر باید طلبید رقعه ۱۱۶ رقعه ۱۱۶ مانی نگارستان فصاحت
وارژنگ ایوان بلاغت سلّمکم الله تعالی خط دیروزه که اسمی میر نصیر الدین صاحب بود بمطالعه فقیر در آمد آفرین بر دیده ایشان باد در
که بسیار خوب نوشته بود و بر دو مقام اول شک واقع شده بود آخر معلوم شد که من در خواندن غلط کرده بودم عبارت
تماصحت کلی داشت و این غلطی که از من اتفاق افتاد از برکات خط زشت آنصاحب است حق این است که حق سبحانه و تعالی
بیشتر خط خوب بجهال و بی بصیرتان عطا می فرماید بسیار کم دیده می شود که منشی بلیغ یا دیگر صاحب کمالی خطا هم درست داشته باشد
لیکن چون شما از صناعت کمالی مرکوز خاطر نیست پس اگر بطور خود خط متوسط شکسته هم بهم رسانید مضایقه ندارد دیگر آنکه بعضی صاحب
خود بعد سلام نیاز از طرف من بگوئید که مژده بمعنی بشارت در بازار بسیار است جناب سامی را اگر مژدگی ساختن مرکوز است بیارند معلوم
نیست که ما هر سنگ دیروز مسوده آورده بود یا خیر رقعه ۱۱۷ رقعه ۱۱۷ دیروز ذلیها از دیگر چیز جدا کرده فرستاده شد و سوای
این هر چه بود از خاطر رفت حالا سیتم قهوه و کشنیز می آرد تمام شد این مدعا بخانه تاج الدین حسین خان صاحب رفتن مضایقه
ندارد لیکن وقت دو پهر باید رفت زیرا که امروز از سبب عید احتمال نبودن ایشان هم بخانه قوی است بهر صورت وقت
دو پهر از وقتهای دیگر بهتر است موافق قاعده هر بندهٔ خدا در چنین روز اول به ... دید و وا دید میرود یا آخر
روز و آنچه در میان است راحت خود را در آن میجوید مختصر اینکه در بین رفتن و نرفتن شما مختار اید لیکن رفتن بر نرفتن می چربد هم
اگر ملاقات شد خوب است و الا سیری هست و بهتر این است که یک رقعه کوچکی بدین مضمون برای خانصاحب نوشته و همراه خود داشته وقت
وقت سوار شدن همراه ببرید مضمونش اینکه داعی نیازگین برای تهنیت عید حاضر شده بود اگر چه دولت ملازمت نصیب نشد
لیکن حاضر شدن بدر دولت هم باعث هزار سرور است حق تعالی این عید و هزار عید دیگر مبارک کناد اگر صاحب خانه در آنجا
یافتید رقعه را بخانه رسیده مرخص پاره خواهید کرد و اگر نیافتید حواله میر صاحب یا میان نجیب الدین نامی یا آدم دیگر کرده
برگردید و آقا صاحبان هر گاه بخانه باشند خبر دریافته باید رفت دیگر خیریت بجناب قبله و کعبه مع صاحب خود از طرف من مبارکباد
عید عرض باید نمود رقعه ۱۱۸ رقعه ۱۱۸ از ین بند غزلها که برای شخصی نوشته ام یک غزل نو که قافیه آن خردسان و فروشان
در دیوان بنویسید بعد از آن غزلهای این بنده را ملاحظه بکنید بعضی غزلها تمام نوشته شده است و بعضی از سبب ...
ناتمام مانده چنانچه برای همین جا خالی گذاشته ام پس شما می باید که همین غزلهای ناتمام در دیوان بر آورده شما
غزلهای بنده را با آن مقابله بکنید هر چه باقیمانده باشد از روی دیوان بر کاغذ دیگر نقل کرده مصحوب حامل رقعه هم بفرستید

این قدر محبت نیست دو شعر از غزل زمین نمی دانست چنین نمی دانست و یک مصرع از زمین عمل خود را شناخت بسیل خود را
شناخت باید نوشت و در غزل زمین عبید الله مصرع اول یک شعر را تغیر داده ام شما هم همین صورت بنویسید حاجت باظهار
نیست عند المقابله معلوم خواهد شد رقعه ۱۱۹ خواجه صاحب من ظاهر الال بیک را شما طرف کرده اید من از حالات
نا برده خبر ندارم چرا که احوال آدم عند المعامله معلوم میشود یا در سفر شما بهتر می دانید که مدتی در سفر و حضر پیش شما بوده است
البته تقصیری کرده باشد که نوبت باینجا رسید بعقیده من احمق و تکراری بوده باشد لیکن خائن و دزد نیست مردی است
متدین و بدخواه آقا هم نیست اگر بیاید که همین قدر کنا که بحث و تکرار می کند جواب داده اید و اگر این عادت را بگذارد
موجب تقصیری نیست او را بفهمانم تا بعد از این هیچ گاهی نخورد و اگر سوای این مقصر شده است که از اول دو رست بهر چه
بدترش آدمها بسیار اند بخواهش داده روش سیاه باید کرد و دیگری بجای او باید گذاشت و اگر چنین نیست تقصیرش
معاف باید نمود که آدم قدیم است و راز دار و خیر خواه می گوید که مرا بی قصور جواب داده اند گفتم تو غلط می گوئی من هرگز باور ندارم
که فلانی بی سبب کسی را تقصیر وار قرار داده جواب بدهد مفصل این احوال را بر نگارید که چگونه است رقعه ۱۲۰ خواجه اما سلکم الله تعالی
چون پنج روز متصل برای دفع جرب عرق نمود بدن جذب شد دیشب آثار بخار برای عیادت حاضر بود لیکن بفضل الهی
شامل حال شد امروز در غذا پرهیز خواهم کرد دیروز شخصی چند تا دلی سیاری بطریق هدیه پیش من آورده بود قدری
برای صاحب هم فرستاده شد چرا که مال فتوح تنها نباید خورد رقعه ۱۲۱ خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی بلا اذیتی
رفیق و کماشته میان چند که عرضی شان بخط قاضی صاحب برای حضور پر نور در قلمدان شماست نزد شما می آیند و اراده
جناب قبله و کعبه دارند لازم که بآئین شایسته تقریب نموده جناب الا را بر آن آماده سازند که نذر لاله نامبرده قبول فرمایند
و این قدر هم ارشاد شود که ما در مقدمه بابو میان چند بدل سعی خواهیم کرد دیگر این که مشار الیه می گوید که در مذهب هنود این ایام
میمنت نهار و ده روز دیگر در رسانیدن عرضی نزد مشد زاده توقف مناسب است دیپ پرشاد هر روز بخدمت حاضر
خواهد شد هر گاه که نحوست ایام زوال خواهد پذیرفت خود برای بردن عرضی عرض خواهد کرد رقعه ۱۲۲ پیر پیروز
بخانه انشاء الله خانصاحب بسر بردم امروز باز بحضور آمده ام دو روز دیگر اینجا توقف است باز مائیم و لکهنو جواب آن الا را
پیر پیروز دو روپیه خرج راه داده بباید رخصت نموده شد و خط هم برای دو کس نوشته شده است لیکن هیچ نخواهد شد
باید دید چه می شود و چهار روز در تب خارش مالیده بودم امروز دوای دیگر شروع شد این را هم دو روز دیگر سوای امروز
می مالم اگر فائده کرد بهتر و الا بهر چه تدبیر مجرب عمل شما خواهم کرد رقعه ۱۲۳ از جزو دان من مسودات فقیر که صاحب
بخط خود نوشته اند بر آورده نزد خود بگذارید و باقی را حواله بچه بکنید و میر امجد علی از خانه شان طلبیده باید گفت که فردا
روز جمعه است بخدمت آقا صاحب عرض کرده سواری بدر دولت سلطانی باید فرستاد و بهر خوب خواهد گذشت
رقعه ۱۲۴ خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی فیل برای سواری میرسد شما و خواجه حاجی و خواجه عبد الله سوار شده
همین وقت بیائید لیکن دستارهای سفید همراه باید آورد اگر چه اینجا احتیاج آدم نیست لیکن باز هم رحیم بیک را جلو باید کرد
شب همین جا بسر باید برد و فردا صبح هم همراه شما بخانس سوار خواهم شد رقعه ۱۲۵ دیروز که دوازدهم شهر حال و روز پنجشنبه

و روز پنجشنبه یوم رحیم بیک لفافهٔ شکوه آباد را آورد بعد مطالعه عریضه را سود کردم و خط اسمی خودم را که بنام نوشتم در باب کتابهای
امامیه مثل حق الیقین و ترجمه شرایع سرانجام پذیرفتن اندکی دشوار است زیرا که این کتب نسخ در هیچ زمان زیر نوشته است بیشتر
کسی نمی رسید و حالا که هر کس خریدار این چیز است اول کمیاب دوم اینکه گران تر دست می آید مثل [illegible] آدم گرد پا دار این
عهد دولت صفویه بی جدول طلا بر کاغذ ساده بخط نسخ قیمتش شصت و هفتاد و هشتاد بود در وقت شاه سلطان حسین [illegible] سلام
صفویه هشت آنه هم کسی نمی خرید و یک روپیه گران می دانستند قدر هر چیز موقوف بر رواج است شنیده باشید که همایون
پادشاه چون بعد هزیمت خوردن از شیرشاه افغان دوباره در اکبرآباد جلوس بر تخت سلطنت کرد موافق وعده نظام سقا
که وقتی پادشاه را از تلاطم دریا نجات داده بود نصف روز پادشاهی داد جمیع امرا و اهلکاران اطاعت فرمانش کرد نظام
برای اینکه یادگاری در جهان بگذارد همین حکم کرد که روپیه و اشرفی از چرم ساخته بیارند وقتیکه ساخته شد ضمیمه شریف
آن را در بازار برده بصرف در آوردند اهل بازار بلا تکرار بقیمت اجناس گرفتند خلاصه اینکه این کتابها مثل کتب [illegible] در بازار
بدست نمی آید مگر کسی بطور خود از ناداری یا از راه طمع بشرطیکه دو نسخه پیش خود داشته باشد بفروشد و هر فروشنده نسخه ساده
بر کاغذ سیمی که می آید بیست روپیه یا سی روپیه قیمت آن می کند و می گوید که این نسخه خیلی صحیح و محشی و از نظر مرزا کاظم علی صاحب
شاگرد مولوی دلدار علی صاحب گذشته است حال قیمت این و طرف ثانی همگی پانزده روپیه فرستاده نسخه‌ها می گوید از مثل گلستان
و بوستان و سکندرنامه و یوسف زلیخا خیال کرده فرض کردم که پول دیگر هم خواهد فرستاد ولیکن بالفعل ازین مقدار قلیل چه کار بر آید
بهر کیف من از روزیکه شما نوشته اید بچندین کس گفته ام که ازین نسخه‌ها هر نسخه که بهم رسد باید آورد شخصی از بزرگان دین اقرار نموده
که نسخه صحیح محشی از نظر خود من و دیگر بزرگان گذشته را می آرم این قدر گفته سکوت ورزیده است هر گاه فکر حتی کردم
و اشتیاق مشتری برو ظاهر می شود سی روپیه یا چهل قیمت آن خواهد کرد چون دلال و بایع هر دو صادق و از بزرگان
دین اند در تکرار قیمت تکذیب شان لازم می آید پس می باید که بلا حجت هر چه طلب نمایند بدهم نه از قیمت آن کم می توانم کرد
و نه واپس می توانم داد زیرا که در هر دو صورت خودم ذلیل و بی اعتبار می شوم درین صورت چه باید کرد سخت مشکل است
و قاضی صاحب هم مجبور اند پیش ایشان یک دو نفر که از شهر برای درس می آیند آنها با این کتب سر وکاری ندارند لیکن لطف
هیچ نباید گفت هر گاه نسخه بقیمت مناسب بدست خواهد آمد اطلاع کرده خواهد شد از زر قلیل فرستادن خریدار دل می ترسد که مبادا
کتابی به پانزده روپیه بگیرم و در نظر شما مال چهار روپیه باشد و تصحیح دیوان انشاء الله خان بالفعل هر دست ممتنع ازین سبب که کاتب [illegible]
نوشته است با اصل مقابل نسخه دیوانی که نزد مصنف است و غلطی بیشتر این دیوان است مگر تصحیح آن در حالی صورت امکان دارد که مسوده
غزلها بسعی مرزا احمد از کاغذهائیکه در میان صندوق است بیرون آید و مرزا مزبور ازین جهت در آن [illegible] ایام [illegible]
مرزا احمد از خانه خان موصوف بعد المشرقین دارد گاهی می آید و زیاده از دو روز نمی ماند سوای این ازین جهت که چندین روز نقلیه
که در سرفه خون بر می آید داشته نحیف و نقیه شده است و از باعث نزله شدید اطبا هم او را از تحریر و مطالعه شدید مانع می شوند و تصحیح
کتب بی تعمق نظر صورت نمی بندد پس بمجبوری دیوان بعد درستی جدول بطوریکه هست بخدمت خواهد رسید و ازین حرکت
که شما بجای خود [illegible] را [illegible] دل بسیار خوش شد اگر امری از امور ضروری سرکار [illegible] مهمات دنیاداری در پیش باشد

آنوقت انشاءالله این عمل می شوم و در عالم بیکاری از خوردن و خوابیدن هزار درجه همین بهتر است چون مطالعه علوم
شوق دارد و بقول استادکه میگوید مصرع شوق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست ٭ حاجت باستاد نیست هر چه
است خود بخود بر شما منکشف خواهد شد و در عالم بی شوقی اگر صد بار پیش من میدید باز هم فائده نمیداشت بالجمله ایطای
جلی همانست که سوای رَوی دران تکرار حروف زائده باشد اگر بعد دور کردن آن حروف روی مصرع ثانی همان باشد
که در مصرع اول است قافیه ازین عیب پاک است مثل شفیقان و رفیقان و الا ایطای جلی دارد چون عزیزان و رفیقان
چه بعد دور کردن الف و نون جمع عزیز و رفیق که باقی میماند در روی موافقت ندارد و همچنین خندان و نالان از سبب
که درینجا الف و نون صفت فاعلیت است هرگاه دور کرده شد خند و نال باهم قافیه نمیشود و خندان و پنهان و رفیقان
و پنهان و خندان و رفیقان هیچیک ازینها ایطای جلی ندارد زیرا که پنهان یک لفظ است الف و نون آن زائد نیست و در خندان
الف و نون برای فاعل و در رفیقان برای جمع است پس هر دو باهم متحد نیستند از هم متغایر اند لیکن اتحاد و مذهب است
بعضی بر آنند که خندان و رفیقان نیز ایطای جلی دارد و گویند که حروف زائد اگر چه در هر دو مصرع جدا جداست لیکن چون
زائد افتاده است بعد دور کردن حروف زائده از هر دو مصراع هر دو روی از هم جدا می شود و بصورت این هم اجتناب ضرور است
و پاره بران رفته اند که زوائد در هر دو مصراع جدا جدا در کار نیست اگر باهم متحد اند البته ایطای جلی نامیده می شود و اگر باهم
متغایر اند هرگز ایطا نیست و شاگردان نام همین قافیه است که مشتمل ایطای جلی باشد تمام شد این حکایت هم آقا صاحبان
کرم سلام و اشتیاق می فرمایند و تاج الدین حسین خان صاحب انجا ده روز بلکهنو تشریف آورده در بار حکیم مهدی علیخان
می کنند مشاهرهٔ ایشان سه صد روپیه مقرر است یک قسط بیشتر داده بودند که در قرض میر صاحب رفت و دو قسط دیگر که از باعث
نبودن شان در شهر تا حالا بدست نیامده بعد سه چهار روز هر دو یکجا گرفته می شود و بعد از ان مائیم و ولایت علیخان
و خان موصوف چون درین روزها هیچ ندارد و از قدیم با دوست و یکی است از شرم جواب خط شما نمی نویسد لیکن معامله بد
و تنگدل و مال مردم خور نیست خط اسمی میرزا ابو الحسن خان فرستاده جواب آن در لف خط خود باید فرستاد رقعه ۱۲۹
مخفی نماند که بریدن که سلخ رجب و روز یکشنبه بود خط شما که مرقوم بیست و سوم شهر مذکور بود رسید و بیند و هی ده روپیه
و بروز که غرهٔ شعبان بود بعرض وصول در آمد بر نشیب میر نیاز علی هم کد خدا شد بر دو فیل حضور و پنج اسپ و دیگر سپاهیان
و تلنگها و ساز عربی و روشن چوکی از اینجا بخانهٔ میر موصوف رفته بود تا در را از انجا بلباس کدخدایان آراسته از راه بخانهٔ
بیچاره ای آوردیم خواجه عبدالله از باعث بیمزگی مزاج سوار نشده بودند و میان حاجی و گروه کنکا ام بر یک فیل و بدنبال اسپ آن
بودیم دیروز از حضور هم خلعت باو مرحمت شد تمام شد این احوال حالا حکایت دیگر این است که چون جد امجد شما را
با اطفال محبت بسیار است و تمامی بچها با خواجه وزیر صاحب انس گرفتن و ماندن ایشان از سبب تشریف داشتن
جناب والد ماجد شان بیچاره ای اتفاق افتاده آنجا همه اطفال بی آرام و در یاد ایشان بودند و انجا این صاحبان از
مدیدی آنها حالت مرغ بسمل داشتند ناچار بنابرین گذاشته شد که محسن و محتشم اطفال عمر تا ایشان همین جا بیارند چون ممکن نبود
که محسن بی مادر خود بماند مادرش را نیز آوردند و محتشم را نیز که مسکین بی مادر است و زنی که در پرورش او می باشد

میباشند همان بجای دایه و عاشق اوست با زن مذکوره همین جا آورده‌اند چون نظامی و حسن هم در لباس دهی نزدیک هستم آ
آنها نیز با نهایتیکه در کنارشان بزرگ شده‌اند از شهر بجهاد و نقل کرده‌اند حالا از اطفال سوای محمد نیز که بعد رسیدن و دوستی
مکانات او نیز همین جا خواهد آمد در حویلی نخاس کسی نیست زوجه میر عبید الله از روزیکه اینجا برای دیدن والدین خود آمده است
دلش رخصت نمیدهد که در شهر جاید هر دو دختر عموی او وسط شما نیز در شهر اند یکی را اینجا هم آمده بودند آنچه از احوال محسن پرسیده بودید
و اخفای محبت خود یاد کرده‌اید یعنی چه آیا در دنیا کسی هست که محبت با فرزند خود نداشته باشد بانسان چه موقوف است
که حیوان با وجود بی نصیب بودن از عقل فریفته بچه خود می باشد بالجمله محسن و حسن هر دو برادر بخیریت هستند و دیگر اطفال
هم که شما گذاشته رفته‌اید بخیریت بفضل الهی در زیر سایه عاطفت جد امجد شما شب را بروز می آرند خاطر شریف از این بابت
جمع باید داشت و بر شکوه آباد موقوف نیست اگر آقا بکابل بفرستند باید رفت زحمت خدا ابر حوصله و همت شما کار مردم غیور
همین است این عادت عادت بیغیرتانست که بی رنج و محنت نان بزرگان خورده در یک مکان می گذرند باید که اگر سواری
فیل از بیغیرتی بدست آید صد بار پیاده راه رفتن به از آن است نقشه زمین و مکان نو باین صورت است که از دروازه اول
تا بدروازه دوم یک قطعه زمین است که وسعت آن یک و نیم برابر بلکه دو چند صحن بیرونی حویلی نخاس است یک بنگله معقول
دران طیار شده خواهد شد چون در خانه زنها از خواجه جان رو میگیرند شاید برای خواجه موصوف همانجا حویلی تعمیر کرده شود
و از دروازه دوم تا کنار چاه قطعه زمین صد ذراع در طول و هفتاد ذراع در عرض خواهد بود عمارتها جدا جدا بر همین زمین
ساخته خواهد شد و از کنار چاه تا دیوار احاطه تمام زمین مذکور قطعه زمینی است مائل به نشیب بقدر پنج زینه طول آن از صد
ذراع بیشتر و عرض پنجاه ذراع بوده باشد این قطعه تمامش باغی است دو باغبان هم برای درستی آن نوکر شده‌اند
بالفعل پانصد درخت گلاب و ششصد درخت بیله و موتیا دران موجود است و انگور هم از قسم حبشی و سفید و غیره قریب شصت
درخت همچنین درخت چنپه و مولسری و دیگر نهالهای میوه حالا در زمین اند سوای این برای بقول و ریاحین زمین
بسیار خالی است تمام شد طول و عرض زمین مذکور که پانصد روپیه بر دیوارهای احاطه آن صرف شده و هنوز سوای چپر
و چتهای بوریا که برای پرده محل سرا ساخته‌اند مکانی ندارد و بعد رسیدن البته مکانهای متعدد تعمیر خواهد یافت خدا کند که
روانگی شما به بهبود صورت بندد لیکن شما راستی در رضامندی آقا مناسب تر است هر چه مرضی صاحب عالی جاه باشد عمل باید آورد
تا حال آنچه شما با صاحب والاشان گفت و شنید کرده‌اید همه معقول و مربوط بوده است آینده هم خدا فضل خواهد کرد
برکم و بیش مشاهره هیچ موقوف نیست تا قوت در بدن است نوکری باید کرد که نان بزور بازو عجب لذتی دارد فی الحال
ابو الحسن خان مرد خوبی و آدم سیر چشم صاحب تعلق است دوستی با وضائع نخواهد شد رقعه بنام مرزای موصوف در همین
خط ملفوف است باید رسانید باید دید که خانصاحب کی بحضور می آیند خدا کند که زود برسند تا مقدمه شما یکسو شود بخدا که این
از استقلال شما خیلی شکرگذارم زیاده خیریت

رقعه ۱۲۷ بگلار بیگی قلمرو براعت و تهران ملک لفاعت سلمکم الله تعالی
سلام شوق سونکر امنداق واضح باد که رقیمه الوداد محرره هفدهم شهر حال در لف نمیقه انیقه مخدوم معظم خواجه محمد امین
احراری النسب سمرقندی الموطن که نشو و نمای ایشان از خاک صفاهان است متضمن صحت و عافیت جمیع صاحبان

رقعه ۱۲۶

در جواب سطور مرقومه فقیر غالیه سامی کاکل وصول گردیده چشم نگران را مایه دار روشنی گردانید سبحان الله ما شاء الله فارسی
به غایت لال سلاسل الفاظ ترکیبه پیراستن طرفه کار است اللهم زد دل از جا لالی طبیعت شما بسیار خوش شد در تمام خط هیچ جا
غلط نبوده است الا دو جا این غلط را غلط نمی گویند بلکه خطا باعتبار کثرت و شهرت است و آن این است که شما ارشمیدس
و ابلونیوس را که دو حکیم زبردست بوده اند مثل جالینوس و بقراط و ابوعلی دانسته معالجه را با آنها منسوب ساخته بودید هر چند این
هر دو کس در طب هم مهارت تام داشته اند لیکن از کثرت مزاولت در فنون ریاضی مشهور بمهندس و هیأتی شده اند و اقلیدس
نیز همین حال دارد و آینده احتراز ضرور است این سقم سقم عبارت نیست بلکه غلط در تحقیق احوال واقع شده بالجمله درین روزها
اکثر با ثمره و دراج و بلدرچی بحضور پرنور از طرف جناب عالی می آید و کباب و قورمه و آب یخ که خورده می شود یاد می آید
و جای شما سیر و تماشا هم لطف دیگر دارد و مرگ خودم که این گونه کیفیت گاه گاهی بعد سالها در شهر نصیب مردم می شود بعد
مسافت روز کوچ زیاده ازین نیست که از حویلی شما تا بسوسیج گنبد رفتن و آمدن و اگر زیاده ازین اتفاق افتد از خانهٔ خود به نوبت ما
رفتن و آمدن تصور نمایید و دو مقراطیس علیه السلام آدمی است افیونی بیشتر مثل شیخ محی الدین عربی علیه الرحمه با عالم قرناس
سر و کار دارد و هیچ سفر را طبع راحت طلبش بر نمی تابد بجای خود نشسته ارسطوی زمانه است هر روز تجهیز یری می باشد لیکن گاهی
نوبت بدیر و نمیرسد خلاصه آدم بیچاره ایست اختلاط خوبی دارد دیگر اینکه پیرو زنک خط دیگر اسمی عموی شما نوشته ارسال
رسانیده ام یقین که رسیده باشد یا برسد در همان خط سطری چند برای شما هم هست ملاحظه خواهید کرد حالا از طرف عبارت
شما خاطر فقیر جمع است لیکن اندک خط پیدا باید کرد و برای تحصیل همین عمر است وقتیکه خط پیدا شد خط کجا و بدانید که بهترین
علوم علم تحصیل معاش و بهم رسانیدن ترفع در امثال و اقران است خوشا بخت فرزندی که بر و بازو و حق والدین ادا
نماید از اطوار شما بار که چیزی خواهید شد بهر حال از فارسی حرف زدن دست برنخواهید داشت که این دولت
نصیب هر کس نمیشود دیگر چیزها از کتاب حاصل میتوان کرد و این بغیر صحبت دست نمیدهد هر چند مشکل است برای شما
پر آسان است زیرا که مسودات شما همه مطابق روزمره است آنچه در خطوط می نویسید همین در حرف زدن بکار برید حالا
هم فارسی شما قابل مذمت نیست این قدر هست که کم حرف میزنید و در اثنای حرف زدن دم بخود می شوید و این خوب نیست
روانی از همه چیز بهتر است امروز درینجا مقام بود فردا هم و کوچ بیشتر زیاده خیریت

رقعه ۱۲۸

سبحانی مضامین مژده
شگفتگی او زطبایع افسرده حریر قدرت فرزدق بلاغت سلمکم الله تعالی بعد سلام و شوق ملاقات فارغ از حد و نهایت
واضح باد که رقیمهٔ محبت شیمه مرقوم بیستم شهر حال متضمن صحت و عافیت و بیان دیوانگی و هرزه چانگی شخص معلوم مشتمل بعبارات
ترکیه حلقهٔ طوق گمر وصول گردیده خاطر مشتاق را نشاط طول ذکرش مبطل تناهی ابعاد باشد ایزد
او تعالی بابن یاد آور پیما طیب ذات نصیب کناد آمیرقیم اول کیشی بولکون لاریده تلیم بولوب و نهنه کیم قیلور اندیشه
سنیز قیلور بیر کون بواتیش لار بولایق دین چیقاقای بی سببی بولغای لار نیکا کیم کیتی کیشی بولیشی دین کوب نفور ایرد
و عبارات شما زبان اتراک همه خوب بود صد آفرین و هزار مرحبا لیکن چون هنوز مشق آن چنانکه باید ندارید در بعضی
صیغه ها غلط واقع شده بود و این مضایقه ندارد و می شود رفته رفته صاف تر خواهد شد حالا هم از نیز را مشغل بهتر بود ناهم

در بعضی جا و بعضی اعیان بکار خواهد آمد حالا بهمین قدر اکتفا می کنم که خرد و بزرگ در حویلی تو تمیز و حویلی عدم تمیز
و عافیت اند آنچه دیگر نوشتن آن ضروری خواهد بود بعد ازین خواهم نوشت این وقت سخت تشویش دارم سبب این بود
این که مزاج آقا صاحب سراپا لطف و احسان آقا محمد صادق خان صاحب سوای این دیگر چه نویسم که آن در جنبهٔ علیل آنها
که اگر این بار سلامت بمانند و جان بر شوند یقین من خواهد شد که صد سال بلکه بیشتر دیگر زندگی خواهند کرد شما هم دست
بدعا باشید آنچه بر دلم می گذرد من میدانم چون بهتر دیدنیست این احوال را بگویم پس پریروز عجب روزی بود که ما همه
مایوس بودیم لیکن باز بهوش آمدند و نفس هم بر طرف گردید امشب زیاده از آن شب بود امروز از طرف شما بندگی گفتم
پرسیدند که کیستند و خود بخود گفتند که میرزا امامی پسر خواجهٔ قاضی خان است و باز گفتند که بیشتر خود بسیار اینجا می آمد
حالا شاید درین شهر نبوده باشند پیشتر در حویلی ما آمده بود لیکن بالا نیامد این قدر که من نوشته ام در چهار گهری تمام کرده بود
و آواز ایشان با وجود بردن گوش مقابل دهن شان بگوش من نمی آمد از ده سخن یک سخن بدشواری بگوش میرسید
و بدقت فهمیده می شد عمل طائر برای ایشان حکیم تجویز کرده بود قبول نکردند لیکن دو سه دست که خود بخود در عالم غشی آمده بود
همان باعث زندگی شد برادر خدا کند که این مرض زود ترجاق شود مرا انجالات دیده عجب المی است که ناگفته به لیکن چه
باید کرد که این امر باختیار کسی نیست امروز روز مسهل ایشان است دو آدم نشانیده برای ضرورتی در حضور آمده ام اگر اسهال
عمل میکند و چند دست اجابت می شود امید صحت است از لاغری و نقاهت چه بگویم که هرگز شناخته نمی شوند خطی در مقابله
نبود تنها برای آقا ابوالحسن صاحب که از فرط محبت زیاده از ایشان در بلا گرفتار اند باید نوشت احوال امروزه بلکه اینوقته
که هنوز زود پهر نزده اند این است بعد ازین هر چه صورت می بندد نوشته خواهد شد امیر صاحب هم ازین سبب بسیار مغموم اند
پریروز امیر صاحب و دیروز قاضی صاحب هم آمده بودند امیر صاحب را گمان میرود که امروز هم برسند در تمام شهر مردم
تپ کرده اند لیکن تپ ایشان عجب تپی بود باعث اینهمه فساد همین است که ایشان صفرای محض واقع شده اند این
غور باید کرد که چار چار روز در بیت الخلا میروند ما ازهمین میترسیم که مبادا قولنج منضم شود خدا چنین نکند دیگر حالات که در عالم
کرب معاینه کرده ام چه نویسم که تفصیل آن در طومار ها گنجایش پذیر نیست **رقعه ۳۰** مخفی نماند که خط بهجت نمط مردم
ذیقعده از شکوه آباد ملفوف عرضه رسیده مسرور ساخت آنچه از عدم قبول نذر قانونگویان و دیگر عملهٔ کچهری و اخلاص
شخص معلوم نوشته بودید باعث اطمینان گردید نگرفتن نذر باعث مزید اعتبار و ترقی دولت خواهد شد و شخص
منوی بقرینه معلوم می شود که باشندهٔ شاهجهان آباد است و اگر از جای دیگر است در آدمیان بزرگ شمرده باشد
چون او مبالغه تمام شما را بر کرسی جا داد و خودش بر موندهه نشست مضایقه ندارد لیکن در صورتیکه زیاده از یک کرسی
دیگر نشستن جا در آن مکان نبوده باشد اگر دو موندهه هم در آنجا بود لازم همان بود که هر دو بر موندهه بنشینند لیکن ظن غالب
همین است که آنوقت زیاده از یک موندهه نخواهد بود و الا شما بر کرسی نمی نشستید بهر حال اگر طرف ثانی بر رضا و رغبت
خاطر کسی را بر سر خود هم بنشاند باید که عذر نکند از خود ترفع بر آدم صاحب عزت منع و معیوب است هر گاه طرف ثانی مجوز
شود چه مضایقه از رفتن شما در آنجا من بسیار خوش شدم در خانه سوای خوردن و خوابیدن حاصلی نیست لیکن دل

برای دیدن تماشا خواهد و هنوز شاهد مطلوب مدتی نقاب خفا بر رو دارد زیرا که تازه به پرگنه رسیده اید و تا رسیدن
کلکٹر نو رتق و فتق انجا همانجا باید بود و بعد حصول طمانیت ازین امور چند روز دیگر هم انجا باید برد تا ایام فرصت
در رسد و شما رخصت گرفته اینجا بیائید دیگر اینکه کنور رتن سنگه بیراگی بالکرام با منشی معلوم که در سرکار صاحب نوشته بار
کلی داشت برادرانه مربوط بودند اگر دران ضلع بهم رسیده عرق بسیاری در مقدمه شما میریختند لیکن از انقلاب فلکی آن اختلاط
برچیده شد یعنی منشی مزبور استعفا داده بوطن مالوف خودش که بنگاله است روانه شد هر چند حکم صاحبان بورد بنام کلکٹر
بدین مضمون رسیده که فلانی جرابی موجب استعفا نوشته است لیکن نوشدارو پس از مرگ فایده نکرد یعنی تا رسیدن حکم
تا فذ طرف ثانی به بنارس رسیده بود من دو کلمه که مشتمل ذکر کنور جی نوشتم باعتماد محبت منشی مزبور بود تمام شد این مطلب

رقعہ ۱۳۲

جناب مخدومی آقا محمد صادق خان صاحب لا بعنایت شافی مطلق حاذق و تندرست اند اطلاعاً نقل آن
پوشیده نماند که در جواب خط شما که چند روز پیش ازین روانه شده وطن غالب رسیده باشد جواب بعضی سوالها از خاطر
فراموش شده بود حالا می نویسیم این است که قافیه معمول را چون بعمل و صنعت حاصل می شود استادان قدیم معیوب
میشمردند و حالا در متاخرین داخل صنعت کرده و قدغن نموده اند که در غزل زیاده از دو قافیه معمول و در قصیده زیاده
از چهار نباید آورد لیکن کسی برین عمل نمیکند در غزل زیاده از پنج دیده می شود و در قصیده زیاده ازین هم الحاصل قافیه معمول
به ترکیب دو لفظ یا به دو جزو لفظ حاصل می شود و آنرا معمول ترکیبی نامند اما آنچه به دو لفظ مستقل بهم رسد مثالش درین شعر
موجود است شعر گر دو مسخر تو گردد * زین هر دو چه حاصل تو گردد * چون در هر دو مصراع لفظ گردد بطریق تجنیس
قافیه شده و گردد در مصرع اول بترکیب دو لفظ حاصل شده و در مصرع ثانی یک لفظ است لهذا معمول ترکیبی خوانند و
که گر دو در مصرع اول مرکب از دو لفظ کامل است زیرا که گر بمعنی اگر حرف شرط است و لفظ مستقل و دد بمعنی بهائم و سباع
چون اسپ و شیر نیز لفظ کامل و آنچه بترکیب دو جزو حاصل شود مثالش این است شعر یکی در بیابان سگی تشنه یافت *
برون از رمق در حیاتش نیافت * ظاهر است که تش جزو لفظ حیاتش هست برأسه لفظی نیست که معنی داشته باشد
و نون مفتوح که از نیافت گرفته شد آن نیز لفظ مستقل نیست که جداگانه بیاید بلکه جزو این چار لفظ است که اینها بذات خود
مستقل و لفظ کامل اند و جداگانه می آیند یعنی نه و نه ولی و نی و در صورت قافیه ترکیب پذیرفت بدو جزو لفظ مثال
مستقل بودن نه شعر چراغ روی ترا شمع گشت پروانه * مرا بجان تو از حال خویش پروانه * نه در مصرع ثانی
بمعنی نیست آمده و آن لفظ کامل است و نون فقط تنها نمی آید همراه فعل ماضی چون نرفت و فعل مضارع چون نمیرود
استعمال می یابد چون میم نهی که خصوصیت بنهی دارد مانند مکن و مرو درین مقام شعرا و اهل کتاب همیشه میم آرند
و در روزمره اینجا هم نون می آید نکن و نرو می گویند مکن و مرو در روزمره زبان کم است لیکن اگر کسی در شعر بیارد
از بیجری اوست تمام شد بحث معمول ترکیبی باقی ماند تحلیل آن بیشتر مفصل نوشته شد مگر چه حصر در مونث چهار گونه است
یکی حقیقی مقابل مرد مثل جمیع زنان مانند هند و زینب و حائض هند دوم تقدیری مانند دار و ارض که درینجا اهل عرب
فرض کرده اند که تانیث آن در کتب از جهت آن آمده است که تصغیر این هر دو لفظ ارضیه و دویره بوده است

اگر لفظی دو حرفی بود مذکر استعمال میکردند پس معلوم شد که اینها مونث تقدیری اند زیرا که در تصغیر مذکرها می بوند که اینها را هی
گویند چنانچه آید سوم مونث معنوی و آن منحصر است در لفظیکه آخر آن الف مقصوره یا ممدوده بیاید مانند حمرا به الف ممدوده و حمرا
الف مقصوره لیکن این تانیث در غیر ذوی العقول منحصر است و اگر علم کسی از ذوی العقول باشد یا صفت آن پس مرد را بطور مرد
استعمال خواهند کرد و زن را بطور زن مانند موسی علیه السلام که برین وزن است چه ضرب موسی درست است نه ضربت
موسی و مثل عذرا که نام محبوبه ایست درینجا ضربت عذرا خوب است نه ضرب عذرا این مثال مثال علم بود و مثال صفت باشد حبلی
باشد که زن حامله را گویند و مونث سماعی محصور نمی تواند شد لیکن بحسب ظاهر چند لفظ دیده شده و آن این است که اعضای بدن
آدمی چون چشم و گوش و ابرو و بینی و دست و پا و غیر آن همه مونث باشد و شمس و هرچه باین معنی آمده و فردوس و هرچه مرادف
آنست و باقی چیزها موقوف بر دیدن کلام شعرای عرب بالغت است و در مونث معنوی اگر کسی ضمیر مذکر هم بیارد غلط نیست
چنانچه در کلام الهی الفلک المشحون وارد شده چه فلک بمعنی یک کشتی و کشتیها آمده و در هر دو صورت مونث است پس صفت
آن مشحون هیچ باک نیست دیگر هر جمع عربی ورای جمع ذوی العقول حکم مونث دارد مانند قامت الرجال لیکن قام الرجال هم درست است
من فرق این مراتب در قانون مجدد بخوبی بیان کرده ام و آنچه متصدیان و امثال شان می نویسند همه غلط و پوچ محض است
لیکن اعتراض بر نوشته اینها نمیرسد مگر کسی که با محبت مفرط هم رسد آگاهی باید نمود بلکه خود هم در بعضی جاها هرگاه قانون نامه یا
روبکاری نوشته شود بهمان دستور که مروج آنجاست باید نوشت زیرا که اینگونه عبارتها در تحریر صاحبان عالیشان از
فارسی و عربی رواج پذیرفته است در خاطر اینها همین منقوش شده در صورت کسی که خلاف آن یعنی صحیح بنویسد بتحریر محض
میدانند مجبور اطاعت قوم باید کرد و هرگاه رنگ تحریری برای اصحاب فهم و ذکا و آشنایان کتاب و صاحب قلم ر تازه بر تحریر
محققان ریخته شود از الفاظ غلط و مشکوک و سقیم احتراز ضرور است تمام شد این مطلب حالا بشنوید که علم هر کس که حاصل شده
از فیض مطالعه کتب است در مکتب و مدرسه آنچه خوانده می شود قطع نظر از آنکه یاد بماند بفهم کسی درست نمی آید پس صاحب شوق را
لازم است که عند الفرصت با معان نظر کتاب را ملاحظه نماید البته بعد مشاق فائده دست میدهد این نیست که در خدمت
محنت بری نه هر زیاده خیریت

رقعه ۱۳۲

است بفصحای صفاهان بیگلربیگی دار السلطنت بر عت و درینجا سلمکم الله تعالی
بعد تزیین صفوف فنون عبارات بدستهٔ قلباشیه الفاظ رنگین قباپوش معنی اشتیاق تازه و آرزوهای بی اندازه
در میدان قرطاس تقلیل عارا چولانگاه افراس فوج دریا موج بیان می سازم که در روز که بیست و هفتم شهر حال و از چهار شنبه
بیت الشرف آفتاب سعادت یعنی فرودگاه لشکر ظفر منظر جناب عالی دام اقباله از حسن مشاره بود و امروز هم دائره
دولت همین جا شرف افزای قرب و جوار آنست فردا باید دید لیکن قلبه برای مقام است غیرت بیابان فرزدق و جبال
در شکست سبعه معلقه شعرای بلاغت نشان مکتوب محبت اسلوب از اول تا آخر مرغوب جاذب القلوب گان کل سطر منه
و بحق بحذب قلوب المشتاقین بعد نصف النهار که چاشت کرده دراز کشیده بودم بتوسط چپراسی هندی یعنی هرکاره ڈاک
رسید و اوقات را خوش ساخت مصرعه ای دقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ❊ عبارت این صحیفه
لیاقت تحسین و آفرین داشت جزاک الله فی الدارین خیرا و خطوط دیگر که در ان تصحیح بود دیدیم و بدو ... جواب خط

خط والده عموی شما دیروز تحریر بوده‌ام و جواب خط صاحب موقوف بر امروز بود و ازین جهت که یکی از دوستان بن
صدر الدین محمد خان آشنای والده شما می خواست که خطی از طرف خود بسوی خان مشار الیه نوشته بدهم باین توقع که او هم
آنرا در لف خط خود هم روانه سازم بالجملهٔ صبح تا این وقت که دو پهر از روز گذشته انتظار بردم چون دیدم که نیامد مجبور ارسال آن خط را
به روز دیگر حواله نمودم دیگر احوال برین منوال است که امروز هم خیمه در تیاره است و دو سه روز حرکت بجبال نمی آید تا دیروز مقام
محسوب شده بود امروز ده تا شده صبحی که جناب عالی سوار شده بجنگل تشریف بردند قریب لشکر شیر اجل گرفته در چار شده و بلکه
رفل بزمین غلطیده چگونه زنده باند که مقدار گله هم قریب نیم یاد است یا کمتر ازین باشد خدا داند دمیقراطیس علیه السلام را تب
از رفتن باز داشته بود تحمل که رفته باشد و آنچه نوشته بودم که همیشه فارسی حرف بزنید غرض این بود که هرگاه صحبت با عمو صاحب
خود تان خواجه امیر خان دست دهد آنوقت هر قدر که بگوئید فارسی بگوئید و در تمام روز یکساعت بیرون بیائید و تمام روز
در خانه باشند و بر خواجه امیر صاحب چه موقوف است با جد امجد خود و عمو صاحب کلان هم همین معامله داشته باشید و پدر شما این شکایت
که از راه تفنن با شما حرف نمیزند بلکه شرم بسیاری که دارد مانع اوست آمدم بر مطلب دیگر زمین تیاره که از تحریر و خیمه گاه حضور
پر نور است عجب صحرای و طرفه آب روانی دارد که وصفش بزبان ادا نمی توان کرد مانی قلمی باید که نقشه را بکشد حضرت
صاحب عالم بهادر دام اقباله بفرمائش جناب عالی نقشه این زمین را با سواری نواب صاحب ممدوح بر ورقی کشیده اند لیکن هنوز ناتمام
کرده است و در لکهنو بر ورق دیگر درست نموده پیش طرف ثانی خواهند فرستاد دیگر خیریت

رقعه ۳۳ بنام شستان

روشن بیانی و دوری سما نکته دانی انعم الله علیکم بمدارج البلغاء بعد سلام مسنون و اشتیاق روز افزون واضح و لائح باد که
یاد ندارم که هیچ خطی از شما درین سفر رسیده و جواب آن بتفویض قلم نگشته از خط امروزهٔ شما که مرقوم بست و دوم شهر حال
بود تشریح می نمود که جواب خطی که رقم زدهٔ کلک بلاغت سلک شما بتاریخ چهاردهم ماه مذکور بسمی فقیر آمده بود صاحب سبیل عزیزتر از جان من
صورت این است که بتاریخ هفدهم وقتیکه خط بسمی خواجه امیر خان صاحب را تمام کردم و از لفافه فراغت شدم از حضور پر نور رسید که پسر
دستار خوان نشسته منتظر شما هستیم زود تر بیائید گفتم خوب است عرض بکن که فلانی برای استنجا رفته است حاضر می شود آن وقت
سوای این چاره ندیدم که قدری کاغذ از تخته بریدم دو سطری که حاوی جواب خط شما باشد نوشته توی لفافه خط خودم
که بسمی عموی شما بود گذاشتم شاید آدم بیرزن میر انشاء الله خان صاحب در راه گم کرده نور چشم من برین چه موقوف است اگر من با
خط بنویسم و شما از تنگی فرصت جواب آن نتوانید من سست از تحریر نخواهم داشت و همین توقع از شما دارم که اگر من جواب صد خط
با همال گذارم باید که شما شیوهٔ تحریر را از دست ندهید و یک خط دیروز برای شما که بست و سوم در شنبه بود نوشته
طرازِ ارسال پذیرفت لیکن سر نامه از سهو تاریخ بست و دوم نوشته شده بعد فرستادن خط در ڈاک یاد آمد این خط جواب
خط پریروزهٔ شما خوب است و عموی شما خوب شد که از غبار خشم ترسیده جواب خط نوشتند خط شما یا خط والده شما بعینه خط
ایشان است رحمت در عالم اتحاد کشیدن چه ضرور است که این قدر خطوط بشما می نویسیم و بجناب حضرت قبله و کعبه همین آداب اقتصار
بخدمت عمو صاحب کلان شما بگذارش سلام اکتفا کرده‌ام از همین سبب است که خطوط داعی بسمی شما مردم بعینه عرضه بجناب قبله و کعبه و نیاز نامه
بخدمت وزیر صاحب است حق تعالی همیشه بتیمان امیر صاحب چون قرص نیر جهان افروز لبریز نور دارا دوستکاب مولوی صاحب

ونواب صاحب وقبله دریافت نمودم وعیش من تلخ شد وقتیکه آنجا می آیم دریافت می شود که چه رو داد و شما بسیار جد
کردید که فصول اکبری شروع نمودید لیکن این قدر میگویم که حواس را پریشان نباید کرد و دماغ را ضعیف نباید ساخت دفعة موقوف
این استاد را مطلق بران نخواهید کرد نشود که آنچه یاد گرفته اید همه فراموش شود و از راه راست کج رفته سر گوچه
مقصود را غلط بکنید و دفعة واحدة در چاه شک وحیرت که عادت این فرقه است بغلطید هر چند آدم ذهین تقلید کسی نمیکند
و هرچه بخاطرش می خورد آنرا می پسندد ترکی را ترک نباید کرد اینقدر که شما می نویسید مردم استخوانها شکسته اند و باین مقام
نرسیده اند و نیز لیموی خود باید گفت که آدم نزد نیکلاج فرستاده رقعات خود را نه وطلب نمایند طرف ثانی هر گاه رقعه من
خواهید دید خواهد داد واحوال لشکر این است که دیروز هم یک شیر کلان شکار شد و امروز منزل ما بترا سه است پس فردا
آنروی نهر جوکا محطّ الرحال بهادران نصرت اندیش رکاب جناب عالی خواهد شد انشاء الله العزیز القدیر بروز سه شنبه
داخل لکهنو میشویم و اگر ازین در گذریم روز پنجشنبه خود از دست نمیرود دیگر خیریت

رقعه ۱۳۴

لوذعی المعی جریر زبان
فرزدق دوران سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق واضح باد که امروز بست و دوم شهر حال روز یکشنبه است یک شیر دیگر
شکار شد و خیمه بجای خود است هر چند پیش خیمه اندیروز رفته است خدا داند فردا هم کوچ می شود یا شیر دیگر بر می آید
پس تا امروز شش شیر بشمار رسیده لیکن عند التحقیق معلوم شد که هیچیک از نها نر نبوده است تا دیروز رسیدانسم که یکی
نر هم بود امروز معلوم شد که همه ماده بوده اند اگر چه اینجا در هر منزل سیر و تماشای تازه است و دو باشد خاطر حاصل میشود
لیکن روز بروز آبهای سبزه مضعف معده نصیب مردم می شود جا بجا بر روی نهر جل ورق ایستاده است بالجمله خدا حضرت
صاحب عالم وجناب عالی را سلامت دارد که داعی را از دولت ایشان آبهای سرد ونان گرم ولحوم شکاری میسر است
و در مراجعت لشکر اختلاف بسیار است نزد بعضی این است که از اینجا تا شیاد هور یا بهور که هوایش سموم و دیه و آبش همه
آب حنظل است رفته از انجا بمحمدی خواهند رفت و از محمدی بخیرآباد رفته از راه سندیله بلکهنو میروند و بعضی بر این که تا
شاه آباد خواهند رفت و نزد بعضی چنین ثابت شده که از شیاد هور برگشته به بهرایچ خواهند رفت خلاصه اگر بهرایچ
میروند سیر خوبیست دو بار پیشتر هم رفته ام مینا هم بموجب فرمایش والد ماجد شما آنجا هم میتواند رسید میر یوسف علی در
خریدن مینا خیلی اهتمام دارد لیکن چکنند زمین سخت آسمان دور تنها چه طور برود دیگر اینکه عرضه بخدمت ملازمان
نواب محمد سعید خان بهادر ملفوف این خط میر سید بخش علی باید داد که رسانیده بیاید بلکه جواب این عرضه و جواب
خط فقیر از میرزا محمد صادق خان هم طلبیده در خط خود ملفوف باید ساخت احوال میر علی صاحب را اگر پیش عمو صاحب
یا والد شما بیاید رسیده باید نوشت که بطرفی میروند و از راه سر انجام یافت یا لا تمام شد این خط بخت و دولت معنان
شما باد

رقعه ۱۳۵

خواجه اما می صاحب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق مخفی نماند که دیروز که غره ربیع الاول سنه ۱۲۲۵ هجری بود
دو قطعه مکتوب شما یکی در ڈاک جناب عالی و دوم ملفوف خط غلام حسین خان صاحب بدست آدم تاج الدین حسین خان صاحب
با هر دو رقعه فقیر که در ان ملفوف بود رسید لیکن خط میان چهبو در ان نبوده است معلوم شد که گذاشتن آن در لفافه
از خاطر فراموش شد حالا اگر خط نزد پیش شما باشد در خط دیگر همچنین نزد غلام حسین خان صاحب بفرستید و اگر گم شده است

یاد کردن فقیر

بخاطر خوردن ای بخاطر آمدن

است بخواجه محمد صالح بگویید که بمحمد کامل خان بگویند که خط اول صاحب در راه تلف شد خط دیگر بهمان مضمون مختصر نوشته
ببینید که بدست آدم معتبر روانه کرده شود و هرگاه بیارند در خط خود پیچیده نزد خانصاحب مقدم الذکر باید فرستاد تمام شد
این مطلب اینجا میگویم که در خط شما لفظ چپر یعنی قاصد و هرکاره بود پوشیده نماند که چپر شخصی را میگویند که همراه خود احکام
پادشاه برای امرای برد و جائیکه القاب شد خواه دام ظلکم خواه دام ظلهم هرچه بنویسید درست است و سوای این برای
شخصی مخاطب دام ظلکم و برای غائب دام ظلهم می نوشته باشید رقعه ۱۲ مخفی نماند که دیروز که سیزدهم جمادی الاولی
روز چهارشنبه بود قاضی صاحب لفافه خواجه امامی ساکن بنارس نزد من فرستادند در لفافه مذکوره عرضه بنام
خواجه بادشاه خانصاحب و خطی بنام این حقیر و دو خط دیگر بنامی آقا صاحبان مخدوم رافت نشان دیگر و [illegible]
دین برنیا فروش بوده است خط خود را بمطالعه در آورده هر دو خط بمکتوب الیه جدا جدا داده و رسانیده شد جواب ایشان که
ملفوف این کاغذ است باید خواند از دریافت احوال میرزا ... صاحب الهی بدل رسید لیکن چون مرد جواد است
مشکل او زود تر آسان خواهد شد زیرا که اکثر اوقات دیده میشود که آدم سخی و جوانمرد بافلاس رسیده است و دفعة برون
از وهم مردم در رزق برای او حیران و امی شود که صدها از مائده او زله ربائی می کنند صاحب نعم محبت پنهانی با و دارند
فکری برای او کرده باشید یا خواهید کرد و نیز از حصول علم بحقیقت حال اقضی القضاة قاضی نجم الدین علیخان صاحب [illegible]
حق این است که این گونه آدم خجسته سیرت کجا پیدا می شود نقل دیوان انشاء الله خان که نزد والد شماست بخوبی و بصحت مقابله
نرسیده مصنف آن روزی برای دیدن من در حویلی چهاردلی یعنی بخانه جد امجد شما آمده بود از عصر تا سه پهر نشست من
و قاضی صاحب گفتیم که برای چند روز دیوان بدهید که با نقل آن مقابل بکنم گفت چه فائده که این دیوان که من پیش خود
دارم غلط تر از وست و تصحیح این نسخه موقوف بر همت و سعی میرزا احمد منشاست تمام شد این گفتگو احوال خان مزبور
این است که از دو ماه برطرف شده و سبحان قلی بیک یاغب که آشنای چهل ساله ایش بود او را در تمام شهر رسوا نمود
یعنی چند هجو برایش گفته که جابجا نقل آن برداشته شده داد و سوای این کار دیگر این کرد که هجو بعضی اعزه شهر گفته نزد
خان موصوف فرستاد این عزیز بی تامل آن هجوها را نزد طرف ثانیها با این خیال فرستاد که گوینده را اشلاق بکنند آنها
چون برین معنی مطلع شدند سبحان قلی بیک را طلبیده پرسیدند که ای عزیز تو خود را چه فهمیده بودی که این راه رفتی
حالا با تو چه سلوک نموده باشیم سبحان قلی بیک گفت که میانه من و صاحب که ام معامله دنیا بود که بر سر آن هجو می کردم این نقد
گفته قرآن را بر سر گذاشت که اگر من یک مصرع در هجو صاحب گفته باشم قرآن مجید کمر مرا بزند چون من درین روزها هجو ایشان جا
کرده ام و او نمی تواند که خشم مرا بکند لهذا از راه جبن این بنا را گذاشته است که هجو اعزه خود گفته تخلص من داخل نموده است
تا بزرگان و بزرگ زادگان در پی آزار من شوند چون خان موصوف هجو بعضی یکتایان گوشه نشین و دیگر اجله و اعیان
کرده بود همه را گفته سبحان قلی بیک یقین حاصل شد که این هجو ها گفته خان مزبور است و دفعة مستعد آن شدند
که بلای بر سر خان موصوف نازل کنند این مرد از این خبر دست و پا چه شده و اولاد و عیال خود و دیگر آشنایان خود من را
نزد طرف ثانیها فرستاده بالحاح و زاری پیش آمده با یمان موکده و احلاف عرضیه از این بلیه محفوظ ماند کرده

صحف الدولی بود که بیک کتک زده بودند آخوند جناب عالی دام اقباله احدی مجال آن ندارد که بخانه لیسی و جهاد و سماد
اورا بیرون بکند آدم برنقل کتابهای غربا بشی باسمه که بچندکس گفته ام الی یومنا هذا احدی نیاورده است روزی شخصی حق الیقین
بخط ما نقیر آورده بود سی روپیه قیمت می کرد نهایت به بیست و پنج می فروخت چون نام مرقوم از انتهای قیمتش هفت و هشت
در نظر است و این با هم گران میدانیم زیرا که اگر هیچ باشد بدست آید ارزان است و پس کردیم دیگر خیریت و ضیع و شریف
در حویلی صاحب خوش و خرم بسر می برند خاطر جمع دارند **رقعه ۱۳۷** نقاب کنوز براعت و حافظ آثار لذاعت سلکم الله تعالی
مفاوضه محبت طراز مرقوم یازدهم شهر حال در لف شقیقه انیقه ممتاز نوع بشر مدرس رقائم سته عشر جناب خواجه محمد امین اکرام
دام مجده متضمن صحت و عافیت جمیع بزرگ و کوچک و عذر غلطی که در خط سابق بود بتاریخ هجدهم ماه مزبور روز پنجشنبه بوقت بیگاه
برقع خفا از عذار لبنای وصول حسرت شمول بر کشاد و مطالعه آن غنچه دل را سرمایه شگفتگی داد و بدر کنار نهاد لیکن تا تله ... میگوییم
که عبارت مشتمل بود زمره که شما می نویسید بر همه می چربد بالجمله عذری که در خصوص وقوع غلط طرز از تحریر پذیرفته بود مسموع و مقبول است
چون دعوی را آگاه کردن شما از صحت و سقم الفاظ و عبارات مرکوز خاطر است و در هر چیز باصلاح بر می خوریم لهذا می نویسیم که در خط
خطا مروزه هم دو غلط بود عبارت مذکور این است لب با تقی اینکه باعث ذلت یا زیاده ازین سبب است که قلم برداشته نوشتم
مخفی نماند که غلط اول در املا واقع شده و آن تحریر لفظ ذلت یا بذال معجمه است که بزای معجمه صحت دارد و این لفظ را باین صورت
نوشته باشید این غلط مخصوص شما نیست شعرای ایران و علمای یورپ هم شریک حال صاحب اند لیکن آنها ملوم اند و شما
پاک از لوم هستید زیرا که آنها در جاه انقد ملوم است و نابینا خیر اگر از شما غلطی سر زند مضایقه ندارد از علما و شعرا وقوع چنین
خطاهای فاحش خیلی مستبعد می نماید و غلط دیگر این است که باعث زلت یا زیاده ازین سبب است ظاهر است که لفظ باعث
درین مقام گنجایش ندارد همین قدر کافی است که زلت یا زیاده ازین سبب است و اگر لفظ باعث داخل عبارت باشد آخر عبارت
چنین خوب است که باعث زلت یا زیاده شد این غلط غلطیست که این را صاحب طبعان فصیح بیان می فهمند کار هر جلنبر نیز
جانه نیست زیاده خیریت اما یکی یعنی عمومیت را بعد از سلام بگویید که دیروز که هفدهم بود خطی متضمن احوال ... که کیفیتی
اسمی آن صاحب در ڈاک روانه نموده شد **رقعه ۱۳۸** خواجه قنفذ دستگاه افصح الفصحا و ابلغ البلغا سلکم الله تعالی
بعد اشتیاق حالی باد که رقیمه بلاغت طراز منبی از صحت و عافیت در لف خط میر صاحب دست آشنای داعی مشتاق
گردید و تسویدش خیلی محظوظ ساخت آفرین صد آفرین بر پیر و زیرک خط دیگر اسمی شما نوشته روانه نموده شد خواهد رسید انچه
از افلاس و مقراطیس حکیم مرقوم بود و مقرون بصدق است بیچاره چه کند اختیاری ندارد من نیز مجبورم لیکن بهر صورت
رفتن او مناسب است اگر اینجا خواهد ماند تباه تر خواهد شد عموی شما که خدا ایشان سلامت دارد در خط خودش که اسمی
راقم بود نوشته بود که خطی متضمن سفارش این مرد بنام میرزا افضل نوشته خواهم داد خدا ایشان جزای خیر دهد که ستم بسیار
بر مساکین دارد و این بار در خط شما لفظ میم بود و شاید از مقراطیس یاد گرفته اید صفاهانیان درین مقام لت و دست تنگ
و لاشه و شیرازیان بیاج استعمال میکنند میم هم بد نیست آخر زبان اهل خراسان است زبان توران نیست و احوال
همین قدر هست که در خط فقیر که اسمی والد شما است تحریر پذیرفته است دوباره در خط صاحب اعاده آن نمودن تحصیل حاصل است

بیش نبود از همان خط دریافت خواهید کرد و این که اکثر اوقات فارسی صرف میزنید خوب می کنید فارسی روزمره بسیار خوب است
مردم در هندوستان استخوانها شکسته اند و کوچه مقصود را بلد کردیم اند هنوز شما از خانه بیرون نیامده اید وقتیکه خوب صرف و نحو خواهید
و فارسی یاران خواهید شنید قدر این نعمت خواهید شناخت یقین بدانید که شاعر یا منشی شدن امکان دارد ولیکن فارسی حرف زدن
خیلی مشکل است اگر این خط را ملاحظه خواهید کرد این عبارت که شما می نویسید و هیچ خلل نخواهید یافت بجز آنکه این الفاظ گوش زد
کسی نیست زیاده خیریت اگر سید علیخان برای درس گرفتن بخدمت والد شما بیایند از طرف من بعد سلام شوق باید گفت که
پیشتر خطی برای سید حسین خان ملفوف خط اسمی حکیم سیف الدین احمد خان فرستاده بودم تخیل که رسیده باشد و در همان خط
سلام و اشتیاق بخدمت شما هم بود و اینهمه خطوط که برای استاد شما میرسد شما همه را برای خود بدانید و بالاله امرت لال یکبار
در اثنای راه اتفاق برخورد افتاده روزی می گفتند که فرد من برای دستخط بحضور رفته است حالا معلوم نیست که دستخط شد یا نه

رقعه ۱۳۹ دیروز که سیزدهم شعبان روز یکشنبه بود خط مسرت نمط مع عرضه که اسمی جد امجد خود نوشته بود دیدم رقعه چنین که
جد امجد اینام دوستان بود بمطالعه درآمد حالا غزلی که من طلبیده بوده ام نباید فرستاد انشاءالله العزیز هر روزیکه می آیید همراه خواهید آورد
لیکن یک کاغذ را تلف نباید ساخت و می خواهم که نقل غزلهای حال باسرا در حاشیه دیوان بخط برادر شما نویسانیده شود تا گم نشوند در
نیفتند و غزلهای مشاعره حال هم بوالد ماجد شما رسانیده شد جناب ممدوح در حاشیه دیوان نوشته باشند نزد شما فرستادن
ضرور نیست زیرا که اگر دیوان آنجا می بود مضایقه نداشت حالا چه فایده این بار صحبت مشاعره از ضیق فرصت صاحب مشاعره
منعقد نشد و بعد ازین هم نخواهد شد و من هم درین روزها آنچه می گفتم برای مشاعره می گفتم و رفتن در مشاعره بپاس خاطر صاحب
مشاعره بود حالا اگر ذوالقرنین هم مشاعره بکند اراده ندارم که بروم آمدم بر احوال دیگر بدانید که سعادت علیخان در دفعه
برادر و پدر خود می چربند بلکه سوای نظام الملک آصف جاه احدی از امرای عصر محمد شاه هم در شعور با او نسبت نداشته لیکن
حالا این نواب خیلی غنیمت است روزیکه بر مسند نشست از پس هم بعد دو روز آن پیاده های ناکه را حکم کرد که بر خیزند و هر کس
از زن و مرد بهر طرف که خواهد برود و هر چه از نقد و جنس برد به هر کسی مزاحم نشده باشد و سوای اهل معامله مردم بسیاری از
قید بان نیز رها شدند جد امجد شما هم خلعت شش پارچه کارچوبی مع سرپیچ و جیغه و مالای مروارید یافتند و هر روز بدربار
میروند و باریاب دیوان خاص می شوند و از قرائن و آثار چنین معلوم می شود که مشاهره برای وزیر صاحب
و امیر صاحب و قاضی صاحب هم معین شود و درین عرصه مدت که هنوز یکماه نکشیده نواب حال هزارها خلعت
بمردم بخشیده باشد و نقل چهار روز است یا بیشتر که بدرگاه حضرت عباس سواری جناب عالی باین جبروت
رفته بود که تمام بازار را رنگین کرده بطور آذین بندی اجناس فاخره در هر دکان پهن شده بود و چند جا در راه
بالای بام نوبت میزدند و بر سر هر بام لولیها رقص می کردند و سامان سواری چه بگویم که در تقریر نمی آید
از هودج زرین جواهر نگار و زینهای مرصع کار و دیگر حشم و خدم که چشم فلک ندیده است همراه بود از کثرت
خلق دو قدم راه طی کردن برابر دو کروه مسافت بود مردم بسیاری در کوچه بازار زمین طلبیده [illegible] رسیدند [illegible] جناب عالی
در تمام راه زر نقد بهر دو دست بر لولیان و فقرا می انداختند و بدرگاه بیست و یک اشرفی و یک [illegible] و بالا

یک سیر وزن بوده است نذر کرده‌اند بعد مراجعت هم تا شام انبوه مردم کم نبود آمدم بر احوال مرزا حاجی صاحب
ایشان علاقه که خود در سرکار بیلی صاحب داشتند خلعت آن منشی امیر حیدر شد و خود شان در حضور جناب عالی می‌شدند
جناب عالی را بر ایشان خیلی نظر عنایت است چنانچه خلعت هفت پارچه مع جیغه و سرپیچ و مالای مروارید و پالکی جهالردار به ایشان
مرحمت شده شما را درین عرصه دو سه بار رسید نذر رقعه که شما نوشته اید حالا به ایشان نمودن مناسب نیست بطور دیگر
از طرف شما نوشته خواهم داد و بر رقعه چه موقوف است این برابر هزار رقعه هستم رونکار شما درین سرکار بمعرفت مرزا صاحب موصوف خوب
مرکوز خاطر دارم مطمئن باشید و منتظر لطیفه غیبی بشنید

رقعه ۱۴

پوشیده نماند که پریروز که چهارشنبه و سلخ جمادی الاولی
بود خانصاحب مکرم تاج الدین حسین خانصاحب داخل شهر شدند و بجای صاحب کلان در مکانی از عمارات انگریزی یک برد
بکوٹهی صاحب مع وج فرود آمدند منشی امیر حیدر بحکم صاحب بهادر مصروف مهمانداری و دیگر جهات است لیکن مصرف طعام این کار
بمنشی موصوف خواهد رسید و دیروز که غره جمادی الآخره بود در حویلی مولوی حسین علی خان صاحب با فقیر هم ملاقات شد
تا دیر گفتگو ماند طعام هم یکجا خوردیم شاید الطعمه دیروزه از طرف مولوی صاحب با جد امجد شما اراده کرده بودند که طعامی برای
خانصاحب بفرستند منع کردم برای این که زیاده از سه روز نهایت چهار روز مکث نمی توانند کرد و سوای طعام صاحب کلان
از جاهای دیگر هم طعام می آید در صورت ارسال اطعمه بربادی زر خود است فائده طعام نیست که مهمان از آن لذتی بردارد
نه اینکه نصیب عدا شود هرگاه به اراده اقامت چندروزه اینجا خواهند آمد مضایقه ندارد و سوای این میانه شما و خانصاحب
رسم تکلف در کار نیست اگر از اول معمول مرسوم شده بود که هر وقت خانصاحب وارد شهر شوند طعام برای ایشان باید فرستاد
حالا هم مناسب بود چون پیش ازین درین محرم اتفاق نیفتاده بود حالا بی جهت غیر از تکلف محض صورتی نداشت نقل امروز
این است که از صبح باران شدید باریدن گرفت تمام راهها خصوصا راه کوچها گل شد خانصاحب بهمین علت و نیز از جهت
رفتن بملاقات بعض جاهای آزرده شدند که دو دو بار برای دیدن ایشان آمدند و در خانه نیافته مایوس برگشتند بخانه
مولوی حسین علی خانصاحب نتوانستند رسید آقا صاحبان مخدوم برای بازدید که دیروز خانصاحب نزد ایشان
رفته بودند بخانه مولوی حسین علی خانصاحب آمده سه ساعت کامل که یکپاس هندوستانی باشد نشستند چون دیدند
که خانصاحب نمی آیند و چیزی هم نخورده بودند مرخص شدند حالا وقت عصر اگر خانصاحب اینجا وارد شدند مشار الیهما خانصاحب را
دیده نزد میان آفرین خواهند رفت یا فردا هم صبح آمده رخصت خواهند کرد در خبر روانگی خانصاحب فردا اگرچه است لیکن
باید دید شق غالب همین است که فردا روانه شوند چون خانصاحب سراپا عنایت عظمت و جبروت شما که درین روزها
نام خدا بهم رسانیده اید و کیفیت جمع شدن مردم ذی اعتبار در خیمه شما و دیگر چیزها چنانچه بیان کردند من هم از راه
خوشی آمد و زمانه سازی که شاید روزی بحسن سلوک پیش آیند قدری پسته که نیم استار و کسری باشد در یک خریطه
برای شما فرستاده ام مناسب آن بود که ڈلیها بفرستم چون دیدم که جد شما سوای ڈلیها که برای دو خانصاحب
طلبیده اند ڈلیهای دیگر هم از قسم رسمی برای شما فرستاده اند بهمین پسته اکتفا کردم حلوای سوهان خوب بود لیکن
باین خیال که مبادا بار سنگینی داشته باشد از آن هم دست بردار شدم تحفه مختصر مساکین و اعیان قبول باید فرمود

غره جمادی الآخره

ذهود باقر بیک را در تنهائی بجای خود از طرف من باید فهمانید که قمار را کم بازند و آینده امیدوار اضافه باشد صاحب
والامناقب حق خدمت کسی بر باد نمیفرمایند و زبانی خانصاحب که صاحب والا جاه جواجامی را بفرخ آباد طلب خواهند کرد
وعهدهٔ منشی گری بوده بنام ایشان مقرر خواهد شد تمام شد تقریر خانصاحب والا شنوید که هرچه میشود تعلق بقسمت و اتفاق
دارد الحمد لله که آقای شما و عمله کچهری هیچکی از شما ناخوش نیستند بالفعل که شاه آقا هم در همین ملک است بعد رفتن او
هرچه خواهد شد خواهد شد آنچه نوشته ام در دل نگاه دارید و خوب کردید که کهاران باز کنده شتید مال عاریت جای نازندگی
نیست خدا شما را لائق آن بکند که دوستان کهتر کهریه و اسب بلکه فیل از شما بعاریت برده باشند دیگر ماجرای تازه
سوای خیریت وضیع و شریف بوده است که بتحریر در آید پس فردا شاعره است غزلهای تازه بعد ازین خواهد رسید
من هم از دیروز بنخاس آمده ام دیگر این که دیروز جد شما بحویلی نو تعمیر میرفتند در اثنای راه با خانصاحب
ملاقات شد لیکن این ملاقات داخل ملاقات نیست اگر فرصت می شود خانصاحب نزد جد شما می آیند زیاده خیر

رقعه ۱۴۱ مخفی نماند که خط شما مرقوم دوازدهم صفر ۱۲۲۸ هجری رسیده مسرور ساخت روز رسید نیز شنبه
بجلد هم شهر صدر ربود در چند خط رقعه آقا صاحبان وکرو کهتا کر حواله بقلم نکرده اید این قدر تساهل هم خوب نیست
بعد یکدو خط چیزی مینوشته باشید و بسیار خوب شد هندوی صد روپیه فرستادید الهی موجب برکت در رزق
و سبب خشنودی خدا است فرستادن این هندوی در عین ضرورت اتفاق افتاد من امروز در حویلی نو تعمیر
آمده والد و عموی شما را همین جا طلبیده گرم اختلاط بودیم که هرکاره ڈاک این خط را آورد و این وقت که دو پهر روز است
عموی شما کاغذ هندوی گرفته بنا بر ضرورت آتش دان رواسی کیمیا رخص شده بنخاس رفتند آنجا رفته کاغذ زر تحویل
داده مبلغ از مهاجن طلب خواهند کرد و از کسانی که هندوی بنام آنهاست یکیک یا وپتره کولی یا جهنتی رام در عوض
این مژده خواهند گرفت این زرها که شما می فرستید همه بشادی می شوند از اینجا معلوم شد که در دنیا هرچه هست
زر است وای برحال کسی که زر ندارد کمالات روی زمین اگر در کسی جمع باشد در دنیا هیچ عزت ندارد
زن و فرزند و پدر و مادر و برادر همه شخص سخی و صاحب مال را دوست میدارند از مختاری میرزا ابوالحسن خان
دیوان دل بسیار خوش شد چون مرد سینه صاف و خوش همت و دوست است هر قدر که ترقی برای او
صورت بندد دلم شاد می شود لیکن از باعث برخاستگی خاطر خانصاحب که میرزا تاج الدین حسین خان دل بر آتش غم و غصه
کباب کرده باید دید که ایشان بر سر کنه می مانند یا استعفا داخل سرکار میکنند بهرکیف اگر ایشان بمانند شما هم بمانید
والا بنوعیکه صورت بندد حیله پیش کرده ترک نوکری نموده اینجا بیایید خدا رزاق است آدم سخن مردانه و اپس را از دست
ندهد لیکن اول بخانصاحب موصوف باید نوشت که من در ترک علاقه رفاقت جناب از دست نخواهم داد بر نوکری
چه موقوفست اگر مداخل هزارها متصور باشد یکساعت آدمین جا نمی خورم کیا یا می این زمین مثل عقرب می گزد بعد از
با بو الحسن خان دیوان بهانه دیگر پیش آورده ترک علاقه باید کرد والا آئین انگریزی نیست که کسی بپاس خاطر کسی
ترک نوکری نماید بلکه خود می شود و ضرورت تحریر خط برای خانصاحب ازین سبب است که مبادا شما در دوستی

دوم اینکه مقارن همین عبارت از کلک بلاغت سلک شما ترشح نموده بود که شرف صدور بخشیده ریش افکار دل را
اشنای مرهم اطمینان گردانید این فقره لایق تحسین و آفرین است لیکن همین لفظ افکار که صفت ریش واقع شده برای
گرد پوشیده نماند که ریش دو معنی دارد یکی زخم دوم صاحب زخم را گویند در ریش بمعنی دل زخم دار است دل موصوف
و ریش صفت آن و ریش دل بمعنی زخم دل می آید و ریش افکار هیچ معنی ندارد ظاهر است که اگر ریش را مضاف و افکار را
مضاف الیه قرار دهیم مفید معنی نمی افتد و اگر افکار را صفت ریش بدانیم باز هم همین حال دارد این غلطها مخصوص شما
نیست اکثری از منشیان صاحب عوی درین مقام لغزش پا می نمایند خصوصا در لفظ اخبار اخیار که در رقایم کسان
دیده می شود که مغرور بهمه دانی جانشینی فرعون و نمرود را سزاوار اند لیکن چون شما ذهن خوبی دارید و مشتاق صحت
الفاظ می باشید و پدر شما بیگم بیگی ملک تحقیق است صدور این اغلاط از مثل شما فقند دستگاه موجب تزلزل از نام اعتبار
دیگر آنکه سوای خط میان کلشیر و سید محمد خان که جواب هر دو فرستاده شد هیچ خطی ملفوف خط صاحب نبود که جواب
آن ازین طرف نرسید امیر صاحب نوشته اند که جواب خط غلام علیخان نفرستادید خدا شاهد است که نه خط میر سعد لیند
بمن رسید و نه خط غلام علیخان شاید از سهو در خط پیچیده باشند بالجمله این قصص چکار است حالا سر رشته مطلب دیگر بدست
می آرم این است که اراده جناب عالی دام اقباله این بود که از سرای که نام دهی است بر کنار نهر جو کا سوای سرای مشهور که
معبر کیا گهاٹ است بلکهنو برگردند لیکن با ظهار جواسیس و هم موافق عرض حکیم مهدی علیخان بسمع مبارک رسید که در جنگل
سر چه که دیروز مضرب خیام دولت شد شیر بسیار است چون خود بدولت عاشق شیر و شیر اند باین طرف برگشتند ازین
جهت در مراجعت تعویق واقع شد بی اغراق و غلو میگویم که دو سه شب ماه درین میدان لطفی داشت که کیفیت
آن امری است وجدانی بتحریر و تقریر ادا نمی توان کرد جای شما بود تمام صحرا فرش نور داشت دیروز هم دو شیر دیگر
شکار شد و یکتای دیگر پیشتر حالا هنوز بچه باشد چند روز درینجا مکث است بعد ازین باید دید خبر عوام است که برای
شکار فیال از کهاگهرا عبور خواهند کرد لیکن بدل نمیخورد زیاده خیریت **رقعه ۱۴۵** میان امامی صاحب سلمکم الله تعالی
بعد سلام شوق واضح باد که دیروز که چهارم ربیع الاول سنه ۱۲۲۴ هجری بود از ریتا نهر کوچ سه کروه با چار کروه
بکنار نهر گهگهی رسیدیم اینجا جهبونده نام جانور کوچک پردار که نیش آن در یک ساعت آدم را فنا می سازد و علاج
در ای پیدا سیاه نیست باین طریق که آن را بر سر قلیان گذاشته قلیان را بقوت تمام بکشند تا زهر آن از بدن
بیرون آید بسیار است لیکن الحمد لله که یک کس را هنوز نگزیده قاعده این بی پیر است که خود بخود نیش نمی زند تا وقتیکه
بدست کسی نیاید خلاصه امروز درینجا مقام است و فردا هم بقرینه مقام دریافت می شود دیروز مزاج دشمنان
جناب عالی دام اقباله قدری حرارت بهم رسانیده بود ازین جهت تمام راه بسواری پالکی داخل سرادق دولت
گردیدند لیکن امروز بفضل الهی است صبح سوار شده در دوازده گله تفنگ انداختن دوازده بلید رچی شکار
کردند دیروز حضرت صاحب عالم بهادر چند دو پیازه و بهرته بادنجان و لوزینه و حلوای خوبانی پخته برای
جناب عالی فرستاده بودند امروز پنج شنبه قی نذر الوش و سواری گذرانیدند خلاصه صحبت بسیار خوب است اگر

تا مغلایان و دریا عاقگوچی لا از ینا لاگیم صفت الدوله فی آتا فیض آباد ده سیزی تو توپ و نزدیک بار کیم و توپ از سه
یاپکون تا افلا و نشون مجو ایچون جناب عالی و صاحبکلان ایکلاسی بند و بستا ایچون گنغا یلار **رقعه ۴۷** پوشیده نماند
که والد شما از تاریخ بستم باتفاق امیر صاحب در حویلی نو تعمیر آمده اند امروز که روز شنبه دبست و سوم است بخانه وقت سه پهر
خواهند رفت بهمین حساب دیروز عرضه شما آخر روز رسید رحیم بیک عرضه مذکوره را این وقت که دو پهر هنوز نزده اند آورد
عرضه و خط آمی مخدوم المطالعه در آوردم رفتن شما با مبلغ بیشتر پیش از تحریر شما در خیال من بود این امیر اشد بجان امیر اند است
که امیر فرزا دبیرش را درس میداد و گردکنگاه رام جی در تعقل طلبیدن امیر بخش اخوان تمام او می بردند آنچه از حالات منشی نوشته بوده
معلوم شد هر گاه صاحب اینجا می آید و او استعفا نوشته است فهمیده می شود و بقول شما بهر صورت آدمی را تابع بخت
و اتفاق باید بود و اصل این است که امور دنیوی همه متعلق اتفاق است عقل و تدبیر درین مقام دخل ندارد لیکن عقل هم
چیزی است که آدم بآن مطعون نمی شود یعنی دانا را باید که کاری نکند که عقلا او را ذلیل دانند با عوام سر و کار نداشته باشد
هزار شکر می کنم که شما اینجانی آمید اگر بطریق رخصت بعد چندی اتفاق افتد مضایقه نیست والا بر یکی و بیتی علاقه نظر انداخته باید
همین کم و زیاده میشود و فی الواقع دانایان نسب را هیچ دانسته اند و ندیده اند درین عرضه سوای این عبارت که منافع آنها
تعلق از آن جا ار غلطی بود زیرا که تعلق بآن دارد می بایست حالا محسن بفضل الهی چاق است خاطر شریف جمع باشد
عند الفرصه گاه گاهی رسم تحریر با آقا صاحبان مخدوم هم جاری باید داشت اگر ایشان در بند رسمیات نیستند لیکن باز تقاضای
محبت همین را می خواهد و کنگارام جی خود را فدای شما می دانند آقا صاحب کلان نام خدا حالا تندرست و از پیش کناره گرفته اند
از قسم طعام و شیرینی و میوه فصل هر چه بدست می آید میخورند دیگر خیریت **رقعه ۴۸** اشام دیروز رحیم بیک سه کهیس در تعلق
و خط میر نصیر الدین محمد در دست همراه بهلبانی که زر نقد مهاجنان از بریلی آورده بود اینجا آمد من چون سر نامه را خواندم
دنگاه بر رحیم بیک کردم دانستم که شاید میر موصوف این ثوب را برای من فرستاده باشند بخاطر این بود که همراه همین بهلبان
مستر د سازم زیرا که من عادی این چیز نیستم لیکن چون خط بمطالعه در آوردم معلوم شد که دو جفت کهیس که چهار عدد باشد
برای ناهر سنگه فرستاده اند آن وقت خود جای گفتگو باقی نماند چون از بهلبان پرسیدم که این خود دسته تاست چهار
کجاست گفت بعلت محصول پرمت که در عمل انگریز بهادر جاریست بر کنار دریای گنگا بر مهدی گهاٹ گذاشته آمده ام سه روپیه
بدهند که فردا بر گذر مذکور رفته آنها را بیارم فقیر بآغا صاحب گفتم ملازمان آغا صاحب زر مذکور را داده کهیسها را از و گرفتند معلوم شد که کهیسها را
در روپیه ها گذاشته بود که جا بجا و اعداد رشم بنوعیکه بغیر شستن داغهای مذکور دور نمی تواند شد پس بهمین قرینه معلوم
که میر موصوف کهیسها بمهاجنی داده باشد و آن مهاجن در بهل خود گذاشته اینجا روانه نموده بهلبان حرامزاده این حیله
پیش کرد تا زری بدست آید والا محصول چهار کهیس سه روپیه نمی تواند شد خوب از ما چه میرود ما بطرف ثانی این احوال را
خواهیم نوشت امروز ناهر سنگه هم آمده اند هر سه کهیس تفریق بعض ایشان نموده شد هر وقت که کهیس چهارم می آید آن هم بسپرد
ایشان خواهد شد یک روپیه از بتوه بر آورده بآغا صاحب می دادند که این را بگیرید دو روپیه باقی از خانه خواهیم فرستاد
آغا صاحب نگرفتند بجان شما که ناهر سنگه هرگز مرد طماع نیست کاهی اشاره درین باب بطرف ثانی نکرده بلکه این قدر

این قدر بی پروا است که خطاهم نمی‌نویسید میر صاحب از طرف خود بعمل می آرند خلاصه خط میر صاحب برای ملاحظه میرسید
بعد مطالعه پاره باید کرد و از خط مولوی منیر علی نقل نسخه و در دانگستان نوشته حواله قلم کنید و اگر نوشته گذاشته باشید
دوباره چرا بنویسید من یاد دارم که شما پریروز نوشته بودید **رقعه ۱۴۹** بضمیر خورشید نظیر لطف نامدار کرد درین رومال که بجهو
بخدمت می آرد هشت ورق که مجزو و کامل باشد پر از اشعار منشی محمد صادق است و شش ورق دیگر از اشعار شیخ احمد علی
هر دو را بخوبی نگاه باید داشت یک کاغذ چهار غزل تازه و پنج بیت دیگر از ده ردیف وار در حاشیه دیوان باید نوشت
من این وقت بباغ مرزا حاجی میروم شام که برمیگردم نزد شما میرسم این اشعار باین صورت اتفاق افتاد که
غزل اول گفته بودم و پریروز دو غزل که بعد از غزل اول نوشته شده و غزل ردیف ندانست و پنج شعر در ردیف
دو روز و دیروز اتفاق افتاد از باعث بعض موانع از انجمله رفتن بخانه میان آفرین و اختلاط آن سید که فرمایش نسخه نو
کرده بود این غزل تمام نشد شما همین پنج اشعار بنویسید من ابیات باقی گفته خواهم نویسانید و هرچه دیگر دست می دهد
آن هم نوشته خواهد شد **رقعه ۱۵۰** منشی طلیق اللسان خواجه امام الدین سمرقندی که رشک صفاهانیان در محاوره زبان اند
دریافت نمایند که خطی بنام مرزا صادق خان صفاهانی در لف خط خودم که اسمی الدولة واجد شماست فرستاده ام بخش علی را
طلبیده بگویند که این خط را متصل حویلی میان آفرین جائیکه یکروز مرزا قتیل را طلبیده بودند رسانیده بیا بلکه بنام مرزا صادق
نشان باید داد و اگر حسب اتفاق جای رفته باشند باید گفت که خط را حواله بمردی که با او نام دارد و در دم دروازه صاحب خانه
می باشد نموده بگوید که این خط خط مرزا قتیل است هرگاه آقا صاحب بیایند خواهی داد و دیگر آنکه پریروز جناب عالی مرزا بابا
پسر اشرف علی خان را که لباس انگریزی می پوشد برای دریافت خبر مزاج بجناب حضرت صاحب عالم فرستاده بودند آن
اول روز اتفاق افتاد و آخر روز مرزا اشرف علی داروغه دیوانخانه را که نائب رمضان علیخان ایشک آقاسی است
با دوازده گلزاری گل گلاب و چنبیلی و ده بز و دو چهکره آرد و دال ماش و پنج کوزه روغن لطیف و خوشبو و پنج
رساول فرستاده بودند خلعت به مشار الیه میداد نداد از ترس حضور که گرفت و اصلش این است که امام علی خان راجه
این ضلع پنج چهکره غله و پنجاه بز و بیست و پنج کوزه روغن و همین قدر رساول و ده کا براه پنج ضیافت
بحضور جناب عالی آورده بود جناب عالی این قدر اینجا فرستادند لیکن دو کا و پنج فراموش
کرده بودم این هم آمده بود و همین قدر برای صاحب کلان آمده بود دیروز رهم که سواری
سرادق دولت حضرت مرشد زاده گذشته بود آداب بدست خواص عرض کرده بودم لیکن
ملاقات نشد در سرکار خواهد شد **رقعه ۱۵۱** خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی دیروز بپاس خاطر
شما در مقدمه شیخ محمد حسین عرضی بجای معلوم فرستاده بودم آنچه دستخط شده است راقم را از او
همین گمان بود لیکن بپاس خاطر شما نوشته شد نوکری در سرکار ایشان خیلی مشکل است کسانیکه
این سرکار را ندیده اند هوس دارند و آنها که نوکر اند دیگر ترک بسر می برند لیکن توقفی که در ترک نوکری رو میدهد از آن
برنیامدن تنخواه هست و انتظار برآمدن تنخواه اول تنخواه دیگر جمع میشود بیچاره ها اینقدر پول بخانه ندارند که از تنخواه دست بردارند

رقعه ۱۵۲ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی الفبای ترکی را که خود بنفس نفیس تحریر فرموده اید بمیر نصیر الدین برای مطالعه
بسید جناب ممدوح درین روزها لغات جغتای را به تصحیح رسانیده یاد می گیرند و عبارت هم کم کم بطور خود می نویسند
می خواهند که از تصنیف صاحب هم حظی بردارند لیکن اگر آدم جناب ممدوح بیاید آدم خود همراه آن آدم کرده باید فرستاد
این از برای آن است که شما آدم ایشان را خوب نمی شناسید والا این قدر سعی مصرف نداشت و این رقعه هم برای
همین نوشته شد والا اگر جناب ممدوح خود دو چار شما شده می طلبیدند حاجت برقعه هم نبود زیاده خیریت رقعه ۱۵۳
خواجه امام الدین سمرقندی الاصل سلمکم الله تعالی مسوده افسانه تازه رسید دل بسیار خوش شد صد آفرین بلکه هزار مرحبا بخشی
و کوپ بخشی یار وینیکر و بعضی مقام های شما اندکی بخشیده است این هم از سبب عدم مواظبت است این قدر بخاطر داشته
باشید که تعریف هر کسیکه در کتاب ضرور افتد نام آن شخص را بعد فقرات مشتمل بر مدح او ذکر می کنند اگرچه مطلب از تقدیم
نام او نیز حاصل میشود لیکن پسندیده تر این است که اسم ممدوح بعد فقرات مدح مذکور نمایند این چیزها داخل غلط نیست
بلکه از عدم معرفت تحریر دست می دهد زیاده زیاده رقعه ۱۵۴ میان امامی بعد سلام شوق واضح باد که خط شما مرقوم
چهاردهم شهر حال امروز که هفدهم ماه مذکور است رسیده مسرور ساخت عبارت خط قابل تحسین و آفرین بود والا در دو لفظ
غلط واقع شده یکی قا ن توقاق بمعنی خون ریختن بجای قا ن توکاق هرچند در ترکی قاف و کاف یکی است
لیکن توقاق بمعنی زائیدن است و توکاق بمعنی ریختن دوم در مدح امیر صاحب این فقره در احوال مظفر ادیب
نوشته اید امیر صاحب کوچک ال هم که خدا خاک ایشان را برای رحم برحال غریبان سرشته است واحد دیگر اقرار یا
چنین می بایست که خدا خاک ایشان را با آب رحم برحال غریبان سرشته است و آنچه از یکسی مرد معلوم مرقوم بودن
شناخته اید بر تحقیق است من زیاده روپیه برای خرج راه با و داده بودم شش یکبار و پنج یکبار لیکن چون شیوه فقیر
مراعات حال بنی آدم است حرام زاده باشد یا حلال زاده احوال او را نیز خواه راست خواه دروغ شنیده
رحم میکردم بهمین طریق مردم صدها گرفته اند و هیچ یکی از اینها آشنای من نبوده است لیکن بیزی شولان از این
حسن سلوک می دانند که فلانی از راه دوستی با سلوک می ورزد و نمی دانند که من آشنای صاحب غرضم در دهن گدا
می شناسم رقعه ۱۵۵ هر دو کاغذ مرزا حاجی صاحب تفویض رستم خان باید نمود و من دو ماه سنکه بعد چاشت آنجا
خواهیم آمد آخر روز شما را همراه گرفته باز اینجا می آیم و کاغذی غیر از کاغذ مرزا حاجی صاحب است آن در جزودان شما گذاشته
من خود آمده دریافت می کنم رقعه ۱۵۶ نوشته نماند که میر عبدالله بیچاره بتاریخ بیست و نهم جمادی الاولی
سنه ۱۲۴۸ روز دوشنبه در حویلی نو بعمر مرض سل و دق برحمت الهی پیوست از نه ماه این عارضه داشت و پرهیز بجا
کرد لیکن خوب کرد اگر پرهیز هم میکرد چه میشد باتفاق اطباء کسی ازین بیماریها جان نبرده است خلاصه از دو ماه در حجره
بسر می برد و می گفت که آب و هوای اینجا بسیار با مزاج من موافقت کرده روزیکه مرد از یکپاس شب مانده سررشته
نفس کم کرده بود و فواق شروع شد یک و نیم پاس روز باقی مانده جان بجان آفرین سپرد و پیش روی دروازه
همین حویلی تکیه فقیر است از چهل سال فقیر مذکور درین تکیه میبود و سالگذشته قضا کرد حالا کوچک ابدال او مالک است

انصاف بدست شماست هرچه شما بگوئید قبول می کنم خدا داند طرف ثانی چه فهمیده است که این خط رشت را خط آقا رحیم
و میر عماد دانسته پنجاه روپیه قیمت کتاب بر زبان دارد اگر پسند صاحب باشد بگیرند مضایقه ندارد میان علی حسین امروز
روانه جونپور شدند سلام بخدمت شریف گفته عذر حاضر نشدن از کم فرصتیها کرده اند دیروز و پریروز که جواب رقعه
بود سه غزل تازه گفته شد شما همین وقت نقل آن گرفته همین کاغذ را که غزلها بر و نوشته شده از رقعه بریده بسیار
نخواهید داد که نزد آقا صاحبان خواهد برد و من امروز از دوا مالیدن فارغ شدم فردا محمدی را طلبیده سیر تماشا می کنم

رقعه ۱۶۱ خواجه امامی صاحب سلّمکم الله تعالی خط اسمی والد شما میرسد بعد مطالعه اگر ممکن شود همین لفافه را قدری آب
داده و بصمغ بسته ملفوف عرضه خود روانه سازید و خط قاضی صاحب که اسمی آغا صاحبان است فرستم امروز میسر
اگر پیش از عصر آدم جواب شان رسانید آن را هم ملفوف باید نمود و الا خطوط امروزه در ڈاک نفرستید خط آغا صاحبان
در خط دیگر خواهید فرستاد دیروز خط مرد معلوم رسید مرد که جلبر سند لاگهی چند خورده است حکم که میرانشا الله نصاب
خط مذکور را باین علت که غزلهای هندی نوشته بود برند و الا بلاحظه شما میرسید

رقعه ۱۶۲ خواجه امامی صاحب سلّمکم الله تعالی بعد اشتیاق مخفی نماند که از دیروز در عجب ریگستانی افتاده ایم که هیچ میسر نشد امروز مقام است
فردا کوچ لیکن مقام امروزه درین ارض ذات الرمال بر من ناگوار است صبحی باد برآمده بود و بیاد ما گشتند
پنجره و پیه بدست همین آدم میرسد گرفته پیش خود نگاه دارید هرگاه مهوّس معلوم بیاید باید داد که بیچاره بمصرف خود درآرد

رقعه ۱۶۳ خواجه صاحب من خط محمد شفیع که اسمی فقیر آمده بود برای مطالعه میرسد و رقعه دیگر که بنام پسر اوست
فرستاده شد بعد مطالعه خطش رقعه را برستم باید داد که بخانه مشار الیه برساند و آقا صاحبان مخدوم وقت شام آدم
خود را نزد من فرستاده بودند چون من عادت ندارم که درین چیزها نام خود داخل کنم یا نوشته پیش خود بگذارم از
رسیدن رقعه بسیار خجالت کشیدم لیکن بطور خود ابیات مذکوره را یاد می کنم اگر یاد می آید فهو المطلوب و الا امروز بطور
دیگر درست می کنم

رقعه ۱۶۴ خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی راقم داعی تا این وقت مهمان مرزا حاجی صاحب
بود حالا بحوالی آقا صاحبان تلطف نشان رسیده چون خبر تشریف آوری این صاحبان تا شام گرم است لهذا
موافق وعده دیشبی امشب نتوانم رسید فردا بعد چاشت باتفاق میر صاحب از ین مخدومان مرخص خواهم شد

رقعه ۱۶۵ خواجه امامی صاحب سلّمکم الله تعالی هرگاه خط بوالد خود بنویسید برای ملاحظه آنچه هم خواهید فرستاد
من یاد دارم که نقل آن تاریخها پیش شما هم بود شاید از خاطر شریف رفته است و میر امجد علی هم نقل آن گرفته
من هرگز بخاطر ندارم و دیشب یک مادّه بدست آمده بود و قطعه آن نیز درست شد لیکن چون عدد مصرع شمار درآورد
ده عدد کم بود مجبور متوجه مادّه دیگر شدم بعد زمانی این ماده بدست آمد قطعه ز نقره ساخت این شاه دین پناه
صندوقی ✤ وزیر اعظم سند آن سپهر جلال ✤ دمید جان بتنم هاتفی از ین تاریخ ✤ نشان عهد و کمال
و سعادت و اقبال ✤ دیگر آنکه امروز یا فردا در عالم فرصت این چهار غزل تازه فقیر را بر کاغذی نقل کرده بدست
آدم خود نزد آقا صاحبان مخدوم باید فرستاد فردا بتکلیف مرزا حاجی صاحب کربلا می روم و از آنجا بار بحضور ملی

رقعه ۱۶۶

رقعه ۱۶۷

رقعه ۱۶۸

می ام زیاده خیریت **رقعه ۱۶۶** خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که معلوم نیست که دیروز یا امروز مرزا محمد بیگ پهلوان وان مرد چو گندم ریش که وقت آمدن این جا شما را بالای بام طلبیده سفارش او کرده بودم آمده بود و میدانم و صاحب در مقدمه هر دو کس بطوریکه گفته بودم بجناب قبله و کعبه عرض کردید یا وقت مناسب نبود بهر حال اگر گفته شد مفصل بنویسید والا بگوئید و فردا جواب بنویسید **رقعه ۱۶۷** خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی پنجروپیه بدست قدم فرستاده شد باید گرفت و ترد والده میان کمو رفته باید گفت که مرزا قتیل پیشتر که دوستانکش تحصیلدار پرگنات انگریزی بودند سفارش اکثر مردم بآنها می نوشت و همه بقدر مقسوم خود کامیاب می شدند درینولا که آشنایانش همه معزول شده اند سفارش یک روپیه بآنها روانی دارد و سابق هم خط نوشته با اهل حاجت می داد این نیست که زر برای کسی طلبیده مگر دو سه بار از بعضی دوستان راسخ این هم بعمل آورده بود و کاهی که کسی همین جا داده از پیش خود داده است این قدر گفته باز بگوئید که این پنجروپیه بگفته شما از پیش خود برای آن زن که فرستاده اند با وی بدهند زیاده خیریت **رقعه ۱۶۸** انجهانی که نامه فرستادن آن نزد من فراموش نموده امروز که از خانه آقا صاحبان اینجا آمدم بمطالعه من در آمد تحصیلداری در هر چه غیر ازین داخل مناصب عزت در سرکار کمپنی انگریز بهادر است همه وابسته بلطف و عنایت آقای عالیجناب است اگر صاحبان بورد این تجویز را پسندیدند انشاء الله تحصیلداری بشما ارزانی والا جای اندیشه نیست خدا آقا را سلامت دارد اگر او را پرداخت شما منظور است بطریق دیگر کامیاب خواهید شد نزد من اینهمه در اصل از سبب مهربانی اوست که بظاهر حاضر باشی و خدمت شما باعث آن باشد درینولا آشنای از من پوربی خطی بمن نوشته بود خط مذکور ضمیمه آقا صاحب مختار بمن رسید شخص مذکور نوشته بود که چهار عامل برای پرگنات حضور تحصیل تجویز شده بود سلطان بفرخ آباد رفته است یا نزد صاحبان بورد هر جا که باشند درست بخاطر نمانده است و صاحب والا مناقب منتظر جواب هر گاه این التماس پذیرا خواهد شد عمال مذکور که یکی از آن شما باشید بر سر پرگنه خواهند رفت تمام شد مضمون خط آشنای مذکور بیچاره همین قدر نوشته بود اگر فضل الهی شامل حال شما شود این شخص را رفیق خود خواهید کرد مسکین در اینجا حالی ندارد بعد مدتی ده روپیه سکه برای پسر خود فرستاده بود بخانه او رسانیده شد و تسیدی حسن خان خطی به برادر خود میان سید علی نوشته بودند که تحصیلداری بنام خواجه امامی صاحب مقرر شد چون هندوستانیان از طریق انگریزان بکلی خبر ندارند وضیع و شریف اینجا گمان بردند که شما از پیش نوکر رفتید و این قدر ندانستند که در سرکار انگریزان آنچه تجویز میشود و پیش از آنکه شخصی بر کاری منصوب نموده آید جا بجا همین شهرت میگیرد که فلان خدمت بفلانی قرار یافت بهر حال فال نیک اثری دارد و آنچه در افواه و السنه جا گرفته است روزی درین روزها بظهور می آید لیکن یاد دعا گویان را در وقت ترقی یاد باید داشت آنجا چنین واضح باد که رقعه کوچکی که اسمی من درین عرضه بود بمطالعه در آوردم من بعد خطی اسمی آقا صاحبان مخدوم نزدشان فرستادم هر وقت که جواب میرسد نزد خود نگاه می دارم در خط دیگر ملفوف کرده خواهم فرستاد و آنچه در خط سابق نوشته بودم که دو جا در خط شما غلطی دیده شد تفصیلش این است که این تحریر در عالم تعجیل و تردد خاطر معتبر نیست

شما هم میدانید که محو با حای حطی نوشته می شود مهمل با های هوز مینویسند لیکن از سبب سرعت یا متعلق بودن خاطر بکار
دیگر یا عکس این قلم شما ترشح نموده انشاء الله العزیز وقتیکه بمطلوب ظفر می یابید و اطمینانی بهم میرسد آن وقت برهان قاطع و دیگر
یک دو کتاب لغت نزد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب من من ازین خوشی ندارم که شما بوعلی سینا شوید ظاهر خود را
درست بکنید من ترقی شما در دنیا می خواهم اگر خدا علم و دولت هر دو بدهد سبحان الله کور چه می خواهد دو چشم بینا
و اگر علم بقدر ضرورت عطا فرماید و دولت زیاده از حد لیکن بعزت تمام نه بذلت زهی طالع و زهی عنایت خداوندی
این بار خیلی برای تاهر سنگه نبود چون او بذات خود دوستان خبر فرحت اثر شماست و میداند که محبت او در دل
شماست از راه اختلاط کلمه بر زبان نمی آرد لیکن از دل نیست اگر جواب صد خط نخواهید نوشت او خط صد دیگر خواهد
امروز مرد که از دو پهر اینجا دارد است شام خواهد رفت خطش ملفوف است و دو کاغذ دیگر یکی عنایت نامه حاجی اسمعیل
نامی دوم کاغذ غزلهای مشاعره حال رقعه ۱۶۹ سلمکم الله تعالی پوشیده نماند که لفافه اسمی آغا صاحب مخدوم حضور
پر نور مورخه بست و یکم شهر حال بمن رسید و احدی بران مطلع نشد صورت حال این است که من بروز بست و سوم
شهر حال بود جبر روانگی امیر صاحب بتاریخ بست و ششم شنیدم برای ترخیص ملازمان جناب ممدوح بنجاس آمدم و بروز
ایشان برهم زدم حالا در شروع ایام برشگال روانه خواهند شد و دیروز که بست و چهارم و روز دوشنبه بود دوم
آغا صاحب نامی مجمع آن لفافه را مخفی آورده به رستم را بیرون دروازه بردو باو سپرده و در رفت رستم نیز با خفای تمام
بمن رسانید خط میرزا ابو الحسن خان دیوان هم در لف آن بود همه بخوبی خوانده شد و کسی ندانست چون من در بنجاس هم
و آغا صاحب آنجا جواب از طرف ایشان بعد ازین خواهد رسید و در جواب چه موقوفست ایشان شب و روز
در یاد شما هستند تحریر خطوط در مقام داعی شدن ضرورت احوال تازه میشود باقی همین یک خط برای همه دوستان
کفایت میکند صد آفرین بر شما که بر سر نامه نام آغا صاحب نوشته بودید و الا احتمال آن بود که چوبداران
و پیاده ها و هرکاره ڈاک می گفتند که میرزا فضیل بنجاس رفته است و هرکاره مجرد دریافت حال اینجا می آمد اگر
من تنها اینجا خط را میگرفتم باز هم قباحتی نداشت و اگر جائی میرفتم صاحبان خانه خط را گرفته از راه بی تکلفی میخواندند
لیکن این احتمال هم خیلی ضعیف است زیرا که من وقت آمدن خود همه مهاجنها و چوبدار و چه پیاده طلبیده تقید کرده
آمده بودم که هرگاه خطی بنام من آید شما آن خط و هرکاره را پیش آغا صاحب بیارید هرگاه بنجاس یا جای دیگر فرستاد
اگر خلاف این بعمل آورید از نوکری برطرف خواهید شد آغا صاحب هم قدغن کرده و تهدید نموده در این صورت
آمدن خط بنجاس احتمالی نداشت لیکن بسیار بد افتاد که کار کرد [illegible] رحمت خدا بر شما دیروز وقت شام در خطوط
خانگی خطی بنام صاحب بڈاک فرستاده شد و در خط مذکور چند لفظ تعزیت حادثه جانگداز هم هست اعاده آن
چه ضرور حالا بعد ازین که عرضه برای جد امجد خود نویسید آمدن مولوی کلیم الدین مفتی عدالت و دیگر ارباب
عزت و متاسف شدن جناب والا قدر از دریافت این سانحه حواله قلم باید نمود تا در نظر این مردم عزت شما جا کند
و در رقعه [illegible] که در مقدمه روانگی خان صاحب از لکهنو بحضور نموده بسیار بجا شد زیرا که نمودن رقعه وقت استفسار

رقعه ۱۶۹

استفسار صاحب الاجاه از احوال خانصاحب زیبا بود از طرف خود چه تشکی داشت صاحب من بعد ازین انچه بنویسم آنرا حکم قطعی ندانید مشورهٔ خیال بکنید هر چه مناسب وقت و در رای شما پسندیده نماید بعمل آورده باشید نام خدا رای شما صائب و نزد من پسندیده است رقعه ۱۷۰ خواجه صاحب عالی قدر سلمه الله تعالی پریروز خط بهجت نمط رسید موجب مسرت فراوان گردید نوشته بودید که تاج الدین حسین خان باز بتحصیل اردی پهونه مامور شده لیکن این لفظ را معمور بمعنی جمله نوشته بودید پوشیده نماند که ماموریت مفعول از امر [illegible] آمده است و درین مقام همین انسب می نماید و معمور بمعنی آباد دان تعریف شهر است درینجا چه گنجایش دارد و معنی این شعر مرزا ربیع [illegible]

هوا جب کفر ثابت هی بیه تمغای مسلمانی ❁ نه جهوتی شیخ سی زنار تسبیح سلیمانی ❁ این است که تمغا بتای مفتوح و میم ساکن بمعنی زر یکه گذربانان و راهداران بحکم حاکم از تاجران و دیگر رهگذران گیرند این معنی لغوی و در استعمال بمعنی سود و نفع است و سلیمانی سنگی است برنگ کبود که در میان آن رگ سفیدی می باشد که آنرا زنار میگویند غرض شاعر این است که کفر و اسلام هر دو در اصل یک است و فرق ظاهری نزد یک اهل تحقیق نامعتبر هرگاه کفر ثابت شد همان ثبوت کفر سود مسلمانیست یعنی اسلام عین کفر و کفر عین اسلام است هر دو از هم جدا نمی شوند چنانکه زنار از تسبیح سلیمانی منفک نمیتواند شد همین صورت کفر از اسلام و اسلام از کفر جدا نمیکرد و شیخ با این تقوی نتوانست که زنار را از تسبیح سلیمانی جدا سازد تمام شد این هم و دیگر اینکه حال الحمد للّه بفضل شافی مطلق از سابق بهتر است اگرچه هنوز بحالت اصلی عود نموده لیکن کم کم بطور سابق اختلاط میکنند و میخندد و این دلیل تام بر صحت است گویا ده را نمیتواند رفت اکثر که میل طبع بطعت گلی میشود یا دل رغبت بشیرینی میکنند با دم خود میگوید که فرمایش مرزا صاحب بیان وقتیکه می آید سوال هر دو چیز میکند من البته لعبت گلی میطلبم لیکن چون طبیب از شیرینی خوردن منع کرده است بهر طور که میشود از سر او وا می کنم اگر گاهی اتفاق می شود یک نبات ریزه یا دو سه دانه هم با شیرینی پیتهه لیکن چون نزد حکیم اینهم مضر است بمقدور نمیدهم در مقدمه معامله دیوان انچه جناب قبله و کعبه شما بنویسند بران عمل نمائید نیک و بد را با انجام کار در نظر داشته باشید دیروز مشاعره بود از باعث آمدن بعضی احباب خاطرداری آنها و دو رود شاهزاده مرزا جهانگیر بهادر زیاده از پنج غزل هر غزل هفت بیتی اتفاق نشد در خط آینده فرستاده خواهد شد مرزا جهانگیر شاهزاده روز پنجشنبه بست و چهارم محرم داخل لکهنو شدند جناب عالی باحشم تمام که شاید آصف الدوله با این صورت استقبال مرزا شاهزاده نکرده باشند پذیره شده بودند شاهزاده موصوف با وصف غرور سلطنت و بد مزاجی جناب عالی را در یک هودج پهلوی خود نشانیدند شاهزاده موصوف رخت انگریزی میپوشد و بر جانوری ارغوانی رنگ سوار شد چهار کس دیگر از رفیقانش همین هیئت دارند فقیر را هم یک روز اتفاق صحبت با و شد همین که سلام کردم کرسی طلب کرد و فقیر را نشانید و چیزی هم همراه خود خورانید دیگر خیریت رقعه ۱۷۱ بعد اشتیاق واضح باد که دیروز که با نزد هم شهر حال بود لفافه خطوط شما رسید و رقعه مختصر که بنام من بود آن هم بمطالعه در آمد تاج الدین حسین خانصاحب به پهونه رسیده کاغذ دیگر برای کاتب خواهند فرستاد و امروز آقا صاحبان خط دیگر که برای من در زبان اردو نوشته بود بنام شما فرستاد

رقعه ۱۷۰

رقعه ۱۷۱

واحوال دریافت گردیده وخط پیشتر هم نزد صاحب فرستاده شد یکی حسین بیگ خواهد آورد و دیگی بطور خود در ڈاک اگر یکی
سیلست بعد ازین اگر خطهای آل انجا باشد درین لفافه فرستادن مصلحت نیست بدر دولت حضرت صاحب عالم فرستادن مصلحت
من با آغا صاحب مختار فهمانیده ام که اگر بعد ازین خط خواجه امامی اینجا بیاید اگر آن وقت من اینجا باشم بهتر والا پیش خود
نگاه داشته توسط آدم خود در گوش من اطلاع بکنید هرجا که مناسب خواهد بود خواهم طلبید یا نزد خود نگاه باید داشت آمدم
براحوال دیروز جد امجد شما بعد مطالعهٔ خط خیلی بی حواس شدند امروز رقعه بمن نوشتند که خواجه امامی مفت از دست رفت
خدا داند حالا در چه بلا گرفتار خواهد شد صلاحی به ازین نیست که خواجه قاضی آنجا رفته او را همراه خود
بیارد و تاج الدین حسین خانصاحب بعد مطالعهٔ خط شما بر منغص شدند و بمن نوشتند که شما بجناب خانصاحب
وقبله عرض بکنید که خطی بنام من متضمن نفرت خود از کار شکوه آباد و اطاعت عامل آنجا و رغبت خواجه امامی باین کار باصید
لطف و عنایت صاحب والاجناب و پاس حکم حضور بنویسند و این قدر مضمون دیگر هم باشد که برخوردار بالفعل از حکم آقای خود
چاره ندارد لیکن آئین وقت روانگی صاحب عالیشان او را آنجا خواهم گذاشت و مترصد از تفضلات خداوندی انه که هم
که او را وقت روانگی یاد فرمایند تمام شد مضمون تاج الدین حسین خان صاحب این وقت هنوز نزد تاج الدین حسین خان برای نمودن
رقعهٔ قبله و کعبه و نزد قاضی صاحب برای نویسانیدن رقعهٔ قبله و کعبه بنام خانصاحب رفته است ببینم چه جواب آرد و هرچه قرار
می یابد در خط فردا که ملفوف خطوط خانگی خواهد بود نوشته خواهد شد و خانصاحب هم زود تر میرسند اگر حضور از روانگی ایشان
بپرسند شما همین قدر عرض بکنید که روز پنجشنبه یازدهم شهر حال یقین که روانه شده اند من بنابر احتیاط رقعهٔ دیگر بی لفافه
اسمی شما درین خط پیچیده ام احیانا اگر صاحب والامناقب بپرسد که خط میرزا قتیل متضمن این مضمون پیش شما کجاست
باید که همین رقعه را بنمائید دیگر خیریت

رقعه ۱۶۲

خطوط مرقومه بست و دوم شهر حال رسیده موضع مطلب گردید
آنچه از احوال همشیرزادهٔ دیوان ابوالحسن خان نوشته اید دریافت شد معلوم نیست که این مرد عزیز پسر میر باقرعلی
مرحوم است یا پسر کدام کس دیگر اگر پسر میر باقرعلی است پس دوست قدیم این است پدرش با من محبت بسیار داشت
پیش از کدخدا شدن در لشکر نواب نجف خان مرحوم سی و چار سال یا پنج سال پیش ازین بودن میر مرحوم در خیمهٔ
سید مرجان اتفاق می افتاد من هم در همان ایام از شاهجهان آباد وارد لشکر بودم و سید موصوف از محبان
من بود و اکثر اوقات از اوتاق خود برخاسته در اوتاق او میرفتم میر باقر را هم آنجا می دیدم گاهی از صبح تا وقت
چاشت و گاهی از سر شام تا نصف شب باهم اختلاط می کردیم در همان روزها هفت روز نسخهٔ بدیع المیزان
که در علم منطق است پیش من می دید چون از نوره کوچ بیشتر شد من بنابر ضرورتی باکبرآباد روانه شدم بعد ازانکه
باز به لشکر رسیدم شنیدم که میر مزبور بشاهجهان آباد روانه شد خاندان ایشان خیلی بزرگ است ایشان
در کشمیر ملقب بسادات مدنی اند میر مرتضی نامی فاضل زبردست صاحب اجتهاد در مذهب امامیه گذشته اند که خواجه
محمد علی با اینهمه کمال شاگرد ایشان بود و میر موصوف عموی میر باقرعلی می شوند میر باقر مرحوم را پسری بود در
کمال زکاوت و اهلیت و وجاهت و تقوی در شانزده سالگی قطبی یا میبذی می خواند بیچاره مدقوق شده

آرامگاه باید گفت و پدر کلانش را جنت آرامگاه کلان و تا خود نپرسد سخنی آغاز نباید کرد و اگر مطلبی ضروری باشد دست بسته
دست جوڑ کرده ادا باید کرد و اگر برای کاری رفتن حکم کند تسلیم کرده باید رفت و وقت باز آمدن و ادا کردن مطلب نیز تسلیم باید کرد
و وقت مقابله او یک سلام و بعد از آن تسلیم کرده استاده باید شد یا باید نشست و اگر در روز سه بار یک ده بار سه و بر دو بار
رفتن اتفاق افتد در هر مقابله سلام و تسلیم باید کرد و شاهزاده را پیر و مرشد نباید گفت و عند الخطاب لفظ کرامات بر
زبان آورده عرض مطلب باید کرد و بندگان عالی و جناب عالی غائبانه آنها را نباید گفت بلکه صاحب عالم اولی بود

فصل ۱۷

پوشیده نماند که طبیعت قوتی است خالی از شعور که در سنگ و درخت و حیوان و آدمی امانت نهاده دست قدرت است
مثلا سنگ را که از پائین به بالا می اندازند مجبور است که از بالا به پائین آید اگر مانعی نباشد مثل سقف یا درخت یا چیز دیگر پس
حرکت سنگ را که از پائین به بالا رفته قسری نامند یعنی باختیار آمده است باختیار سنگ نیست و از بالا به پائین آمدن را حرکت طبعی نامند
یعنی طبع سنگ چنین اقتضا نموده که از بالا به پائین آمد و میل آهن به مقناطیس هم ازین قبیل است و بالیدن درختان
و سبز شدن برگ نزدیک باریدن باران و وزیدن باد مراد نیز خصوصیت طبیعت دارد همچنین کرگدن نیز از کرگ ظاهر است
که اگر کرگ را بزنجیر بسته مقابل آن بزرا ببندند یا استاده کنند از بیم خواهد گریخت یا خواهد رمید یا خواهد مرد پس ترسیدن
آن از کرگ امریست طبعی یعنی در اصل خلقت از کرگ میترسد و میل نمودن اطفال شیرخوار به پستان مادران و زنان
پرورنده و ترسیدن جوان و پیر در مکان تنها وقت شب یا در جنگ نیز امری است طبعی پس آنچه امر طبعی است هرگز زوال
پذیر نیست و ترک آن محال و قوت دیگر است که در سنگ و درخت نباشد خصوصیت بحیوان و آدمی دارد که آنرا عادت
نامند و این قوتی بود که از تعلیم و فیض صحبت دیگری حاصل می شود مثل گربه ولایتی که چون در ابتدا با کبوتران نزدیک
شود حمله بر کبوتری نکند یا فیل که دو سه بار آدم را نکشته باشد حمله بر آدمی نکند یا بوزینه که هر کس او را بچوب یا چیز دیگر از قبیل
بترساند سلام بر وی کند و عادت آدمی از قبیل وظیفه بسیار و عبادات و مثل زبان حرف زدن و رقصیدن و خود را
زن داشتن و قمار باختن و شراب خوردن بسیار باشد و این امور طبعی نیست اگر صحبت قماربازان هم نرسد
هرگز قمارباز نخواهد شد همچنین صحبت بی بهرگان لیکن بعضی کسان که صاحب قوت قدسیه اند حسن و قبح هر چیز را دریافت
می نمایند و صحبت اصحاب رذیلت را ترک کنند و ترک عادت هم چون ترک طبیعت بسیار مشکل است لیکن ممکن است اما
که بعد مرور ترک عادت صورت بندد بخلاف ترک طبیعت که ممتنع باشد و موجودات دو گونه بود یا آنچه بقدرت
الهی از وقتیکه موجود گشته بحال خود است مثال عقول و افلاک و ماه و مهر و دیگر ستارگان یا آنکه یکی بصورت
دیگری نشود چون آب و آتش و باد و خاک یعنی باد بصورت آتش و آتش بصورت باد و همچنین خاک آب و آب خاک نشود
یا فنا پذیر شود و بدید چون درختان میوه دار و بی میوه مثل درخت انار و سرو یا زود تر چون درختان غله و بعضی گیاهی
خود رو که سال بسال از زمین سر بر کشند و قلب ماهیت آنست که ماهیت چیزی متغیر شود و این نیز ممتنع است مانند گندم شدن
نخود یا بعکس یا طلا شدن مس که در مذهب اهل جنون حقیقی قرار دارد اما قلب ماهیت بمعنی آنکه بقدرت الهی خود بخود
ممکن است چون بعضی جانوران کوچک که بعضی جانوران را بصورت خود سازند اگر شخصی بکمال باطن قلب ماهیت چیزی نماید

اگرچه دانایان قبول ندارند لیکن موافق عقیدهٔ خلق خدا این است که این حرکت اگر از پیغمبری بظهور آید آنرا
معجزه نامند و اگر از ولی کرامات و خرق عادت و اگر از فاسق سحر و اگر از کافر استدراج گویند چون خرق
بمعنی دریدن است و عادت بمعنی خوگر است را نیز خرق عادت نامند باین جهت که این کس عادت
خود را پاره کرد یعنی از عادت بشری بیرون آمد این کار کرده شاید عادت درین مقام بمعنی طاقت
بشری باشد و لفظ علحده در اصل علی حدة بوده است لیکن در فارسی علحده نوشته می شود و در عربی
علی حدة و فرق در عقل و عادت این است که این عبارت که فلانی این همه صاحب همت است که گوشت
فرزندان خود در وقت ضرورت بمهمان می خوراند خلاف عادت باشد ظاهر است که این حرکت خلاف حرکات انسان
خلاف عقل نیست یعنی ممکن است که شخصی از راه جنون یا کم عقلی در عالم فقدان لحم فرزندان خود را کشته بمهمانان بخوراند
و خلاف عقل آنست که ممتنع باشد مثل پیچیدن آسمان در کاغذ باد و طلبیدن آفتاب از آسمان بزمین مثل
شمس تبریز برای پختن گوشت که در عوام مشهور است این خلاف عقل باشد قلب ماهیت هم ازین قبیل است

رقعه ۱۷۵ خواجه امامی سلمکم الله تعالی رقعهٔ آقا صاحبان متضمن طلب امیر صاحب بمجلس دعوت
که فردا قرار داده اند رسید مستلا زمان ممدوح رفته بود معلوم شد که شما آنجا بوده اید و الا چند سطری اسمی شما
بخط من بوده است خلاصه اینکه امیر صاحب عذر معقولی بتحریر در آورده‌اند و سوای این فی الواقع سبب
آن بود که طعامی برای این صاحبان که از سفر آمده اند از طرف میر سید مرگ ... در عدم ارسال طعام
ضیافت حیله تعزیت رافع اعتراض باشد آمدن بخانهٔ ایشان نیز در گروه همین عذر است هر چند این بیچاره‌ها از
تکلفات رسمی مبرای محض اند لیکن چون عیال داران را ضرور است که پابند رسمیات باشند عذر امیر صاحب
مسموع و معقول شد آمدم بر احوال شما دیروز خود در عالم بیخبری وعده کرده بودند امروز از رقعهٔ امیر صاحب
نیامدن شما نیز ترشح نموده بهر حال از جناب قبله و کعبه پرسید اگر آمدن شما قباحتی نداشته باشد
فردا باتفاق مرزا محمد صاحب بیایند و اگر از جناب والا ممنوع شوید همین عذر از طرف صاحب مسموع و معقول
لیکن بمرزا محمد صاحب باید گفت که آمدن شما طفیلی نبوده است و اعی خود گفته بود و سوای این از نوکران هم
نیستند که در رکاب آقا می آمدید فردا همراه آدم من بیایند رقعه صاحب بطرف تا بینها نموده‌ام در معلیه رد
دعوت معیوب است زیاده خیریت

رقعه ۱۷۶ واضح باد که انشای دیروزهٔ شما را دیدم خوب نوشته اید
لیکن غرض من ازین فرمایش چیز دیگر است و آن این است که از اول در براعت استهلال
مناسبات باغ و چاه و برج و حمام و نهر را بیان بکنید ذکر موسم ضرور نیست و در انشای تعریف
این چیزها مدح نواب نصیر الدوله فارس الملک محمد علیخان بهادر سپهدار جنگ پسر جناب عالی ضرور است زیرا که بانی این چیزها
ایشانند تمام شد این هم دیگر باید شنید که این وقت نزد جناب قبله و کعبه رفته تحقیق باید کرد که خضر شمس الدوله بهادر که
قضا کرده است چند سال عمر داشت حضرت امروز شنیده‌اند چون بی اجازت جناب عالی جایی نمیروند و روز جمعه دربار نمی شود لهذا اراده دارند

نشسته بودند قلم و دوات هم درین حجرهٔ قدیم مقفل بود در جواب نوشته شد الحال می نویسیم که رفتن نزد شخص معلوم بر بیجا بود بعد یکدو روز باز برویند تا بر سر مهربانی آیند بعد خوب شدن معاملهٔ شما اگر کو نماید و بعوض صاحب کلان خود از طرف من باید گفت که حلوای معمولی بحضور باید رسانید که این خصوصیت از دست نرود و تامل و توقف خوب نیست و از امیر صاحب پرسید که خطوط کالپی روانه شد یا نه و دیروز رقعهٔ میرد عزیزی آمده بود از ان رقعه سخت خست و لیتمی می‌بارید لیکن چون غور کردم حق بجانب آن بیچاره بود زیاده خیریت رقعه ۱۸۲ خواجه آغامی صاحب دریافت نمایید که امشب آمدن متعذر است شما آرام در خانه بخوابید و اگر کسی از شما احوال من پرسد بگویید ما خبر نداریم هرگز اینجا اطلاع شان نباید داد اگر فرشته هم باشد نباید گفت دیگر آنکه پارچه چینی پاک من زیر پلنگ و زیر صاحب با توی دالان افتاده است حواله این آدم باید کرد و فردا انشاء الله ظهر بیایم

درین زمان میمنت توامان جوهر شمشیر زبان فصحا جبر العرصهٔ محمدیت صورت نمای آینه انجلا گردد که همین عنایش مجموعهٔ بی نظیر و مشوقهٔ بی بدیل اعنی منشات بلاغت آیات مرزا محمد حسن قتیل بتاریخ بیست و هفتم صفر المظفر از نقش بیم خاکپای طلبهٔ علوم عبد الرحمن خان بن حاجی محمد روشن خان مغفور در بیت السلطنت لکهنو بتصحیح معتمد العلما مستند الفضلا استاذنا و معاذنا مولوی الهی بخش بسط الله ظلالهم ابدا سر از نقاب انطباع برکشید چون تاریخ وفات مصنف مرحوم که از مقطع مصرعهٔ ثانیهٔ غزل مندرج دیوان باستماع رسیده خالی از لطف نبود لهذا آن را مع غزل رقم نمود

غزل ریختهٔ کلک جواهر سلک عمدهٔ شاعران عدیم العدیل مرزا محمد حسن متخلص بقتیل

غم عشق تو پایانی ندارد چه درد است اینکه درمانی ندارد
جنون را گو که سوی ما نیاید کسی اینجا گریبانی ندارد
چه [illegible] اندر رشتهٔ خار مغیلان سیه روزی که دامانی ندارد
اثر در گریهٔ مجنون مجویید که لیلی چشم گریانی ندارد
ز نقش کشتهٔ ناز تو پیداست چه حیرتها که پایانی ندارد
سوال بوسه شاید نیست از تو لبش می‌جنبد و جانی ندارد
مسلمانان مسلمانش مگویید قتیل کافر ایمانی ندارد

قطعهٔ تاریخ وفات آن والا صفات که مادهٔ آش از نتائج افکار سر دفتر موزونان روزگار شاه بیت دیوان نکته دانی سر لوح بیان سخندانی مولوی کرامت علی اظهر سلمه الله الاکبر از مصرعهٔ ثانیهٔ مقطع غزل مرقوم است و مصارع لطافت منابع او بصنعت تضمین از مصرعهٔ ثانیهٔ سر نسخهٔ قلم جادو رقم یکتاز میدان فصاحت نیزه افراز معرکهٔ بلاغت کاشف نکات خفی و جلی استاذی میرزا صاحب علیه

اوام الله افضالهم

قتیل نکته سنج و مرد [illegible] چه درد است اینکه درمانی ندارد
ز دست ماتم و حسرتش ملّم کسی اینجا گریبانی ندارد
نماید در سخن جان جزین [illegible] سیه روزی که دامانی ندارد
که گوید در غم آن قیس سخن که لیلی چشم گریانی ندارد
بود آئینه از روی همه خلق چه حیرتها که پایانی ندارد
[illegible] سال او دیدم بخوابش لبش می‌جنبد و جانی ندارد
ز روی [illegible] عشق او گویا قتیل کافر ایمانی ندارد

قطعهٔ تاریخ انطباع تراویدهٔ خامهٔ گهربار اعجاز نگار اوستاذی میرزا ناصر علی نصیر سلمه الله القدیر

شد معدن الفوائد میرزا قتیل طبع ... تا در رهٔ سلاست معنی شود دلیل
از روی انبساط ولا سال انطباع ... بشنو بگوش به گهر معدن قتیل
۱۲۹۵

قطعهٔ دیگر از مشفق مهربان خواجه محمد حسن صانه الله عن حوادث الزمن

چو مطبوع شد رقعات قتیل ... دوباره درین مطبع بی عدیل
فتادم بتاریخ او پای جهد ... که باشد به تعیین سالش دلیل
درین فکر بودم که هاتف غیب ... بگفتا مکاتیب میرزا قتیل
۱۲۹۵

قطعهٔ دیگر از راقمه عبد الرحمن خان عفی عنه

زهی انشا فصاحت عنوان ... طبع شد از کرم رب جلیل
جستم از پیر خرد تاریخش ... گفت پاکیزه عبارت قتیل
۱۲۹۵

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خارج از دائرهٔ مقیاس صانعی را ارزد* که نقصان بدر و کمال هلال ادنی صنعتیست از صنائع کمال او* وحمد فراوان ومنت بیکران قادری را سزد* که در ظهور عجائب قدرتش از برآمدن هلال و گرفته شدن ماه قواعد فلاسفه و ضوابط اهل تنجیم از بن تر و لغوتر از اصول واهیهٔ زن پیر زال* همه مخلوقات بر عظمتش گواه است* و از تمامی مصنوعات بوحدتش نقش انتباه* اگر هلال است ایما به بیمثالی او می نماید* و اگر بدر است کلف ریبا از آئینه دلها می زداید* اگر ماه است بر مهر حسن دال است* و اگر مهر است اشارت بجبروت و جلال* بعثت مهر سپهر انبیا علیه الف الف تحیة و ثنا از صنائع بنیاد وست* و ظهور معجزهٔ شق القمر از بدائع بدیعهٔ او* خرق عادات آن باعث تخلیق مخلوقات در تمام کائنات مثل ماه چهارده هویدا و آشکار* و معجزات آن مهر سپهر رسالت کالشمس فی نصف النهار* شریعتش سراسر حکمت است* اقتدا بیش تمامه هدایت* و ازینجاست که هر گاه منجمین جهلات شریعتش گفتند* بدو در و غکوئی نقد اعتبار یکدست از دست دادند* و حکما چون راهی از خود نشستند* سر نگون بچاه ضلالت در افتادند* مومنی که یک لحظه بشرف خدمتش رسید* مستحق نعم جنت نعیم گردید* فرخا وصف مردانی که باوصف قرب والتساب بیامن خدمت بار گهش بخطاب اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا سرفراز گشتند* و خوشا حال کسانی که باوجود بیگانگی قرابت و اتباع کما حقه وادامت صحبت بخلعت اَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ معزز و ممتاز* علما و فقها که باین هادیان دین و مصاحبان سید ختم المرسلین اتباع و اقتدا گزیدند* پیشوایان طرق و ایمان است گردیدند* رهرو راه راست بر آورده ایشان را خطری نیست* و حافظ ضوابط منضبط ایشان را

خواهد بود و اگر دو ماند روز دوشنبه و اگر سه ماند روز سه شنبه و اگر چهار ماند روز چهارشنبه و اگر پنج ماند روز پنجشنبه
و اگر شش ماند روز جمعه و اگر هفت ماند روز شنبه مثلا چون خواهیم که روز طلوع هلال محرم الحرام سنه ۱۲۶۵ هجری
دریافت نمائیم باید که هفت را که عدد حرف معین ماه محرم است یعنی ز با یک که عدد حرف معین سنه ۱۲۶۵ هجری است
یعنی ا جمع کنیم و یک عدد دیگر از جانب خود بران بیفزائیم مجموع نه گردید هفتگان را ازان طرح دهیم و از باقی ماندن دو
حکم کنیم که اگر خواسته ایزدی است بروز دوشنبه ابروی هلال ماه محرم سنه ۱۲۶۵ هجری با تمام داران جناب خامس
آل عبا علیهم التحیة والثناء اشارتی بتعزیت خواهد فرمود و همچنین اگر قصد کنیم که دریابیم که روز طلوع هلال صفر کدام
کدام روز است باید که دو را که عدد حرف شهر صفر است یعنی ب با یک که عدد حرف سنه ۱۲۶۵ هجری است یعنی ا
جمع کنیم و بر حاصل جمع یک عدد از جانب خود بیفزائیم مجموع چهار شد و آن قابل طرح نیست گویا همین چهار باقی
ماند پس از باقی ماندن چهار حکم کنیم که اگر مشیت خالق لیل و نهار مددگار است بروز چهارشنبه بروز هلال صفر
خالی از خوف و خطر خواهد بود و برهمین قیاس است استخراج حکم طلوع هلال ماههای آینده و گذشته **فائده**
هرگاه خواهند که روز سلخ شهر ذیحجه سنه ۱۲۶۶ هجری دریافت کنند باید که سه را که عدد حرف شهر ذیحجه است یعنی ج
با چهار که عدد حرف سنه ۱۲۶۶ هجری است یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یک عدد از جانب خود بیفزایند و از مجموع که
هشت شدند هفتگان طرح دهند و از باقی ماندن یک حکم کنند که طلوع هلال ذیحجه سنه ۱۲۶۶ هجری بروز یکشنبه
بوده و همچنین هرگاه بدریافت روز برآمدن هلال ماه مبارک رمضان سنه ۱۲۶۶ هجری قصد کنند باید که پنج را که عدد حرف
شهر موصوف است یعنی ه با چهار که عدد حرف سنه ۱۲۶۶ هجری است یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یک عدد دیگر بیفزایند
و از مجموع که ده حاصل شدند هفتگان طرح دهند و از باقی ماندن سه حکم کنند که بروز سه شنبه هلال ماه مبارک رمضان بطریق
براعت استهلال بشارت فتح ابواب جنان بکلید صبر صائمان اشارت فرموده و همین قیاس است تا آخر
نصیحت این قدر بعلم الیقین فرا یاد خاطر دارند که ظهور صنائع صانع بیچون حسب قواعد مستخرجه عقول ما منتهی ناقص و عقول
لازم نیست بلکه اگر حکم ضابطه مقرره مطابقت بطلوع هلال بقدرت قادر لایزال پذیرد از بخت و اتفاق پندارند بل این مفهوم هم
از صنائع صانع بی همتا انگارند **خاتمه حال** این ضابطه برین منوال است که قطعه قرطاسی بوسیده
بران سطری چند از عبارت فارسی بخط ما یقرأ ایجی مرقوم که خالی بودن مطلب خالی از دشواری نبود عالم علمای زمان
افضل کملای دوران حبر محقق نحریر مدقق واقف نکات خفی و جلی مولوی **احمد علی** چریاکوتی برای شاگرد خود که
استاذ اساتذه روزگار اند یعنی عالم با عمل اکمل بی بدل المعی عصر لوذعی آوان شیخ وقت سرآمد امتثان جناب
مولوی **خادم حسین خان** صدر الصدور کتب کانپور بن ذی العز و الجلال صاحب الفضل و الکمال تذکره
مورخان سلف سند تواریخ دانان خلف جناب مولوی **عبد القادر خان** افاض علیه سجال العفو و الغفران
نتیجه هدیه وره آورد آورده بودند از انجا بذریعه ارکان ریاست اعمده سقوف امارت ماهران علوم عجیبه واقفان
فنون غریبه مخترع نکات و لطائف الطف مولوی **علی اشرف** و **ولی اشرف** ما برحت اقمار افاداتهما